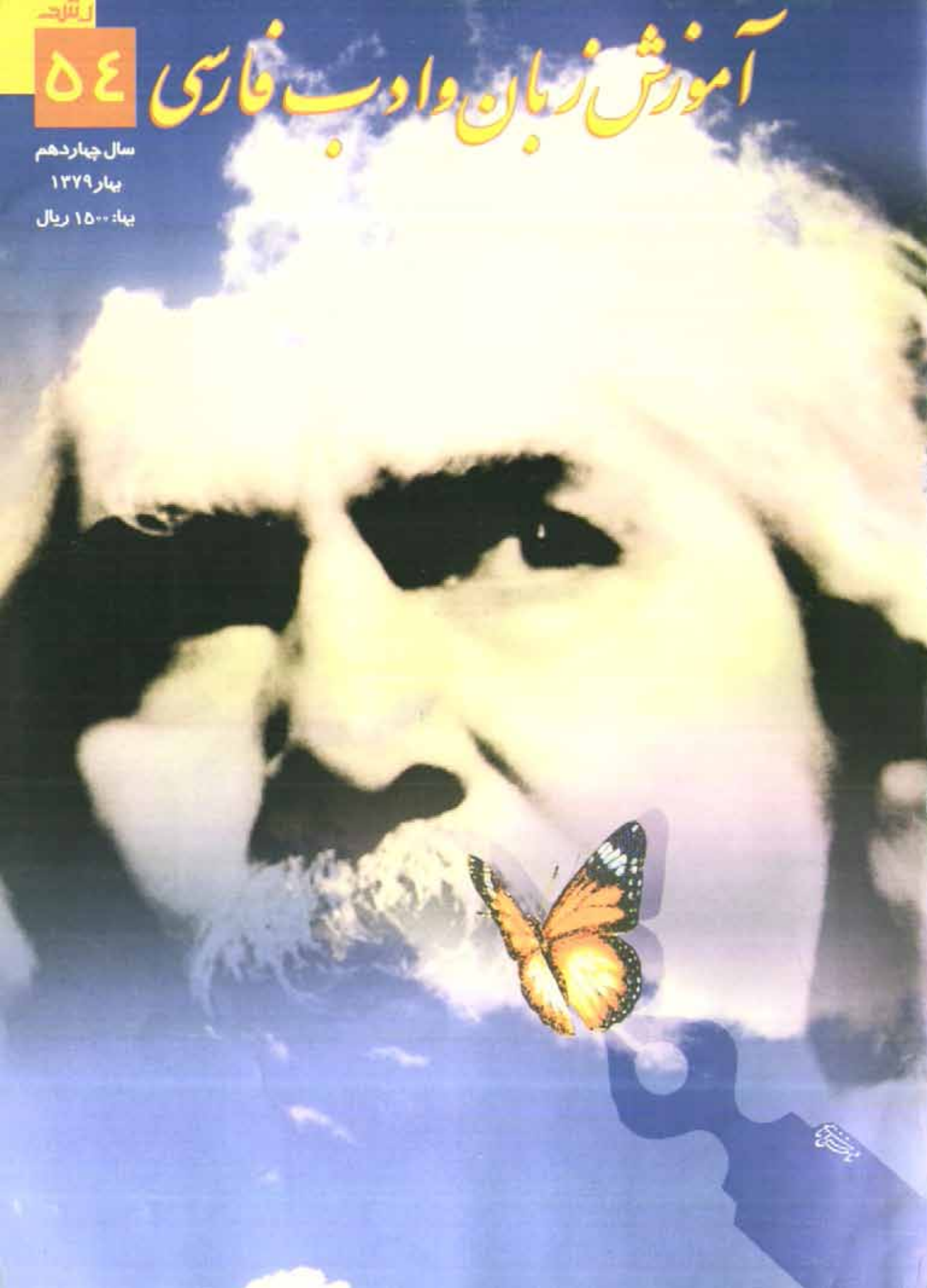
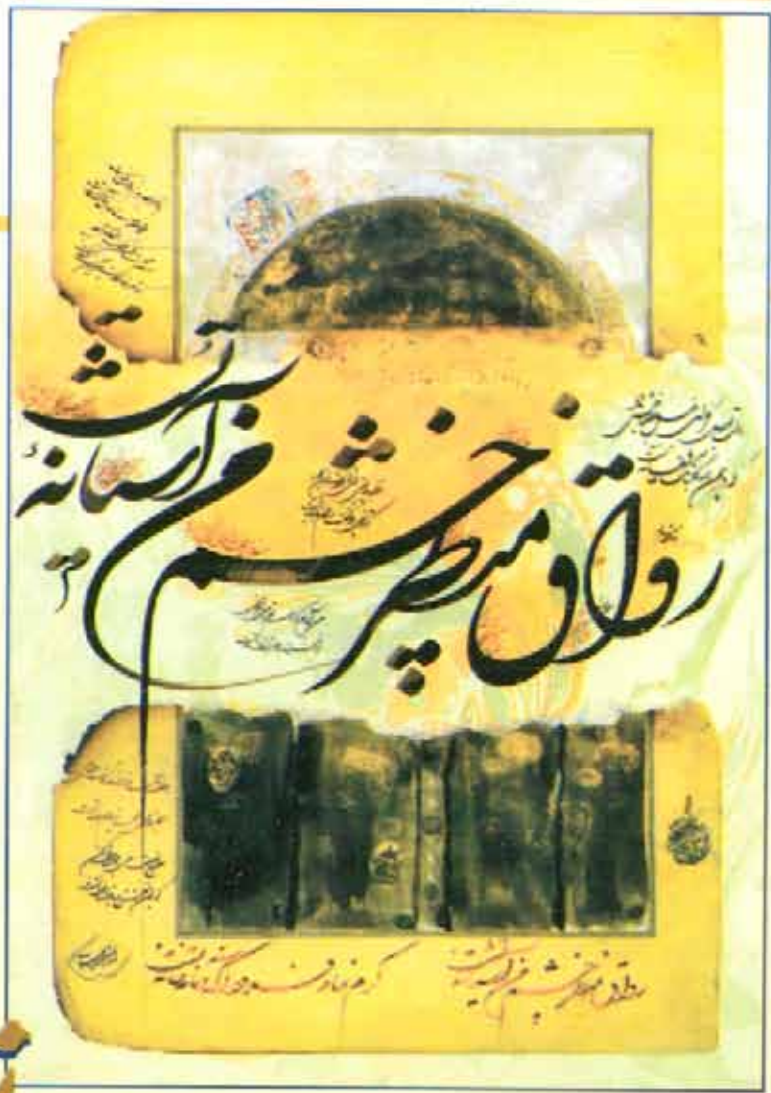


سال چهاردهم

بهار ۱۳۷۹

بها: ۱۵۰۰ ریال





ملاقای حضرت خدیجه

# آموزش زبان و ادب فارسی

وزارت آموزش و پرورش

سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

دفتر انتشارات کمک آموزشی



سال چهاردهم (سال تحصیلی ۱۳۷۷-۷۸) دوره‌ی انتشار: بهار ۱۳۷۹

## قابلی توجه نویسندگان محترم

مجله‌ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی نوشته‌ها و حاصل تحقیقات پژوهشگران و متخصصان تعلیم و تربیت، بویژه آموزگاران، دبیران و مدرسان را می‌پذیرد.

مقالات ارسالی باید در چارچوب اهداف مجله‌ی رشد آموزش زبان و ادب و تناسب و مرتبط با ساختار و محتوای کتاب‌های درسی باشد و به طور مستقیم و غیر مستقیم در جهت گشایش گره‌ها و گسترش مباحث کتاب‌های درسی یا ارائه‌ی روش‌های مناسب تدریس هر یک از مواد آموزشی زبان و ادب فارسی در مقطع دبیرستان و پیش‌دانشگاهی باشد.

مقالات ارسالی باید با معیارهای تحقیق و پژوهش مطرح شده در کتاب‌های زبان فارسی هم‌خوانی داشته باشد (ارجاعات دقیق، استفاده از منابع دست اول، رعایت اصول تحقیق و پژوهش و ...)

مقالات حتی الامکان حروف چینی شود یا با خط خواناتر بر یک روی کاغذ A4 با فاصله‌های مناسب بین سطری، بدون خط خوردگی و آشفتنگی ظاهری، با رعایت حاشیه‌ی مناسب نوشته شود.

حجم مقالات حداکثر بیست صفحه‌ی دست نویسی باشد.

اگر مقاله به تصویر، طرح، نمودار و جدول نیاز دارد پیشنهاد با ضمیمه گردد و محل قرار گرفتن آن‌ها در حاشیه‌ی مطلب مشخص شود.

پنج عبارت کلیدی مهم مقاله از محتوای آن استخراج و بر روی صفحه‌ای جداگانه ضمیمه گردد.

نثر مقاله به فارسی روان و ساده و سالم، خالی از هر گونه تکلف و تصنع با سبزه نویسی افراطی به فارسی معیار نوشته شود و در انتخاب واژه‌های علمی و فنی دقت شود.

مقاله‌های ترجمه شده با متن اصلی هم‌خوانی داشته باشد و متن اصلی نیز ضمیمه‌ی مقاله باشد.

اهداف مقاله و چکیده‌ی نظریه و پیام آن در چند سطر در ابتدای آن بیاید.

مهرکمی نامی کوتاهی از نویسنده همراه بگ قطعه عکس و سبزه‌ی آثار وی بیوست باشد.

هیئت تحریریه در رد، قبول، ویرایش فنی و محتوایی و کاهش حجم آزاد است.

آرای مندرج در مقاله‌ها، سبب نظر دفتر انتشارات و هیئت تحریریه نیست و مسؤولیت پاسخ‌گویی به پرسش‌های خوانندگان با خود نویسنده یا مترجم است.

مقالات رد شده بازگردانده نمی‌شود.

اصل مقاله جهت بررسی به هیئت تحریریه تحویل می‌شود. در ارسال تصویر مقاله خودداری شود.

مقالات نباید در هیچ یک از نشریات چاپ شده باشد.

دفتر انتشارات کمک آموزشی این مجلات را نیز منتشر می‌کند:

- رشد کودک
- دوره‌ی دبیرستان و دانش‌آموزان کلاس اول
- مستان
- رشد نواآموز
- برای دانش‌آموزان دوم و سوم دبستان
- رشد دانش‌آموز
- برای دانش‌آموزان چهارم و پنجم دبستان
- رشد نوجوان
- برای دختران دوره‌ی راهنمایی
- رشد جوان
- برای دانش‌آموزان دوره‌ی متوسطه
- و مجلات
- رشد معلم، تکنولوژی آموزشی، نوین‌های آموزشی، آموزش فیزیک، آموزش شیمی، آموزش زبان، آموزش ریاضی، راهنمای تخصصی، آموزش ریاضی، آموزش زیست شناسی، آموزش جغرافیه
- آموزش معارف اسلامی، آموزش فارسی (برای دبیران، آموزگاران، دانشجویمان نوین معلم، مدیران مدارس و کارشناسان آموزش و معارف)

- مدیر مسئول: سید محسن گلذاساز
- سر دبیر: دکتر محمد رضا سنگری
- مدیر داخلی: دکتر حسن ذوالفقاری
- ویراستار: غلامرضا عمرانی
- طراح گرافیک: شاهرخ ذره‌غانی
- نشانی دفتر مجله: صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۱۵۸۵
- تلفن امور مشتریان: ۸۸۲۱۱۱۸
- تلفن دفتر مجله: ۱-۸۸۲۱۱۱۱ داخلی ۶۱
- چاپ: افست (سهامی عام)

## سرمقاله

- جسمی آقای مهندس علاقه‌مندان ریاست محترم ... ۳
- نوروز و سفره‌ی نوروزی ۱۴ / محمد رضا راشد محصل
- مبانی فلسفی ادبیات معاصر ایران ۲۵ / احمد عزیزی پروانه‌قم
- یاد یاران (مهدی اخوان ثالث) ۲۶ / دکتر حسن ذوالفقاری
- اقبال ناهوری ۳۲ / حسین فروتنی
- در جست‌وجوی راهکارهایی برای سازمان‌دهی ... ۴۱ / شکوه وحید منش
- نگاهی به ادبیات فارسی - تاجیکی ۴۴ / علی اصغر بوند شهریاری
- معلمان شاعر و نویسنده ۴۸
- هرچه هستی (ذیلی برینتی از شاهنامه‌ی فردوسی) ۵۵ / امجد ناک
- خاطرات سبز ۵۲
- حرف‌های من ۵۴ / علی فرخ مهر
- از میان نامه‌ها ۵۶
- کلی‌گشت ۵۸
- لطایفی از استادان زبان و ادبیات فارسی ۶۵ / فتح‌الله عاقر - شهرضا
- دستور العمل اجرایی طرح جامع دانش‌افزایی دبیران ... ۶۲
- زبان‌شناسی آشنا شویم ۶۴ / محمد رضا احمد حاشی

## سرمقاله

هیچ باغی شکفته تر از باغ ادبیات نیست؛ با این همه آثار از جمنند که در عرصه‌ی علوم گوناگون آفریده می‌شود، هنوز آثار ادبی پایگاه و جایگاهی ویژه و از نظر گاه کمی نیز مکان و مکانی برتر دارند. هر روزه‌ها کتاب تازه‌ی شعر، نقد ادبی، رمان، متون کهن، نثر ادبی، داستان کودکان، ترجمه‌ی آثار ادبی دیگر سرزمین‌ها، چشم‌ها را می‌نوازد و به خود می‌خواند.

می‌دانم فرصت‌های اندک، انبوه کتاب‌ها، جیب‌های تهی و گاه کم حوصلگی، کتاب‌ها را به گرد و غبار فراموشی و غربت می‌سپارد؛ اما اندکی غفلت و درنگ، فرسنگ‌ها از کاروان تولیدات فرهنگی فاصله‌مان می‌بخشد و از لذت مطالعه‌ی تازه‌ترین دستاوردها و تجربه‌ها و مکاشفه‌های درونی و بیرونی ادیبان و صاحب‌نظران و شاعران و نویسندگان بی‌بهره‌مان می‌سازد.

طراوت و تازگی در آموخته‌ها، طراوت و تازگی در تدریس را در پی دارد و ایستادن بر دانسته‌ها و آموخته‌های پیشین، پس از چند بار تکرار، بیش از هر چیز و هر کس، برای گوینده رخوت‌بار و ملال‌آور است و از حلاوت و تأثیر سخن می‌کاهد و مگر مولانا مان نگفته است که: «همین سخن تازه بگو تا دو جهان تازه شود»؟ اگر هر بار که به کلاس می‌رویم، کتابی تازه را همراه ببریم و به دانش‌آموزان بنماییم و بشناسانیم و اگر مجال و فرصتی باشد نکته و یا صفحه‌ای از آن را مطرح کنیم چه اتفاق مقدس و مبارکی در کلاس خواهد افتاد؟ اگر در باب موضوعی که درس کلاس است، پیش‌تر مأخذ و منبعی را بیابیم و به کلاس آوریم و با یکی از دانش‌آموزان را مأمور و مسئول این مهم سازیم، در پایان هر سال، ده‌ها کتاب در نگاه و ذهن دانش‌آموزان نشسته است و اگر از این میان، آتش شوق خواندن یک کتاب در قلب و جانی برافروخته شده باشد به بزرگ‌ترین توفیقات دست یافته‌ایم. یادش به خیر در سال‌های خاطره‌انگیز کودکی، معلمی داشتیم که تنها سه هفته معلم ما بود اما در همان سه هفته، شعله‌ی عشق به خواندن و کتاب را در جانمان برافروخت و هر چند خود بعدها خاکستر شد! ظنین یاد او و شماره‌ای که برافروخت هنوز و همیشه در جان و ذهن ما باقی است. روزگاری نیز معلمی داشتیم که همیشه چشم‌هایمان به کیف ساده‌اش دوخته بود. وقتی کیف او تبسم می‌کرد، کتابی از متن آن می‌شکفت و به دانش‌آموزی که آن روز گل کرده بود تقدیم می‌شد و چه انگیزه‌ها و نب و تاب‌ها که همین کتاب و جایزه‌ها با خود نمی‌آورد. یادش به خیر که همیشه می‌گفت: «کیف من در کیف هست!» هر چند

امروز هراس آن است که تا بگوییم کتاب هدیه کنید، کتاب مشکلات اقتصادی و ...  
گشوده شود و به سنت معمول یعنی هیچ!

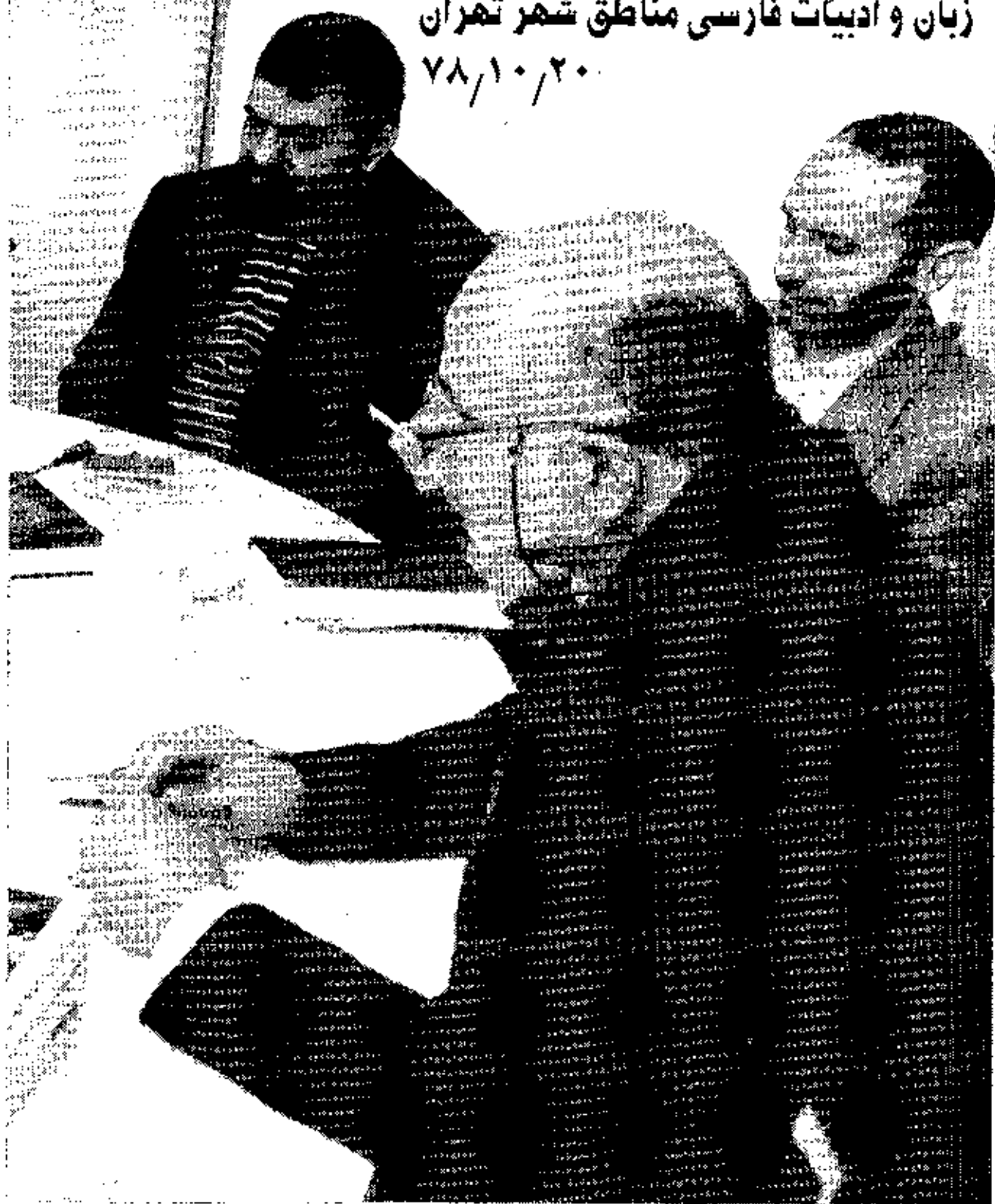
دیران ادبیات باید کلاس زنده و زاینده و فزاینده داشته باشند. در این کلاس باید  
نسیم گل های ملکوت بوزد؛ کوچه باغ های آسمان چشم در چشم کلاس لبخند بزنند  
و پنجره ها برای نفس در هوای شعر و شعور و شکوفایی همواره باز باشد. کلاس های  
مُرده، ارزانی آنان که حافظ نمی شناسند، گلستان و بوستان ندیده اند، بهارستان  
نرفته اند و تماشای باغ سبز عرفان و حماسه و غزل و شبداپی را تجربه نکرده اند.  
دیران ادبیات باید کیف هایی لبریز از صمیمیت و صداقت به کلاس ببرند با  
چشم هایی که زایر سپیده های رازناک باشد و قلب هایی که از گلگشت آبشاران و  
چشمه ساران مولانا و بیدل و بیہقی و بوسعید بازگشته باشند.

آیا آنان را که گنج ها دارند و گرسنه اند و برهنه، سرزنش نمی کنیم؟ آیا تشنگان را  
بر ساحل دریا به سخره نمی گیریم و آنان را که بال پرواز دارند و به قله ها، همبته و  
هممهمی پروازشان را نمی بخشند سرزنش نمی کنیم؟ ما گنجینه ی یک هزاره شعر و  
ذوق را اندوخته داریم و دریاها را کرانه ناپیدای معارف و قله های رازآلود ادبیاتی بشکوه  
را، و دریغ است که این سگه های درخشان را به دست ها و جرعه های زلال را به  
تشنه کامان نبخشیم. اینک بهار است و بهار امسال با آغاز سال قمری نیز مقارن شده  
است؛ هر دو بهار نیز با رویش و آفرینش همراهند که بهار شمسی، جشن رویش و  
آفرینش جهان است و طلوعه ی سال قمری - محرم - فصل رویش و آفرینش انسان؛  
بیابیم در این بهار در اندیشه نیز «نو» شویم و در اندیشه «نو» شدن، خلوت می خواهد  
و درنگ، مطالعه می خواهد و نگاه، و هیچ کس به اندازه ی قبیله ی ادبیات محتاج این  
نواندیشی، نوآوری، نوسازی و نوشکوفایی نیست. در تقارن دو سال هجری و شمسی  
که یکی با سبزه و گل و نسیم و جوشش چشمه ها آغاز می شود و دیگری با جوشش  
خون و حماسه و ایثار و عطش، هم گل باشیم، هم حماسه، هم چشمه باشیم و هم  
عطش و در یک کلام «چشمه های عطش» باشیم؛ تشنه ی جوشیدن و خروشدن.

امسال، شماره ی تابستان به زیارت چشم های مشتاقان نخواهد آمد. مشکلات  
توزیع، تعطیلات مدارس از دلایل بارز این وقفه است. امید است سال آینده با جبران  
تنگناها شاهد حضور شماره ی گرم تابستان باشیم! چنین باد.

جلسه ی آقای مهندس علاقه مندان ریاست محترم  
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی با سرگروه های  
زبان و ادبیات فارسی مناطق شهر تهران

۲۸/۱۰/۲۰



بنا به دعوت قبلی، سرگروه های آموزشی مناطق و دبیران ادبیات منتخب استان تهران در تاریخ ۷۸/۱۰/۲۰ در دفتر ریاست سازمان تشکیل جلسه دادند. آقای مهندس علاقه منداند در این جلسه پس از خیر مقدم و ابراز خوش وقتی از حضور نمایندگان دبیران ادبیات و زبان فارسی به اهمیت ادبیات در دنیای کنونی اشاره کردند و افزودند دبیران بر خورند با مسأله های آموزش و گسترش زبان فارسی دیدگاه ها و تئوریهایی مختلفی وجود دارد؛ گروهی به دنبال این هستند که از روش و مبنای که در گذشته ی نسبتاً دور در نظام آموزشی ما جریان داشته است دفاع و آن را احیا بکنند و از سوی دیگر با افرادی سیر و کنار داریم که با مسأله های زبان و ادبیات فارسی در عرصه ی فعالیت های فرهنگی و عمومی کشور مواجه هستند و می گویند زبان فارسی در طی ۳۰ ساله تغییرات اساسی کرده است و اگر به کنار صحبت کردن و نگاه ما با دیگران نیاید، زبان فارسی نیست.

گروه دیگری نیز در جهتی دیگر بسیار نوآور ترند و معتقدند این زبان هنوز هم نیاز به بالایش بیشتر دارد. به هر حال آراء عقاید بسیار متنوع و متفاوت است اما این مسأله به معنای آن نیست که ما نمی توانیم به یک قانون گذاری مرسوم توافق نزدیک بشویم. وضعیت فعلی زبان و ادبیات فارسی از نظر نظام آموزشی کشور و بیشتر خیلی مطلوب نیست؛ یعنی وقتی نهایتاً خروجی مسأله را که آموزش گیرندگان هستیم، نگاه کنیم حتی کسانی که وارد دانشگاه می شوند می بینیم گزارش های متعددی از استادان دانشگاه ها می رسد که نه تنها بر زبان فارسی تسلط ندارند، همین زبان متداول را هم در حد نوشتن و تهیه ی یک گزارش درست، نمی دانند و از عهده ی آن بر نمی آیند. این آراء و افکار از یک سو و از سوی دیگر زبان فارسی به عنوان مهم ترین و جبهه شخص ما از گذشته در فرهنگ ملی ماست؛ یعنی آن چه به ما شخصیت می دهد، آن چه ما از فرهنگ و آداب و سنن گذشته مان می فهمیم، آن چه وجه تمایز ما از بسیاری ملل دیگر است؛ گذشته ی پر بار می که نمی توانیم از آن جدا شویم، این هم جزو آرمان های ماست که باید به آن بپردازیم، و تجویزهای متفاوتی که در این عرصه می شود از نوع نوشتار و تدریس خط

فارسی تا بر سیم به آموزش زبان یا آموزش ادبیات به معنای آشنایی با ادبیات و فرهنگ گذشته مان، همه ی این ها از زوایای مختلف مطرح است. گروه زبان و ادبیات فارسی که از استادان صاحب نظری برخوردار است و از مشورت های افراد برجسته ای هم در کشور سود برده انصافاً گروهی است که تلاش می کند آن چه را که تئوریه و تدوین می شود، به مجموعه ی آراء و عقاید عرضه بکند و از مشورت های استادان دانشگاه ها شود بیرون و خود گروه هم صاحب افرادی هست که در مجموعه ی نظام آموزشی کشور صاحب تجربه و عنایت خاصی هستند به مسأله ی آموزشی زبان فارسی و از این که شما تدریس کنید گمان این کتاب ها راجع به آن ها نظر بدهید و مشکلات خودتان را مطرح بکنید، استقبال می کنند. اگر کاستی در این مجموعه ی عرضه شده هست که حتماً هست، در حدود قوانین و مقررات و چارچوب هایی که ما امروز با آن مواجه هستیم مرتفع می شود. ان شاء ... تلاشی در خور صورت بگیرد برای این که بتوانیم آن چه را دوستان به عنوان برنامه ی دومی دوره ی آموزش متوسطه ارائه کرده اند، به شبانگهی روز به اصلاح ببریم و اگر از نظر شما کاستی در مجموعه ی این برنامه ها هست، آن ها را بشنویم و خود جمع بندی کنیم و بتوانیم از آراء و عقاید شما صاحب نظران سود ببریم. من همیشه بهترین راه را در این می دیدم که با معلمانی که تدریس این درس را عهده دارند نشینی داشته باشیم و حرف ها و نقل جای گوناگونی را که از جهات مختلف می شود با آن ها بررسی کنیم. گاهی بعضی از دوستان به من مراجعه کرده اند یا نامه نوشته اند اما تشخیص این که عقاید این ها عقاید مفرد هست یا عقیده ی جمعی، به نظرم لازم است و این مجموعه هم نمونه ای هست از مجموعه ی کل کشور. چون شما در مناطق شمالی و حویلی تهران تدریس این درس را به عهده دارید می شود گفت نظرات شما نظرانی است از مجموعه ی نظرانی که در جامعه ی معلمان مربوط به این درس وجود دارد. خواهش من این است که خود گروه راجع به شیوه ی تدوین این کتاب ها توضیح مقدماتی بدهند، چهارچوب های اصلی که با آن مواجه بودید، محدودیت هایی که داشتید، استفاده هایی که

کردید، نحوه ی ورودشان را اجمالاً توضیح بدهید. خود شما جمع بندی بکنید تا سود ببریم از مجموعه ی گفتار همه ی عزیزانی که تشریف آوردند.

آقای دکتر سنگری: تشکر می کنم از محبتی که حضرت عالی فرمودید و تمهیدات این جلسه فراهم شد که در خدمت هم کاران بسیار خوب و فریخته ی خودمان باشیم و از محضرشان استفاده بکنیم. ادبیات ما واقعاً یک شجره ی مبارک است و این عزیزان هم همان مصاحبی که نه تنها حالا بلکه در گذشته از نظر گاه های صائب و دقیق و راه گشای آن ها چه به صورت انفرادی و چه به صورت جمعی و چه در نشست هایی که در مناطق داشتیم بهره گیری و استفاده کردیم و امیدواریم ان شاء الله محصول و دست آورد این جلسه باز ما را کمک بکند برای پیشتر رفتن و بیشتر رفتن و خوب تر رفتن. از حدود زمانی که بیشتر نظام جدید مطرح شد. برنامه ریزی گروه ها هم برای تدریس کتاب های جدید اشعار شد. البته غیر تالیف و تدوین این کتاب ها به تعبیر امروزی ما کودکانی بود، یعنی ما به جای این که از پایین شروع کنیم از بالا شروع کردیم؛ اوکی پیش دانشگاهی تالیف شد و پس از آن، تالیف کتاب های دوره ی متوسطه را از سال اوکی شروع کردیم.

اولین اندیشه تفکیک زبان و ادبیات از هم جدا بود. یعنی که در کتاب ها مقوله ی زبان را جداگانه ببینیم و ادبیات را هم جداگانه؛ فرجند تفکیک این ها به این گونه که در عالم بیرون بجواییم مرزی تعیین نکنیم هم واقعاً امکان ناپذیر است. این تفکیک بیشتر در حوزه های نظری است و این دو ماده آن قدر بهم پیوسته اند که جدا کردن آن ها ممکن نیست، اما برای آموزش، ناگزیر این ها را از هم جدا دیدیم. مسأله ی اوگ ما این تفکیک بود و مسأله ی دوم این بود که چقدر باید به ادبیات کلاسیک خودمان بپردازیم؟ چقدر به ادبیات امروزی بپردازیم؟ و با کدام ساختار سراخ ادبیات بیاییم؟ برای یافتن پاسخ این پرسش ها اوگ به نقد وضعیت موجود پرداختیم؛ وضعیت موجود، وضعیتی است که در سال ۷۲، ۷۳ داشتیم. آن روزها اندیشه ای به جای خودش مبارک و مقدس وجود داشت یعنی دیدن همه ی مسائل از چشم انداز و زاویه ی

اخلاقی در کتاب های درسی ادبیات و در نتیجه ادبیات در مرحله ی دوم قرار می گرفت.

مثلاً اگر دوستان و عزیزانی که کار تألیف را به عهده داشتند می خواستند از حافظ غزلی انتخاب بکنند دیگر آن جا حافظ بودن حافظ را نمی شد دید. حافظ را به اعتبار اخلاقیات و جنبه های تعلیمی می دیدند و غزلی که انتخاب می شد غزلی بود که اخلاقیات آنها چیزی که نبود غزل بود. مثلاً فرض کنید همانا نگوییم بد و میل به ناحق نکنیم این غزل از همان اول یک جهت گیری اخلاقی داشت، در حالی که فقط یک بیت در این غزل حافظانه وجود دارد؛ یعنی یک بیت دارد که جنّتاً شاعرانه است آن هم این است «آسمان کنشی ارباب هنر می شکند، نکه آن به که بر این بحر معلق نکیم» تنها بیت شاعرانه و حافظانه ی این غزل همین یک بیت است و بقیه ی غزل ارزش غزلی جدی ندارد. به هر حال هیچ شاعری همه ی آثارش در یک اندازه نیست. ما ساختی به کتاب های درسی دادیم که دانش آموز ما تصویر روشنی از زبان و ادبیات مفیابل خودش داشته باشد. وقتی این کتاب را می خواند، بفهمد ادبیات یعنی چه، چه مجموعه ای است و چه زیرمجموعه ای دارد. به این دلیل ادبیات را مقوله بندی کردیم و کتاب هم براساس مقوله ها شکل گرفت و الان اگر کسی کتاب ها را نوری بکند همین خصوصیت را در آن ها می بیند.

بحث هایی بود که اصولاً بیشتر مطرح نشده بود و ما احساس می کردیم که باید به آن ها بپردازیم. از آن طرف هم سهم بحرانی را که الان در عرصه ی زبان و ادبیات داریم باید دقیقاً جغرافیای آن را پیدا کنیم؛ آیا جغرافیای آن صرفاً به آموزش و پرورش برمی گردد یا دانشگاه مشکل دارد؟ مثلاً آن چه الان از زبان فارسی در دوره ی دبیرستان خوانده می شود دوستان و استادانی که حضور دارند تصدیق خواهند کرد که اصلاً این مقدار در دانشگاه خوانده نمی شود. یعنی آن مقدار مباحث زبان شناسی که در کتاب های ما مطرح می شود، در دوره ی کارشناسی وجود ندارد. اجازه بدهید کمی بالاتر بیاییم، مگویم در دوره ی کارشناسی ارشد هم نیست و حتی در دوره ی دکتری هم این طور نیست. به عبارت دیگر فهمی که فارغ التحصیل دوره ی دبیرستان کنونی ما از ادبیات دارد، در دوره ی کارشناسی وجود ندارد

و فهمی که از مجموعه ی زبان پیدا می کنند با همین مقدار درس در دوره ی کارشناسی ارشد هم وجود ندارد. شاید الان مقداری زود باشد که خروجی دوره ی جدید را تحلیل بکنیم ضعف ها، نقص ها و حفره هایی که در کار وجود دارد و باید کمک بگیریم تا مشکلاتی را پیش روی ماست حل بکنیم این یکی از مسائلی بود که ما به آن رسیدیم و کتاب ساختار مناسبی پیدا کرد که حالا بر اساس مقوله هایی که هم در غرب مطرح بود هم ساختاری که در ادبیات خودمان پذیرفته است کتاب را شکل دادیم. یعنی دانش آموز ما امروز می تواند بفهمد ادبیات چیست و زیر مجموعه ای دارد مثلاً ادب غنایی، ادب حماسی، ادب تعلیمی، ادب نمایشی؛ فهمی از ادبیات پیدا می کند، مقوله های مختلف را می بیند. هم چنان که در حوزه ی نگارشی ما کوشش کردیم که قبلاً می گفتند اصولاً انشاهیج سازمانی ندارد، هیچ ساخت مناسبی ندارد، آموزش داده نمی شود، الان ما آموزش می دهیم؛ یعنی درس هایی وجود دارد که شیوه ی نوشتن را در اشکال مختلف مطرح می کنند.

این ها چیزهایی بود که اتفاق افتاد. ما سهم ادبیات امروز را هم واقعاً در کتاب هایمان جدی دیدیم بی آنکه بخواهیم نفی گذشته ی خودمان بکنیم؛ زیرا آدم هایی که بریده از گذشته باشند آدم هایی معلق هستند که سرانجام سقوط می کنند و به هیچ جا هم نخواهند رسید. حسن ادبیات ما بر خلاف ادبیات اروپایی این است که کاملاً پیوستگی خودش را با گذشته حفظ کرده است و ما الان به راحتی می توانیم متن قرن پنجم را بخوانیم. در حالی که در ادبیات اروپایی چنین نیست. امروز بچه های ما تاریخ بیبستی را می فهمند، شاهنامه ی فردوسی را هم می توانند بخوانند. ما هم سهم ادبیات گذشته ی خودمان را خوب دیدیم در کتاب هایمان.

اللّه مناسب با برنامه ای که ریخته شده ممکن است کمی تفاوت در کتاب ها بینیم. یک جا کمی بیشتر است و یک جا کمتر، ولی از برنامه نبیّت می کند. خوش بختانه این کتاب ها الان هستند و ما بارها از هم کاران خودمان استعاده کردیم، کمک کردند، آن ها را تعدیل کردیم. هم درباره ی کتاب های سال سوم که اوکی سال تدریس آن ها است از تجربیات خوب هم کاران

خودمان بهره گیری کردیم، لطف کردند و تا حدی تعدیل شده است مشکلاتی هم در حوزه ی ساعات است که اجازه بدهید در این باره بیشتر از نظر هم کاران استفاده کنیم.

آقای مصطفی سلامی از منطقه ی ۱۳: خیلی خوش حالم که در خدمت شما و هم کاران محترم هستم. من نمی خواهم وارد جزئیات شوم به عنوان معلّمی که ۲۰ سال هست که تدریس می کنم و از آغاز این کتاب ها هم کم و بیش در جریان بوده ام حتی قبل از تدوین این کتاب ها با این نوع تألیف یا با این نحوه ی آموزش زبان تا حدودی هم موافق و علاقه مند بودم اما اعتقاد من بر این است اصولاً این جواری بحث کردن و بررسی کتاب ها به این شیوه که یک نظر قطعی داده شود که اصلاً چی هست؟ آیا خوب است؟ خوب نیست؟ آن هم برای یک مقوله ی فرهنگی اصلاً کار شایسته ای نیست. مشکل بزرگ این جاست که اساساً در طول تاریخ، فرهنگ ما دست خوش تحولات عجیب و غریب بوده است یعنی تاریخی که ما پشت سر گذاشتیم به لحاظ فرهنگی، ما تاریخ هیچ کدام از کشورهای جهان همانند نیست، به دلیل این همه تغییر و تحولات، این همه حکومت های متغیّر حتی فرهنگ های گوناگون که در بستر تاریخ پشت سر گذاشتیم. بعد هم قضیه ی استعمار پیش می آید و گسست فرهنگی که در جامعه ی ما ایجاد می شود و فرهنگ دچار نوعی در خود فرو رفتگی می شود و حتی تا حدودی به استیصال کشانده می شود. آن اعتبار و ارزش فرهنگی به ویژه ادبیات در جامعه ی ما، اعتقاد من این است ادبیات در کلّ جوامع بشری حرف اول را می زند حتی در علوم. یعنی اگر زبان و ادبیات جامعه ای لطمه ببیند، از کان جدی جامعه هم لطمه خواهد دید ولی واقعیت این است که در دوران گذشته در حکومت های گذشته، از صفویه به این طرف یعنی با هجوم کشور های بیگانه فرهنگ ما دچار مشکل شده است. حالا این کاری که عزیزان من کرده اند و استادان من هم در زمینه ی ادبیات، هم زبان دست کم این ارزش را دارد که من دست آن ها را به عنوان شاگرد خواهم بوسید. این که تلاش شده است که خلأ بین ادبیات و بین جوانان ما کمابیش پر شود. اگر احتمالاً کمتر از برنامه یا حدّ مطلوب انجام شده بحث دیگری است یعنی



باید تلاش بشود که به هر حال این شیوه اصلاح شود ولی قطعاً شیوه‌ای که در گذشته بوده، این خلأ و شکاف بین ادبیات و بچه‌ها را نتوانسته بود پر کند. مثلاً تمام شاعران ارزشمند، تمام نویسندگان خوب معاصر ما اغلب تحصیلات آکادمیک جدی نداشتند. یعنی مثلاً دانشگاه‌های ما چندان نخبگان جدی بیرون نداد اگر هم بیرون داده است کسانی بودند که در بیرون کار خودشان را دنبال کردند نه در خود دانشگاه. این‌ها واقعیت‌هایی هستند که باید دیده شود. اگر قرار باشد چیزی اصلاح بشود که قطعاً نظر بر همین هست و بنده احساس می‌کنم این کاری که صورت گرفته با این روی کرد بوده است که این شکاف، این بپه‌په خواندن‌ها، این نقطه به صرف نمره گرفتن و رفع تکلیف نباید از بین می‌رفت که رفت حالا این کار جدید بالطبع کاستی‌های زیادی دارد. مثلاً همین ادبیات فارسی مشکلات زیادی دارد، مقداری شتاب زده کار انجام شده است؛ هم در زمینه‌ی زبان و هم در زمینه‌ی ادبیات. اما این امر نباید منحصر به بی‌ارزش دانستن کتاب شود. در ذهن بچه‌ها هم تا آن اندازه که من با آن‌ها سر و کار داشتم توجه آن‌ها، و دل‌چسبی این کتاب‌ها نسبت به کتاب‌های گذشته برای آن‌ها بیشتر بوده است. حتی برای من معلم که می‌خواهم تدریس کنم اعتقادم این است که باید با این روی کرده کتاب نگاه شود. و نکته‌ی بعد این که وقت ادبیات بسیار بسیار کم است. با این جمعی که کتاب‌ها دارد من فکر می‌کنم باید برای وقت ادبیات تمهیدی اندیشیده شود و گرنه لطمه‌ای جدی هم به معلم و هم گیرندگان این متن خواهد خورد.

**آقای مهندس علاقه‌مندان:** ما این جا نمی‌خواهیم تحلیل محتوی بکنیم. تحلیل محتوی یک کار تخصصی است و از فن خودش هم باید استفاده شود. خیلی توجه خوبی را دادند جناب آقای سلامی که روی کرد این کتاب و چارچوب نگرش کتاب بیشتر در این جا مطرح هست و مشکلاتی که الان ما با آن مواجه هستیم و الا این که بر اساس روی کرد اخیر تحلیل محتوی چگونه است، آن یک کار تخصصی است که می‌شود انجام داد و به نتیجه رسید و آن هم انجام یک کار پژوهشی است در یک نمونه‌ی بزرگ تر.

این جلسه می‌تواند مقدمه‌ی امکان‌سنجی برای یک کار پژوهشی دقیق‌تر شود که خود گروه بعداً عهده‌دار شوند و یا از گروه پژوهشگری بخواهیم از این منظر به مسأله نگاه بکنند.

**خانم منصور از منطقه‌ی ۱۴:** مطالبی که مطرح شد کاملاً مورد قبول من هست. ضرورت تغییر در کتاب ادبیات را من خودم احساس می‌کردم یعنی احساس می‌کردم که مطالب خیلی تکراری و عمدتاً راجع به یک موضوع مثل اخلاق یا عرفان یا مذهب و امثال این‌ها بوده است و این ضرورت و واقعاً قابل احساس بود و به نظر من متون ادبیات پیش‌دانشگاهی خیلی با ذوق و سلیقه انتخاب شده است و بسیار زیبا و مورد قبول هست و از این نظر واقعاً قابل تقدیر. فقط اشکالی که در مورد کتاب پیش‌دانشگاهی می‌توانیم مطرح بکنیم عدم تناسب میزان مطالب با ساعات تدریس است؛ یعنی حجم کتاب درست به اندازه‌ی چهارم نظام قدیم است در حالی وقتی که تعیین کردند درست نصف آن است؛ یعنی ۲ ساعت در نظر گرفته شده است ولی مطالب فوق‌العاده جالب است و این تقسیم‌بندی ادبیات بر اساس انواع ادبی نیز فوق‌العاده جالب است و باعث می‌شود مطلب متنوع و جذاب باشد. فقط اشکال ما با این کتاب در ساعات اندک تدریس است و افت تحصیلی هم فقط به خاطر همین بوده که دبیر وقت کافی نداشته تا کتاب را درست تدریس بکند. در مورد ادبیات ۵ که مسائل لوکین سالی بود که تدریس کردیم متأسفانه متون آن به زیبایی پیش‌دانشگاهی نبود؛ یعنی بعضی درس‌ها یا فوق‌العاده پیش‌یا افتاده و ساده بود که به عنوان درس حتی نمی‌شد محسوب کرد از جمله درس قاصدک که به عنوان درس مطالعه‌ی آزاد بد نیست بچه‌ها مطالعه کنند ولی به عنوان درس اصلاً احتیاج نیست که وقتی برای آن صرف شود. یا شعرهایی مثل چشم‌های زمین که نه از نظر وزن جالب است و نه از نظر محتوی. یعنی این مفاهیم اصلاً برای جوانان ما جالب نیست و با توجه به این که الحمدلله در مملکت خودمان اگر در هر چیزی کمبود داشتیم ولی در زمینه‌ی شعر کمبود نداریم، بهتر بود که از موارد خیلی بهتری استفاده می‌شد. مطلب دیگر در مورد ادبیات ۵ این که از شاعران و نویسندگان معاصر تعداد زیادی کتاب نام برده شد، است آن هم

شاعران و نویسندگان که تا حدودی ناشناخته هستند و لزومی ندارد دانش‌آموز از هر شاعر و نویسنده ۵، ۶، ۹ و ۸ تا کتاب حفظ بکند. به نظر می‌رسد از یک شاعر یا نویسنده‌ی معاصر یک اثر ارزشمند او را حفظ کند بهتر است به خصوص برای کنکور هم باید از این‌ها استفاده نکند. این موارد به نظر من در مورد ادبیات ۵ قابل طرح بود که متأسفانه بعضی از درس‌هایش جالب نبود.

**خانم صانعی از منطقه‌ی ۱۵:** خیلی متشکرم که در خدمت شما هستیم. من فقط فهرست وار مطالبی که به نظر من می‌رسد عرض می‌کنم. اولاً مدت‌ها بود که درس زبان فارسی که ۴ سال است آن را تدریس می‌کنیم. گفتند ۲ ساعت کم است مثلاً درس زبان انگلیسی برای ۷ تا درس ۷۶ ساعت، منظور شده بود که معلم‌ان وقت زیاد می‌آوردند. مثلاً ما برای تدریس ادبیات پیش‌دانشگاهی در ۲ ساعت بنچار بودیم از دبیر فیزیک، شیمی خواهش کنیم که به ما وقت اضافه بدهند تا بتوانیم آن را تمام بکنیم و شاید خیلی مطالبی که دوست داشتیم بچه‌ها بدانند و در کنکور نیاز داشتند وقت نمی‌کردیم توجه داشته باشید ضربت همین درس در کنکور ۴ است ولی ضریب زبان انگلیسی ۲. متأسفانه حقی که از ادبیات در طول آموزش ضایع می‌شود این است که در پیش‌دانشگاهی هم با مشکل روبه‌رو هستیم. با این ۲ ساعته که برای فارسی در نظر گرفته شده است چطور بتوانیم درس را به پایان برسانیم و آن مطالبی که می‌خواهیم بگوییم و آن تمهید را نسبت به بچه‌ها انجام بدهیم. مسأله‌ی دیگر ادبیات تخصصی پیش‌دانشگاهی است؛ متأسفانه گرچه نقد ادبی که درس بسیار شیرین و مطلوبی است و واقعاً با دقت نظر انتخاب شده است، قسمت زیادی از این درس از آخر کتاب حذف شده است و باز هم متأسفانه ساعت آن از ۴ ساعت به ۳ ساعت تقلیل پیدا کرده است. اگر قرار باشد، ادبیات برای بچه‌های رشته‌ی علوم استثنائی که قرار است ۴ ساعت بخواند و درس ۲ واحدی مسائل شده ۳ ساعت، یا آن حجم سنگین بیشتر هم کاران ما با مشکل مواجه هستند که چطور بچه‌ها را برسانند و جالب این است که درسی که ضربت آن ۴ است متأسفانه این قدر ساعت آن کم است. مسأله‌ی بعدی کتاب‌های

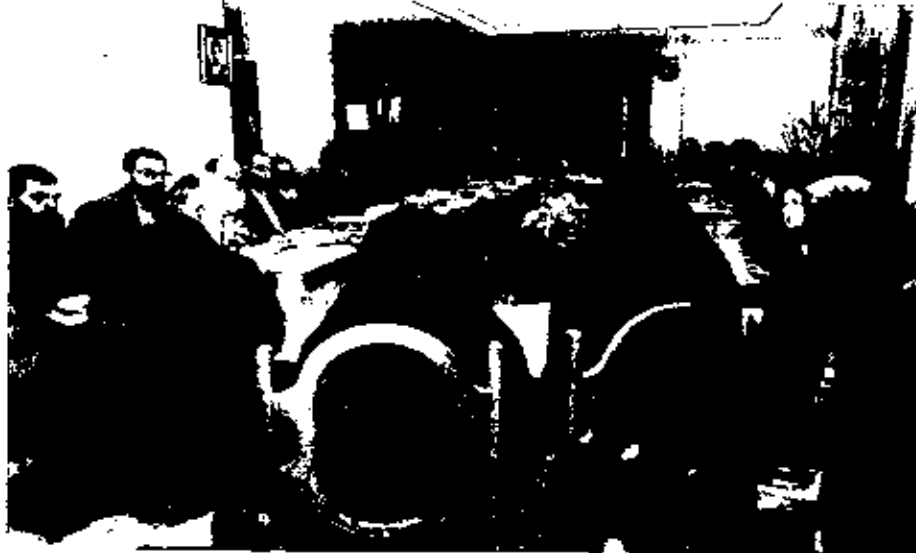
جدید است. در آستانه‌ی قرن ۲۱، بحث زبان در تمام دنیا یک بحث علمی و قانونی شده است و خود موضوع، یعنی این عنوان علمی که امروز در دنیا مطرح است بحث انگیز است. گرچه خود زبان شناسان ممکن است اتفاق نظر بر بخشی از مباحث آن نداشته باشند اما چقدر خوب است ما به بچه‌ای که دارد می‌آید دانشگاه، این بحث را یاد می‌دهیم. کتاب شیعی هم که عرض شد، فیزیک هم که عرض شد، زیست هم که عرض شد، همین مشکلات بود. به هر حال اعتراضاتی هست؛ معلمی که آمده درس داده، ما عصبی این‌ها را در نظر می‌گیریم منتهی همه‌ی این پارامترها یک نتیجه‌ی مطلوب دارد و وقتی تمام دنیا نیازش را احساس می‌کنند که باید بچه‌ها بداند، چرا بچه‌ی ما نباید بداند؟ مسأله‌ی بعدی این است که کتاب‌های جدید التالیف را بچه‌ها سر کلاس یا ذوق گوش می‌دهند، با ذوق می‌خوانند.

زبان فارسی که فکر می‌کنم بیشتر مشکلات به آن بر می‌گردد، تالیف این کتاب‌ها خیلی جالب است، من فکر می‌کنم یک مقدار کتاب سریع چاپ شده است یعنی آن زمان لازم را که مؤلفان برای تجدید نظر در کتاب نیاز داشتند متأسفانه نبوده است. اما به

هر حال این کتاب‌ها باید عرض می‌شدند اما چون این تغییرات از آخرین پایه‌ها شروع شد، این اعتراض‌ها صورت می‌گیرد ولی اگر از پایه‌ی اول ابتدایی تعویض مطالب می‌شد شاید این مشکلات را نداشتیم. به هر حال ما از این تحول ناراحت نیستیم. سعی خودمان را در کلاس می‌کنیم ولی با کمبود وقت مواجه هستیم. باز عرض می‌کنم ماهیت درس زبان شناسی بحث انگیز است نه این که اشکال در تالیف آن باشد. خود علمش، خود بحث آن اصلاً ماهیتاً می‌طلبد که در مورد آن مباحث مختلف مطرح شود.

مسأله‌ی دیگر مسأله‌ی کلاس‌های ضمن خدمت است که بنده افتخار داشتم که اسامی در خدمت هم کاران باشم، حدود ۹۰ ساعت برای ما منظور کرده بودند با ۹۰ ساعت فرصت کم می‌آوردیم. من فکر می‌کنم وقتی تصمیم کلانی در کتب آموزشی و پرورش کشور گرفته می‌شود هماهنگی‌ها هم باید باشد مثلاً به ما گفتند شما بیاید ۹۰ ساعت درس بدهید کتابی که حجم آن سنگین است و ما وقت در آن کم آوردیم، در آن مورد هم من فکر می‌کنم حتی هم کاران ضایع شده است. اگر بخواهیم جمع بندی بکنیم از این که بحث جدید است، جالب است متأسفانه مشکل اصلی کمبود وقت است و ضمن این که آموزشی که ما به هم کاران می‌دهیم آموزش کاملی نیست فقط صرفاً درس را می‌دهیم سریع می‌رویم و بعد هم انتظار داریم آن را به بچه‌ها منتقل کنند.

آقای دکتر ذوالفقاری: سه نفر از هم کاران



که نظراتی را دادند به مسأله‌ی کمبود ساعت اشاره کردند لطفاً راه عملی آن را هم بفرمایند. آیا به نظر شما می‌شود کتاب چهار واحدی را نصف بکنیم یا ساعت زیاد بکنیم؟ از آن چه تاکنون و در این جلسه ما مستقیماً شنیده‌ایم نظر هم کاران این نیست که حجم کتاب کم شود. البته ما هر سال داریم ده درصد تا پانزده درصد از حجم کتاب‌ها کم می‌کنیم، به دلیل همان کمبود ساعت.

آقای اکبری از منطقه‌ی ۱۷: یکی از مشکلات ما نادیده گرفتن این حلقه‌های مفقوده‌ی آموزشی است؛ یعنی درس املا و

انشاء، که شاید یکی از پیچیده‌ترین حلقه‌های آموزشی ما هست که متأسفانه نادیده گرفته شده است و اگر درست توجه کنیم مهارت‌های آموزشی زبان که گوش دادن و سخن گفتن و خواندن و نوشتن است، نتیجه‌ی آن منتهی می‌شود به سخن گفتن. در رده‌ی دوم نتیجه‌ی خواندن را در نوشتن می‌بینیم یعنی سخن گفتن و نوشتن دو نتیجه‌ای است که در این برنامه‌های آموزشی متأسفانه بایستی توجهی بر خورد کردیم و از چیزهایی است که برای همه‌ی دبیران آزردهنده است. نکته‌ای است که باید به آن توجه شود حتی مولانا در قرن هفتم می‌فرماید آدمی فریه شود از راه گوش. این فریه شدن را واقعاً به مرحله‌ی عمل که می‌خواهیم بکشانیم از دانش آموزان را می‌گیریم؛ سلب کردن این یعنی سلب کردن قوه‌ی آفرینش و خلاقیت ذهن و زبان دانش آموز را اساساً هر آموزنده‌ای. اما نکته‌ای را که در سخنان به آن

اشاره شد پالایش زبان در کتاب‌هاست؛ پالایش زبان یعنی هم سوزندگی با زبان امروز، یعنی زبان به عنوان پدیده‌ی زنده و اجتماعی در پایی است، رودی است شناور و اگر ما بخواهیم خلاف این جریان شنا بکنیم سر از پیراهه در خواهیم آورد. ناچاریم با این

جریان زبان هم سوزیم. نکته‌ای هم تأکید شده بود در سخنان که سبب ناتوانی دانش‌آموزان ما است این ناتوانی را در چه چیزی باید جستجو کرد؟ فکر می‌کنم مهم‌ترین نکته در نادیده گرفتن حلقه‌هایی است که در آغاز عرض شد، در شیوه‌ی آموزشی ما است. یعنی در نظام آموزشی ما اساساً توجهی به این دو نشده است. چرا دانش‌آموزان ما حتی در مقطع فوق لیسانس یا لیسانس این گونه هستند؟ اساساً اگر بخواهند متنی را تهیه کنند حتی به عنوان نامه یا رساله‌ای، در شیوه‌ی نگارشی اشکال دارند. معلوم است که ما در نظام آموزشی توجه نکردیم. الان که

الحمد لله كلاً آن را گذاشتیم کنار. اما امتیازات این کتاب‌ها را خدمتان عرض بکنم، بزرگ‌ترین ویژگی کتاب‌ها توجه به زبان و ادب فارسی است یعنی آن آوزیسی که آقای دکتر جعفر شهیدی در سال ۱۳۴۲ در مقاله‌ای نوشته تحت عنوان آموزش زبان ادب فارسی بود، در آن موقع ایشان به این نقص آموزشی توجه داشتند. هم در دانشگاه و هم در نظام آموزشی آموزش و پرورش. اگر می‌خواهیم این جریان هم مسو شود و جهت درستی پیدا کند باید از زمان معاصر روز شروع بکنیم که این که در کتاب‌های فعلی داریم، یعنی بزرگ‌ترین ویژگی کتاب ما این است، درجه‌هایی گشوده شده در این کتاب‌ها، لطف بفرمایید بیشتر به این دو نکته یعنی املا و انشای توجه شود به گونه‌ای ما بتوانیم در نظام آموزش ساعت ویژه‌ای برای این درس داشته باشیم.

آقای قاسم پور: با تشکر از آقای علاقه‌مندان و جمع دوستان که باران هم دل ما هستند و اظهار خوش حالی و خوش وقتی از این که گروه زبان و ادبیات فارسی به هدف خودش در این مجموعه رسیده است و آن برگزاری این جلسه بوده است که از چهار سال پیش آوزی آن را داشتیم. من فکر می‌کنم قبل از این که به جزئیات بپردازیم به خود کتاب‌ها، به عوامل کلّی یا در واقع همان رویکرد گروه زبان و ادبیات بپردازیم. ما در مجموعه به یک عامل یا دو عامل نمی‌توانیم بسنده بکنیم عوامل خیلی زیادی وجود دارد که مانع از این می‌شود تا خروجی‌های ما محصول خوبی باشند که در علم برنامه‌ریزی درسی ما می‌توانیم به این بگوییم برنامه‌ریزی درسی پنهان. یعنی مجموع عواملی که ما می‌شناسیم و نمی‌شناسیم و از کنارشان به راحتی می‌گذریم این‌ها تأثیر می‌گذرانند در باز خورد و بازده کار ما، چنان که در روش تحقیق هم اگر ما به محدودیت‌های تحقیق توجه نداشته باشیم باعث می‌شود به کارایی تحقیق ما لطمه وارد شود. از سال ۱۳۷۱ مجموعه‌ای گروه زبان و ادبیات فارسی با حضور ۲۵ تن از اعضای هیأت علمی دانشگاه‌ها اقدام می‌کنند به برنامه‌ریزی درسی یا در نظر گرفتن تمامی مشکلاتی که عرب‌ها این‌جا مطرح می‌کنند این برنامه‌ها را مدون هست و به شکل یک مجموعه در محفّی رشد ادب فارسی با یک

مجموعه مدون در سازمان پژوهش ثبت و ضبط شده است. ما می‌توانیم هر لحظه مراجعه کنیم و واقفیدانیم که در سال ۷۳، ۷۴ چه کسانی در برنامه‌ریزی نقش و سهم داشتند. آن چه که باعث درد و رنج ما هست عدم تبیین فلسفه‌ی کار است که متأسفانه در نظام آموزشی هیچ وقت ما به این نرسیدیم یعنی یک مجموعه‌ای نشده اند دور این میز با مجموعه‌ای از آینده‌آل‌ها که در واقع باز خورد نظرات معلمان بوده است. یعنی ما همه این عزیزان و دوستان را می‌شناسیم و پیش از همه با این‌ها نشستیم و صحبت کردیم و درد دل این‌ها را گوش کردیم و می‌همیشه به این‌ها پاسخ داده‌ایم که ما به چه کسی باید مراجعه بکنیم؟ خود ما هم در این زمینه ابهام داشته‌ایم و آن چه که ما نتیجه گرفته‌ایم در نظام آموزشی متأسفانه محتوای مساوی برنامه است و این بزرگ‌ترین آسیب آموزشی است. یعنی معلم ما را اهداف برنامه بی‌حیر است. چه کسی باید این اهداف را بگوید؟ نمی‌دانیم. معلم ما از روش‌های تدریس بی‌خبر بوده است یا آگاهانه یا ناآگاهانه، آگاهانه از این جهت که فکر کرده روش تدریسی که دارد بهترین روش است ناآگاهانه از این جهت که مستر لانی نبوده که این روش‌ها را به درسش و در مسیر طبیعی خودش التماس بکنند. ولی سؤال اصلی این است که طبق آماری که سازمان سنجش منتشر کرده در کنکور سال ۱۳۷۷ از ۹۷۰ هزار نفر شرکت کنند، در رشته‌ی علوم انسانی فقط ۱۲۰ هزار نفر در درس ادبیات نمره‌ی بیش از ۱۰ می‌گیرند. این معماً کجاست و آیا این افت تنها مانع رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی است؟ خیر. در رشته‌ی علوم تجربی هم می‌بینیم که از ۲۴۰ هزار نفر شرکت کننده در کنکور فقط حدود ۲۰۰ نفر در درس فیزیک نمره‌ی بیش از ۱۰ می‌گیرند. این یک معضل آموزشی کلّی است. نظر گروه زبان و ادبیات فارسی بر این است که ما آن حلقه‌های مفقوده را پیدا بکنیم و تلاش بکنیم به عنوان مسئول آن‌ها رافع بکنیم یعنی برنامه‌ای تحت عنوان سته‌ی آموزشی تدوین کرده‌ایم این برنامه در اختیار اداره‌ی کلّی امتحانات قرار می‌گیرد، در اختیار دفتر آموزش‌های نظری قرار می‌گیرد. در اختیار اداره‌ی کلّی ضمن خدمت قرار می‌گیرد و بعد از مدت یک سال می‌بینیم که کاملاً برعکس آن

چیزی می‌شود که ما می‌خواستیم. مثلاً روی کرد ما در تألیف کتاب‌های زبان و ادبیات فارسی دوره‌ی دبیرستان روی کرد گشتالی است. یعنی می‌خواهد در ذهنیت دانش‌آموزان ما کل نگرایی ایجاد بکند؛ یعنی به جای این که فقط حافظ را بشناسیم و سال تولد و وفات و این ویژگی‌های شخصی‌اش را، تلاش می‌کنیم سبک حافظ را بشناسیم که مثلاً سبک عرفانی است. و آن گاه حافظ را در مجموعه‌ای به نام «عراقی» ببینیم. این برنامه وقتی در اختیار دفتر آموزش‌های نظری قرار می‌گیرد، چون این دفتر هیچ ارتباطی با ما ندارد که این تحول با چه فلسفه‌ای شروع و انجام شده است، آن‌جا افراد دیگری که همیشه وجود دارند و مثلاً روش هم‌پاری را بدون توجه به ساختار کتاب تدوین شده تحمیل کردند. شکلی آموزش کتاب ما را هم عوض می‌کنند. آن طرف هم اداره‌ی کلّی ضمن خدمت است؛ در ضمن خدمت عواملی شکاری را دیدیم که مانع از رسیدن به اهداف شده‌اند. آن طرف اداره‌ی کلّی امتحانات را می‌بینیم، همین سال ۷۴، ۷۵ نمره از دانشگاهیان از جمله آقای دکتر جعفر شهیدی نامه‌ی را امضا کردند که از شورای عالی آموزش و پرورش خواسته‌اند که واحدها و درس‌های دبیرستان واقفاً بسنده نیست. وقتی این برنامه تدوین شد، رفته اداره کلّی امتحانات. اداره‌ی کلّی امتحانات گفته است شما چرا این برنامه را تدوین کرده‌اید؟ شما دو تا نمره بیشتر نداشتید. من می‌خواهم به علت حذف املا و انشا پاسخ بدهم که این حذف هم در واقع یک مقدار از آگاهانه بوده است. حالا دوستان قضاوت بکنند ما دو تا نمره داریم، دو ساعت درس داریم، چهار ماده‌ی درسی داریم. این یک معماست. چهار ماده‌ی درسی داریم، معلم دو ساعت در اختیار دارد، دو تا نمره باید در کارنامه ثبت شود. چطور از عهده‌ی این کار برآیم تا به این اصل منطقی برنامه‌ی درسی وفادار بمانیم و آن اصل این است که می‌گوید هیچ دو درسی نباید در هم تأثیر بگذارد. دوستان ما در وضع قبلی یعنی در برنامه‌ی قبل از حذف املا و انشا به این صورت عمل می‌کردند یک ادبیات تدریس می‌کردند یک املا تدریس می‌کردند. روز امتحان یک ورقه‌ی ادبیات کتبی ۲۰ نمره می‌دادند یک متن املا می‌گفتند. دانش‌آموز بعد از مدتی متوجه می‌شد

اگر از املا نمره ی خوب بگیرد، در ادبیات اگر حافظ را نشناسد مهم نیست؛ چون می تواند از این یکی ۲۰ بگیرد در آن یکی ۱۰ یا ۸ بگیرد یا هر چندتر آورد کافی است. معلم وقتی این دو را جمع می کرد، واقعاً این ارزشیابی، ارزشیابی صحیحی بود؟ همین دانش آموز هست که امروز رفته شده دکتر ادبیات فارسی که شما می فرمایید خروجی جواب خوبی به ما نمی دهد یا در بخش بعدی نگارش و دستور را داشتیم. دانش آموز باید یک انشا می نوشت ۲۰ نمره، یک امتحان دستور هم باید می داد دانش آموز بعد از مدتی متوجه می شد که اصلاً نیازی نیست دستور یاد بگیرد چون اگر انشا را خودش خط بنویسد یک مقدار لفظ قلم هم به کار ببرد و یکی دو بیت شعر هم بنویسد، نمره ی ۱۷ را خواهد گرفت همین نمره ی ۱۷ او باعث می شد که اگر از دستور ۲ نمره هم بگیرد، آن را کافی بداند. هنگام برنامه ریزی حدود ۴ سال پیش ما به این نتیجه رسیدیم که اگر نظام آموزشی حتی ساعت به ما ندهد - چون آن موقع که شما در آموزش متوسطه تشریف داشتید به ما پاسخ دادند که ما نمی توانیم ساعت بدهیم برای این که برنامه پر است - این عزیزان این قدر ایتراگر هستند که حاضرند نمره به این ها بدهید و زحمت کارنامه را بکشند ولی اصلاً ساعت اضافه نکنید یعنی وقتی بحث حق التدریس پیش می آید مناسفانه با ما چنین برخورد می کنند - کافی است چهار نمره داشته باشیم با همان دو ساعت یعنی نیاز نیست که انشا تدریس شود، معلم می تواند هر ماه یک انشا بگوید و دانش آموزان انشای خودشان را بنویسند و در کلاس خوانده شود ولی فعلاً مهم این است که من معلم که درس های نگارش موجود در زبان فارسی را تدریس کرده ام واقعاً من می بینم که نمی توانم بازده دانش آموزان را ببینم برای این که امتحان اصلاً نمره ای ندارد که ببینم این ها یاد گرفته اند یا نه، ولی پیشنهاد گروه زبان و ادبیات فارسی این بوده که ما در پایان ترم یا در پایان نوبت اول رسماً در برنامه ی درسی امتحانی بگذاریم با عنوان انشای فارسی. این انشای فارسی در یک روز برگزار می شود نمره اش هم ۲۰ باشد بعد معلم ببیند محصول ۳ ماه کار او در ورقه ی دانش آموز چیست. آیا درس های نگارشی تأثیری داشته؟ آیا ذوق و طبع ادبی معلم خودش

تأثیری داشته، که این دانش آموز بتواند ادبی بنویسد یا نه. این ها مجموعه ی مسائلی بوده و آخرین نکته این که اگر توجه داشته باشید در صحبت های دوستان اصلاً اشاره ای به سال اولک و دوم نمی بینید و این یک مسأله ی طبیعی است زیرا اولین سال تدریس کتاب هایمان سال آزمایش به حساب آمده است. هر چند که باید آزمایش در یک منطقه باشد ولی ما چون در مقابل نظام آموزشی قرار گرفتیم که باید کتابی تدریس شود، این است که هر سال اولکین سال تدریس، کتاب هایمان مسائل و مشکلاتی هم داشته که حدود ۹۹٪ که دوستان مطرح می کنند حتماً اعمال شده است.

آقای ساحلی از دفتر آموزش های نظری و پیش دانشگاهی: اولاً آن چه از نظرات دبیران و مدیران در این جمع و غیر از این جمع مستفاد می شود این است که حجم کتاب زیاد است و ساعت تدریس کم است. این دو مورد معضلی شده است برای این درس. آخرین اطلاعاتی که من دارم گفتند ساعت درس ادبیات قابل افزایش نیست به این دلیل که اگر این درس افزایش پیدا کند موجب کاهش ساعات سایر دروس می شود. دوستان فرمودند در تألیف کتاب ها از استادان دانشگاه ها استفاده کردیم بهتر نبود که کنار این ۲۵ نفر استاد دانشگاه دست کم ۱۰، ۱۵ نفر دبیر مجرب هم شرکت می داشتند؟ به هر حال جمعی جمع شدیم این جا باید یک مشکل را حل کنیم. حالا که ساعت قابل افزایش نیست و حجم کتاب ها هم زیاد است، یک راه کار مناسب ارائه بدهیم تا این معضل حل شود. ثانیاً در تألیف کتاب ها چرا به ساعت تدریس توجه نشده است؟ مگر مشخص نیست که ساعت ادبیات ۲ ساعت است یا ۳ ساعت؟ چرا حجم کتاب شده ۳۰۰ صفحه، ۴۰۰ صفحه؟ ان شاء الله ارتباط بین دو دفتر بیشتر شود. فعلاً ارتباط یک کمی دورتر است بعد از این که حضرت عالی آمدید این ارتباط دارد نزدیک تر می شود ما امیدواریم این ارتباطات عمیق تر شود چون ما مستقیم با دبیران محترم سراسر کشور در ارتباط هستیم و مسائل را به ما منعکس می کنند و ما وظیفه داریم به برادرانی که در دفتر تألیف هستند منعکس کنیم.

خانم زارع زاده از منطقه ی ۹: من در مورد

شیوه ی کتاب ها و این که باروش جدید، الان کتاب ها خوب شده و علمی شده است صحبتی نمی کنم، ولی برای بررسی که از طرف دفتر آموزش نظری مطرح می شود که چرا محسوساً کتاب و حجم کتاب مناسب با ساعت آن نیست پاسخی دارم آیا این درست است که ما کتاب را دهم مثله کنیم و مطالب را کم کنیم به دلیل این که ساعت های درس ما را که قبلاً بیشتر از این بوده کم کردند و به درس های دیگر داده اند؟ با توجه به این که به هر حال شناخت هویت ملی و فرهنگ ما بر اساس همین کتاب ادبیات است؛ یعنی واقعاً هویت خودمان را چه گونه می شناسیم به عنوان یک فارسی زبان به عنوان یک ایرانی؟ از کتاب هایمان باید بشناسیم، از کتاب های درسی مان، از نظام آموزشی مان. این باید ما را به سمت صحیح هدایت کند و الان مشکلی که به هر حال جدی هم هست مشکل استقلال و شناخت هویت در جامعه ی ما است. واقعاً برای جوانان ما مسأله ی شناخت هویت و شناخت فرهنگ مسأله ای جدی شده است. این باید کجا حل شود؟ من به عنوان یک معلم این سؤال را دارم که اگر فراز است روز به روز ما در دوره ی آموزشی کتاب هایمان را کم کنیم، حجم را کم کنیم، ساعات را کم کنیم، ارتباط کم می شود، دانش آموز ما به کجا خواهد رفت؟ یعنی با توجه به این که نظام آموزشی ما به عنوان آموزش و پرورش مرکز تولید فکر و نیروی انسانی برای آینده ی همین جامعه است، این جوان، این دانش آموز کجا باید خودش را بشناسد؟ فرهنگ خودش را بشناسد؟ زبان خودش را بشناسد، و بتواند از هویت خودش دفاع بکند؟ مسأله ی اساسی این است و گر نه کتاب زبان فارسی که به هر حال کتاب جدیدی هست، علمی شده و همین طور که هم کاران مطرح کردند بعضی از هم کاران که غیر مرتبط هستند، حتی ناسزا می گویند که چرا کتاب این طوری شده است. چون ایشان شناخت ندارند، اصلاً رشته شان نیست و مرتبط با درس ما نیستند. این بحث آن هاست ولی آیا بحث سرنوشت زبان فارسی و ادبیات فارسی در اعتراض چند نفر غیر مرتبط خلاصه می شود؟ این به عنوان یک اصل برای ما مطرح است. باید وضعیت ادبیات و زبان فارسی در نظام آموزشی ما جایگاه خودش را پیدا بکند.

بک ما شیوه‌ی نوشتن را به بچه‌ها یاد می‌دهیم. انواع نوشته و راه‌های نوشتن را یاد می‌دهیم ولی من چه وقت می‌رسم که از دانش آموز بخواهم که یک نوشته حقیقی در حد پنج سطر برای من بنویسد و بدانم که این درس را که خواند، چه فهمیده است؟ این را که ما نمی‌توانیم از دانش آموز بخواهیم. از چند سال پیش به خصوص از سال ۷۰ به بعد از ساعت‌های ادبیات کم شد و به ساعت‌های دیگر بها داده شد. این سوال مطرح است که این جوانی که ما او را می‌فرستیم دانشگاه و همین جوان‌هایی که امروز به هر حال ما معضلات و مشکلاتشان را می‌بینیم، محصول درس ما هستند. این‌ها کجا واقعاً خودشان را شناختند. نه رسانه‌های ما در این مورد به وظیفه‌ی خود عمل کردند، نه نظام آموزشی ما. به هر حال این‌ها مسائلی است که مطرح هست. مثلاً کردن کتاب هم دردی را در نمی‌کند.

خانم یارمحمدی از منطقه‌ی ۱۳: نکاتی را که هم کار از فرمودند درد دل همه‌ی دبیران ادبیات بوده و هست. کمبود ساعت و همه‌ی مطالبی که گفته شده من نگار نمی‌کنم. فقط یک سئواله‌ای هست در رابطه با کتاب‌های علوم سنی، تا سوخته به این که این درس، درس اختصاصی علوم انسانی هست از نظر ساعتی که برای آن در نظر گرفته شده است براساس ساعت‌ها رشته‌های عمومی، در صورتی که حجم کتاب زیادتر و پر محتواتر است. دوستان ما شاید بعضی‌ها را به عهده‌ی بچه‌ها محسوس کردید که در سناریو بخوانند و جواب خودآزمایی‌ها در کلاس مطرح شود. درباره‌ی زبان فارسی هم همین صورت مؤلفان محترم خودشان اذعان دارند که تقریباً از نظر حجم کتاب و مطالب خیلی بیشتر از رشته‌های عمومی هست و با همان ساعت که ساعت اضافه‌ای برای آن در نظر گرفته اند، نمی‌توانم آن‌ها را از جمع می‌دانند. وقتی برای توصیف آن تصویری که در کتاب گذاشتند بچه‌ها واقعاً همه‌ی مشق‌ها دست‌بند می‌کنند و می‌خواهند مطالب خودشان را بخوانند، آیا واقعاً وقتی برای چنین مطالبی در نظر گرفته شده است؟ در حال حاضر ما مجبوریم هر ساعتی که یک نفر از دانش‌آموزان وقت حرف زدن بدهیم و بچه‌ها به این کمبود وقت معترضی

هستند. اما با همه‌ی این حرف‌ها معتقدم می‌شود برخی از مطالب مکرر کتاب را هم کم کرد. مثلاً ما یک فصلی داریم به عنوان آشنایی با شیوه‌ی نقد و تحلیل آثار ادبی. در این قسمت هم در مورد بیهقی هم در مورد فردوسی می‌خوانیم و در جای دیگر کتاب تحت عنوان ادبیات معاصر با شیوه‌ی نقد کتاب تاریخ بیهقی مواجه هستیم، یعنی در واقع نقد و تحلیل آثار ادبی را در چهار درس از کتاب داریم یعنی اگر نمی‌شود ساعت را اضافه کرد می‌توانیم دست کم تمام این‌ها را تحت یک عنوان بگذاریم ولی حتی با همه‌ی این تمهیدات هم باز ساعت ادبیات کم است. یعنی فکر نکنید اگر مثلاً چهار درس کم شود دیگر ما وقت کافی داریم. اگر مطالب درسی کم شود، حداقل فرصت داریم بیشتر بحث کنیم یعنی در شرایط فعلی اصلاً فرصت بحث و اظهار عقیده نداریم، چیزی عملاً به دانش آموز نمی‌دهیم. من خودم در کلاس‌های خوب تجربه کردم حالا چه برسد به کلاس‌های علوم انسانی و بقیه‌ی مدارس. یکی دیگر از مطالبی که باز مطرح شد، شیوه‌ی ارزشیابی اصلاً در سابق بود که با ادبیات محاسبه می‌شد الان هم من این را عملی دیدم امتحانی را که ما برگزار کردیم سخته‌ها از زبان شناسی ۲ نمره‌ی کامل داشتند، بی‌موزیم و املا دو نمره یعنی کامل می‌گرفتند، نه بخش نگارش که می‌رسد ۴، ۵ ولی مثلاً سئواله در دستور بهترین نمره ۳/۷۵ از ۶ نمره بود. یعنی باز دستور تحت اشغاع درس‌های دیگر قرار می‌گیرد.

آقای مهندس علاقه‌مندان: در این مرحله من یک جمع بندی بکنم. به نظر من با صحبت‌هایی که برادران و خواهران کردند ما چند مسأله‌ی جدایی از هم داریم که در عین حال آن‌ها را با یک نظام می‌شود مرتبط کرد و اتخاذ تصمیم هم باید بر مبنای یک گزارشی باشد که اگر بخواهند ما آن مقابله نکنند، مقابله‌ی علمی بکنند. همین طوری صحبت کردیم که ساعت کم است یا زیاد، محتوا خوب است یا بد، محتوا را کم کنید یا زیاد، این بحث‌ها برداشت نظری است. برای این که ما این کار را تبدیل کنیم به نظریه‌ای که در حوزه‌ی تخصصی برنامه‌ریزی درسی است، پیشنهاد می‌کنم گروه ریاض و ادبیات فارسی با هماهنگی آقای جوینی این کار را انجام دهند. من یک فرصت پنج دقیقه‌ای را جداگانه برای آن قائل

می‌شوم. یکی این که یک کار پژوهشی مقایسه‌ای بکنید از ۲۰ سال گذشته تا امروز در تغییر محتوا، جهت‌گیری‌های اساسی و ساعت. برای این که شما بگویید گذشته چه بوده است الان چه موقعیتی داریم باید گذشته را بتوانید خوب تبیین کنید، بعد هم بتوانید بعضی از مؤلفه‌های خروجی این دو تا موضوع را هم مقایسه بکنید مثلاً فارغ‌التحصیلان گذشته چه مهارت‌هایی پیدا می‌کردند و فارغ‌التحصیلان امروز چه مهارت‌هایی پیدا می‌کنند. شاخصی هم باید داشته باشیم چون اگر بخواهیم سراغ درس فیزیک برویم، آن‌ها هم می‌گویند ساعت را کم نکنید، سراغ درس شیمی هم برویم می‌گویند کم نکنید، سراغ زبان هم برویم، همین طوری یعنی همه گیر است در دفاع از ساعت و چند مؤلفه‌ی اصلی را هم با این برنامه‌ریزی درسی به عنوان کار استراتژیکی خودمان باید مد نظر قرار بدهیم و آن این که بالاخره وقتی تعریف می‌کنیم مهارت عمومی شامل چه چیزهایی است، بعضی از مهارت‌ها اصلی هستند و بعضی فرعی و با این که همه‌شان عمومی هستند ولی بعضی‌ها خیلی مهم‌ترند و بعضی‌ها کم‌اهمیت‌تر. بتوانید شما انگشت بگذارید. مثلاً امروز کامپیوتر جزو برنامه‌ی قرار گرفته است. خود به خود مهارت‌های دیگری اضافه می‌شود که تنه می‌زند به بقیه‌ی دروسی که در این برنامه هست. بالاخره باید یک تصویری از موقعیت جدول برنامه بدهید. این که ساعت از ۳۶ ساعت به حدود متوسط ۲۴ ساعت رسیده، خودش مبطلی است شاید اگر گزارشی تهیه شود، بتوان جای همان را باز کرد که ۲ ساعت به ساعت متوسط اضافه کنند نه آسمان به زمین می‌آید نه زمین به آسمان می‌آید. این یک کار که من فکر می‌کنم حداکثر طرف پنج ماه یک گزارش فنی تهیه و بررسی شود. در تهیه‌ی این گزارش خواهش می‌کنم این نکات هم ملاحظه شود:

کسب نظر بعضی از اشخاص صاحب نظر که وزی دارند در زبان و ادبیات فارسی. کسب نظر فرهنگستان زبان و ادب فارسی یا بعضی از افرادی که در شورای عالی آموزش و پرورش هستند یا شورای عالی انفلات فرهنگی که به موضوع حساسیت دارند.

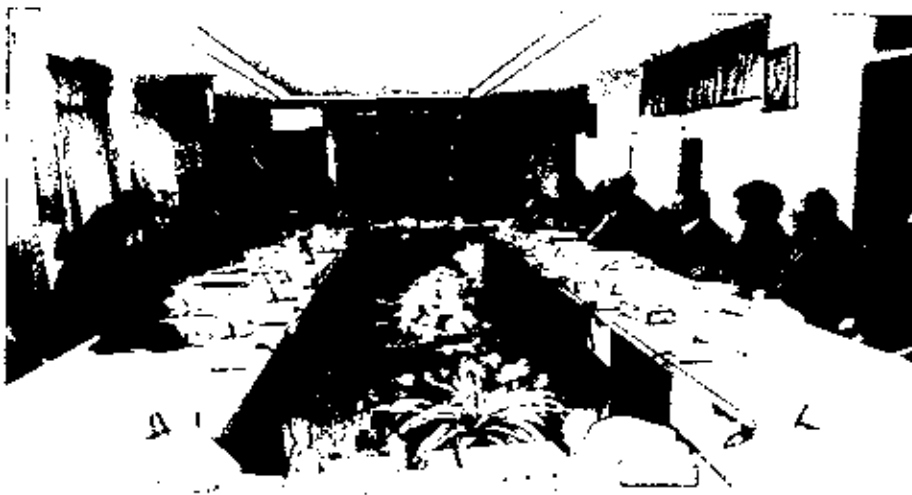
قسمت بعدی که می‌شود در این پژوهش

در نظر گرفت، ساختار درسی است. ارزشیابی از مهارت های اساسی یعنی نظام ارزشیابی از مهارت ها چگونه باید باشد. یک روزی ما درس املا و انشا را یکی می کنیم، یک روز دیگر مستقل می کنیم و یک روزی می گوئیم این ها همه جامعیتی دارند اگر با هم باشد معنی دارد، یک موقمی یک کسی شاید املا ۲۰ بگیرد ولی دو تا کلمه حرف نتواند بزند. این واقعاً زبان می داند؟ امروز خارج از کشور این مشکل را داریم. آن جا دیکته را خوب می نویسند ولی به او بگوئید یک آدرس را از کسی بگیرد، نمی تواند. این زبان چه ارزشی دارد؟ حالا دیکته را ۲۰ بگیرد. همه ی لغات سخت انگلیسی را هم خوب بنویسد به چه درد می خورد؟ آیا در زبان فارسی هم ملاک های ما همین است؟ به عنوان زبان آموزی به همین ها باید توجه کنیم یا یک چیزهای دیگری هم هست

که باید مورد عنایت قرار گیرد؟ واقعاً یک نظام ارزشیابی جامع بیشتر پسندیده است یا اینکه بگوئیم تک تک دروس خودشان مهم هستند. این چیزی که عرص می کنم راجع به مهارت های عمومی است! من راجع به رشته ی ادبیات و علوم انسانی نمی گویم که

شاید این گزارش را با عنایت ویژه برای او باید جداگانه تهیه کرد. الان چون بیشتر نکات و نکیه ی آقایان و خانم ها روی این قسمت بحث است که این مهارت عمومی چگونه ارزشیابی می شود؟ یعنی اداره ی کل امتحانات است که تعیین می کند که این را باید چه جوری ارزشیابی بکند یا شما هستید که به عنوان برنامه ریز بگوئید مثلاً نقش دیکته در این مجموعه ی درس زبان و ادبیات فارسی این گونه است؟ آیا درس ها می توانند جبران کننده ی هم باشند یا نمی توانند؟ در خود زبان ما می توانیم این را بگوئیم یا نمی توانیم؟ اگر نخواهیم بگوئیم، تا چه محدوده ای اجازه داریم این حرف را بزنیم؟

به هر حال ارزشیابی از مهارت های اساسی به معنای ارزشیابی از دانش آموزان در ساختار برنامه ی درسی باید مورد توجه باشد آن وقت اگر با همه ی استدلالاتی که کردیم نپذیرفتند که درس املا یک درس مستقل باشد باید شما در ساختار برنامه ی درسی تان تغییراتی بدهید که بتواند پرورش دهنده به مسأله ی املا ی فارسی باشد. نکته ی آخر ارزشیابی از محتوی است. من ناهین جا که از صحبت ها فهمیدم برداشتم این بود که واقعا گروه یک انقلابی در تنظیم محتوا کرده است و لازم بوده این انقلاب متناسب با اوضاع و احوال امروزه ی کشور و نیازهای اجتماعی آن انجام شود. برای اصلاح آن چه خواهران و برادران موردی گفتند با بعضی از ملاحظات دیگر، طرح ارزشیابی از محتوا را تنظیم بکنیم و تصمیم نهایی خودمان را بر اساس



است. از اینترنرت هم می شود اطلاعات گرفت. این جمع بندی مقدّماتی ما باشد. برای این جمع بندی اگر شما پیش نهادی دارید بفرمایید. خانم عظیمی از منطقه ی ۴: در تأیید فرمایش شما باید ببینیم کلاً هدف از آموزش زبان و ادبیات فارسی چیست؟ دانش آموز پس از ۱۲ سال درس خواندن و دیپلمه شدن آیا درست خوانند، درست نوشتن و درست سخن گفتن را یاد گرفته است یا نه؟ یعنی حداقل چیزی که دانش آموز باید یاد بگیرد. آیا می تواند خودش را با جامعه وفق بدهد؟ می تواند یک انسان باشد؟ می تواند یک خواهر خوب باشد؟ یک برادر خوب باشد؟ یک همسر خوب باشد؟ ما این ۲۰ سال را که مطالعه و بررسی کنیم می بینیم بچه ها برخلاف آن چه خواستیم بار آمده اند، گستاخ هستند، لجاج باز هستند، خوب حرف نمی زنند، خوب

نمی نویسند، ببینیم اشکال کجاست. کجای کار غلط است. ناپیدا نکنیم که اشکال کجاست، فکر نمی کنیم بتوانیم کاری بکنیم. آیا این تغییر کتاب درسی فقط در دبیرستان است یا راهنمایی هم می تواند مورد نظر باشد چون تغییری در آن ها صورت نگرفته است؟

کار علمی و پژوهشی انجام بدهیم و این که خواهران و برادران انتظار داشته باشند که فردا مثلاً ۲-۲ ساعت برنامه اضافه شود یا محتوا را کم می کنیم، ما این کار را نخواهیم کرد. یعنی باید گروه با یک ملاک علمی بتواند دفاع بکند. بنوانیم بگوئیم این نظریه ی علمی است. توصیه ی من این است که در این کار پژوهشی که صورت می گیرد یک جدول مقایسه ای هم تهیه شود از کشورهایی که این زمینه یعنی موقعیت ملی برایشان خیلی مهم است مثل انگلیسی، فرانسه، و باید ببینیم آن ها وقتی تدریس می کنند به این مهارت که می رسند چگونه نگاه می کنند مدارک آن قابل دست رسی است و در کتابخانه موجود

آقای مهندس علاقه مند: در دوره ی راهنمایی تقریباً قبل از متوسطه تغییرات متناسبی انجام گرفته و به نظر می رسد دوره ی راهنمایی دست کاری زیادی از حیث تنظیم محتوی نخواهد داشت. ولی در دوره ی ابتدایی گروه نه جد وارد شده و این ارتباط را هم مد نظر دارند. یعنی برای سال آینده سایه ی اوگ ابتدایی تغییرات کاملاً اساسی خواهد کرد. چون بعضی از مشکلات ما از پایین است الان بحث اساسی من در سازمان روی تجدید نظر در ساختار دروس ابتدایی و تنظیم محتوا و متناسب کردن است. چیزی باید مورد ملاحظه قرار بگیرد که ظرفیت ۴، ۵ ماه یک گزارش تهیه بکنیم، گزارش فنی

تهیه شود. من از زبان شما نمی‌توانم حرف فنی بزنم، کار من نیست، باید گروه یک کار علمی انجام بدهد با سفارش بدهد که یک کار پژوهشی - فنی بتواند تهیه بکنند؛ یعنی حرف‌های شما را که بیشتر فریاد من زبید و می‌خواهید دردناک را بیان بکنید، تبدیل بکنند به یک حرف فنی و دقیقاً علمی. وقتی مقایسه می‌کنیم بگویم این اتفاق افتاده است و فلان کشور این طوری است. آموزش زبان فارسی این نقش‌ها را دارد که اگر این حرف را ما بردیم در وزارت خانه، من مطمئن هستم اگر گزارشی تهیه شود خیلی سریع تر مورد قبول واقع می‌شود؛ یعنی به جای این که بگویم ساعت کم بکنید یا محتوا کم بکنید، این گزارش فنی را تهیه بکنیم خودش جای خودش را بازمی‌کند اگر در مورد این گزارش پیشنهادی دارید بفرمایید.

آقای مهندس جعفرآبادی: من می‌خواهم به فرمایش جناب عالی یکی دو جمله اضافه بکنم شاید برادران و خواهران بفرمایند ما هم صحبت کردیم و ضمن صحبت‌ها به این مسأله نکیه داشتیم که حجم کتاب با ساعت تناسب ندارد آیا این حرف ما شهادی بر مسأله‌ی عدم تناسب نخواهد بود و چه نیازی به تهیه‌ی گزارش است در مسائل دینی داریم که در کنار عقل و سنت اجماع هم هست. در جلسه‌ی ما هم شاید این اجماع وجود داشت که به هر حال باید برای ساعت کتاب درسی فکری کرد معنای جمله این نیست که این نظر پذیرفته شده نیست بلکه بیشتر تأکید بر این است که این نظر شفاهی ما وقتی می‌خواهد در شورای عالی آموزش و پرورش یا جای دیگری که محل تصمیم‌گیری است عرضه گردد، نمی‌شود این صدا را ضبط کرد و آن جا برد. بگوئیم معلمان نظرشان بر این هست که ساعت این اضافه شود. قطعاً در آن گزارشی که تهیه خواهد شد یکی از چیزهایی که مورد استفاده قرار می‌گیرد همین نظر خواهی از معلمان خواهد بود من فکر می‌کنم که این اتفاق بیفتد. در کنار این می‌خواهم توجه بدهم که اگر بین سال‌های گذشته تا امروز مقایسه بشود و حجم کتاب و ساعت کتاب در نظر گرفته شود ساعت درسی نسبت به حجم فعلی در مقایسه با گذشته کم شده است اگر این اتفاق نیفتاده بود؛ یعنی ساعت فعلی و حجم فعلی در مقایسه با گذشته دچار

نقصان نبود و برابری می‌کرد آیا باز هم در این گزارش نمی‌توانستیم دفاعی داشته باشیم؟ می‌خواهم روی این تکیه بکنم؛ حتی اگر به این صورت بود شاید که اقتضای زمان فعلی برای توجه به زبان و ادبیات فارسی ما آن چیزی که ۱۵ سال پیش یا ۲۰ سال پیش بود، فرق کرده باشد؛ یعنی این هم یکی از نکاتی است که باید مورد توجه قرار بگیرد یعنی اگر ۳۰ سال پیش مثلاً کشورهای تازه استقلال یافته نبودند و ما احساس نمی‌کردیم باید برویم آن‌جا زبان فارسی را بیشتر دامن بزنیم و امروز این اتفاق افتاده خود این و مسائل دیگر دلیلی بر این نمی‌شود که ما اگر همان کتاب و همان ساعت را هم داشتیم باید به زبان و ادب فارسی پیش از امروز توجه می‌کردیم؟ من می‌خواهم از ساده‌انگاری در این گزارش پرهیز شود و نکته‌ی دیگر این که همیشه یک بدیسی در نتیجه‌ای که از این گزارش حاصل می‌شود داشته باشیم؛ یعنی فرض کنیم این گزارش در شورای عالی پذیرفته نشد که ساعت اضافه شود. در آن صورت چه راه حلی دیگری را می‌توانیم ارائه بدهیم؟ یعنی همیشه یک کتاب داریم و در کنار آن تعدادی ساعت و معلم و کلاس؛ یا شیوه‌ها و روش‌های دیگری را می‌شود فکر کرد که ما را از این معادله‌ی ساده‌ی همبستگی بتواند خلاص بکند؛ بنابراین به آن نکته هم باید وارد بشویم که اگر نتوانیم این معادله را به این صورت حل بکنیم چه کار باید بکنیم؟

خانم سمن گویی از منطقه ۳: با تشکر از بزرگوارانی که این جلسه را تهیه کردند و فرصت شد ما در کنار هم کاران و شما نظر هم‌کاران خودمان را عنوان کنیم. علی‌رغم این که من نمی‌خواهم در حضور استادان مجرب خودم اظهار نظر کنم به هر صورت چون پیام هم‌کاران و دانش‌آموزان منطقه‌ی ۳ را حمل حستم می‌خواستم این را خدمت شما بگویم که هم‌کاران وقتی شنیدند چنین جلسه‌ای هست مرتب با تلفن صحبت می‌کردند که پیغام ما را بگوئید. پیغام آن‌ها و تشکر و قدردانی از مؤلفان بزرگوار و عزیزانی است که این فرصت را دادند تا این کتاب‌ها تألیف شود. حتی دانش‌آموزان و معلمان گفتند ما طومار بنویسیم و بگوئیم این تحول و انقلاب را به دیده سنت داریم و خیلی خوش حال هستیم. الان با این تحولی که

بزرگواران مؤلفان عزیز برای ما فراهم ساختند هم پژوهش و هم تحقیق در میان دانش‌آموزان رایج شده و هم علاقه مندی به شناخت هویت و هم خودباوری؛ یعنی بچه‌های ما باور کردند که ما چه بزرگوارانی داشتیم در زمینه‌ی ادبیات چه از نظر علمی چه از نظر ادبی که ما آن‌ها نمی‌شناختند یا فرصتی نبود در کلاس که ما آن‌ها را بشناسیم و حالا این فرصت پیدا شده با مطالب بسیار متنوع و جالب. یکی از مطالب بسیار جالب، ادبیات پایداری است که واقعاً کمتر کسی به آن توجه می‌کرده، مؤلفانی که زحمت کشیدند، پایداری در مقابل ظلم را احساس کردند و این احساس خودشان را به ما منتقل کردند، این تحول و انقلاب را نمی‌شود نادیده گرفت. ما به دیده سنت می‌گذاریم و با توجه به کمبود وقت می‌رویم از معلم فیزیک و زبان وقت می‌گیریم، خواهش می‌کنیم؛ یعنی هیچ پنجره‌ای هم اگر در برنامه نگذاشتند، برای ما وقت ندادند، ما از بقیه‌ی درس‌ها وقت می‌گیریم که بتوانیم جبران بکنیم. نکته‌ی دیگر این که فارغ‌التحصیلانی که جدیداً از دانشگاه فارغ‌التحصیل می‌شوند و می‌خواهند ادبیات تدریس کنند، خیلی از این کتاب‌ها انتقاد می‌کنند اشکال این است که این‌ها ما دستوری که آن‌جا خواندند، بازبان فارسی که ما الان این‌جا داریم، تحولی که صورت گرفته، مقدار زیادی فاصله دارند و تشریحی که انتقاد می‌کنند این قشر فارغ‌التحصیل جدید هستند. عده‌ای هم ممکن است مغرض باشد با اصلاً رسالت ادبیات و معلم ادبیات را نشناسند و به هر صورت دوست دارند بیشتر انتقاد کنند.

آقای مهندس علاقه‌مندان: تشکر می‌کنم. حداً برای خودم این جلسه مفید بود از این نظر که هم جمع معلمان بزرگوار ما در این جلسه بودند و هم مؤلفان ما که زحمت زیاد کشیدند. ما قدر این عزیزان را بیشتر بدانیم که موجب خیر و برکت شدند که یک نگاه جدید به کتاب‌ها بشود. خودم هر وقت به این کتاب‌ها مراجعه می‌کنم واقعا احساس می‌کنم که کتاب‌هایی هستند بسیار خوب و همه‌جانبه اما این مشکل ساعت و مشکل ناهماهنگی بین ساعت و محتوا مشکلی است که باید حل بکنیم و امیدوارم که شما هم در جای خودش کمک بکنید تا این مشکل هم حل شود.

# نوروز و سفره‌ی نوروزی

دکتر محمدرضا راشد محصل

چکیده‌ی مقاله:

اسطوره‌ها، آیین‌ها، جشن‌ها و مراسم ملی و اجتماعی ریشه در باورهای باستانی هر قوم دارند. هر ملت با آیین باورها زاده می‌شود، رشد می‌کند و زندگی می‌کند. مجموعه‌ی این باورها و آیین‌ها فرهنگ‌های بشری را می‌سازند. نویسنده در این مقاله گوشه‌ای از فرهنگ و ارزش‌های فومی ایرانیان را از دوز دست‌های تاریخ تاکنون باز می‌نماید.

در اندیشه‌ی مردمان دوران‌های کهن، کاینات کفیتی واحد و هم‌پیوند بوده که از

اندام‌ها و اجزای فراوان و به هم پیوسته تشکیل می‌شده است. مجموعه‌ی آن‌ها هدفی معین داشته‌اند و پیوستگی‌ای پایدار. جلوه‌ها و نمودهاشان ارتباطی خاص را به ذهن‌ها می‌آورده و توجه به آن‌ها از طریق نیایش‌ها و آیین‌های ویژه، یک خویش‌کاری مقدس به شمار می‌آمده است؛ همگان خود را جزئی از این مجموعه می‌دانسته‌اند و همسراه و هم‌آرا با آن کنشیت زندگی می‌کرده‌اند. به نظر آن‌ها هر پدیده دارای روانی بوده است و روح کلی جهان و روان حریک از اجزای برجسته‌ی آن باید مورد ستایش و نیایش قرار می‌گرفت تا هم نشان

شکرگزاری باشد و هم دوام و بقای آن را باعث گردد. نوروز هم در این شمار است؛ پدیده‌ای در ارتباط با زمان‌های مقدس، و مراسم مربوط به آن هم، یادکرد آن خاطره‌های خوش‌اثری است که کام جان و شیرین داشته و آستان را آرزومند ابدی آن خاطره‌ها کرده است. خاطره‌ی رستن سبزه‌ها و سرمیزی بستان‌ها، اعتدال طبیعت و آمدگی از رنج سرما و بادآوری روزهای خوشی که بشر را با خویشن و به نیروهای





مادی و معنوی خویش آشنا کرده است. امروز بسیاری از ملت‌ها، آمدن بهار را به گونه ای خاص - غالباً اعتقادی و سنتی - جشن می گیرند و در این جشن‌ها، شادمانی خود را به صورت های مختلف آشکار می کنند و آسایش خویش را به گونه های متفاوت ابراز می دارند. سرودها، نمایش‌ها و آیین‌هایی هم که در بزرگداشت این فصل و ذکر سرسبزی گیاهان دارند بسیار گسترده وجود اصلی کهن و تقدسی بنیادی است. این سنت‌ها و آیین‌شادمانی‌ها توجیهی پذیرفتنی دارد؛ چه، از ابتدای زندگی، دو امر مهم، اندیشه‌ی انسان را به خود مشغول می داشته؛ زندگی و مرگ، و انسان عینی‌ترین صورت این مرگ و حیات مجدد را در گیاهان می دیده و می یافته است؛ از این رو بهار را که زمان نوزایی طبیعت است، نشان‌نوشدن زندگی هم گرفته است، خود را با طبیعت هم آهنگ کرده و این روز نور را روزگار نو شمرده است.

مجموعه‌ی آیین‌ها به ویژه سنت‌ها و آداب و رسوم عمومی مردم در این جشن مفصوبدی کلی دارد؛ بیشتر در جهت به فراموشی سپردن آندوه‌ها و از میان بردن آثار فرسودگی و هم آهنگ شدن با طبیعت است. نمایش‌های آیینی و مذهبی هم، گواه این معانی است و هم، با تحلیل باورها و آیین‌ها، بازگوکننده‌ی حقیقتی دیگر؛ یعنی دوگانگی زمان و دو گونه دانستن آن می باشد؛ بدین شرح:

۱- زمان‌هایی که مقدس است و برای دوام و بقای آن باید نپایش کرد و به شکلی ستایشگر و شکرگزار آن بود.

۲- زمان‌های معمولی و به اعتباری

نامقدس که صرف امور زندگی می شود و بیشتر موجب فرسایش تن و رنج روان است.

در پندار نیاکان ما «زمان‌های مقدس بیشتر به برگزاری نیایش‌ها و انجام آیین‌های اعتقادی می گذشته در حالی که لحظه‌های زمان‌های نامقدس را بیشتر تلاش معاش و انجام کارهایی در این راستا، پر می کرده است.»

برگزاری آیین‌ها و مراسم نشاط آور و شادی بخش برای مردم دنیای کهن، نوعی سپاس داری نسبت به زمان‌های مقدس بوده و افزونی بخشیدن آن را با زنده کردن خاطره‌های ازلی چشم می داشته اند. از جمله‌ی این مراسم، جشن‌های نوروزی است که هم، کوششی است در جهت پوزش‌خواهی از خطاهایی که در زمان‌های معمولی روی داده و هم، تلاشی است برای تداوم بخشی و افزونی زمان‌های ایمانی و یادآوری خاطره‌های کهن.

مقدمه و پیش درآمد جشن‌های نوروزی، گهنبهار سوری است. سوری در معنی سرخ از فارسی میانه Sūrīk است که به اقتضای معنی لغوی و به اعتبار مراسم آیینی باید آن را جشن آتش دانست. در دوران ساسانیان «زمان این جشن، شامگاه روز ۲۶ اسفند بوده است» در این روز بر بام‌ها آتش می افروختند تا روان‌های نیکوکار از هر خانواده، به نشان شماره‌های سرخ شعله زن و دود سیاهی که از آن برمی خاسته دودمان خود را بشناسند و به سوی خانه‌های خود پرواز کنند. اگر ساکنان خانه شرایط اقامت این روان‌های روشن را به خوبی فراهم می کردند تا

نوروز بزرگ که ششم فروردین ماه است، در خانواده‌ی خویش می ماندند و شاهد مهر و محبتی بودند که اعضای خانواده نسبت به یکدیگر ابراز می کنند و صلح و صفایی که از موجبات عمده‌ی برکت و نعمت در خانه است.

از عمده‌ترین این شرط‌ها: تمیز بودن خانه و پاکیزگی ظاهر و باطن افراد خانواده است که پیش از هر چیز در جلب و جذب این میهمانان آسمانی تأثیر دارد. باید دیوارها سفید باشد و به ویژه اتاقی که مراسم نوروزی در آن برپا می شود از درخششی خاص برخوردار باشد. هم چنین صاحب‌خانه باید در منزل ساکن باشد تا مهمانان آسمانی خشنود باشند و با حضور خود برکت و نعمت را سبب گردند. برافروختن چراغ و روشنی زیاد به خصوص در هنگام جشن، نشان‌دنیای نور و نماینده‌ی توجه به مهم‌ترین جلوه‌های تجسمی پروردگار است. به علاوه باید صلح و صفای میان اعضای خانواده برقرار باشد و هم‌دیگر را دوست بدارند، غم را در خانه‌ی دل و خانه‌ی گل راه ندهند و گرنه میهمانان آسمانی دل‌تنگ می شوند و به جای خویش بازمی گردند در نتیجه، نعمت‌ها باز گرفته می شود و برکت از خانه رخت برمی بندد.

اکنون مراسم جشن سوری در آخرین چهارشنبه سال باروشن کردن آتش و پریدن از روی آن برگزار می گردد و برخی از سنت‌های کهن مربوط به آن، به همان صورت اصلی یا به شکلی دیگرگون شده رعایت می شود.

چهار روز پس از جشن آتش، اوکین روز بهار و نوروز است که حکمتی عام و

مراسمی خاص دارد. اشاره‌ای به سابقه و تاریخچه‌ی نوروز اهمیت این جشن را از نظر پیشینیان آشکار می‌کند. ابوریحان بیرونی که از دقیق‌ترین و آگاه‌ترین دانشمندان گذشته است، در کتاب الفقهیم، ذیل نوروز چیست؟ می‌نویسد:

روز است از فروردین ماه، روز نو نام کردند زیرا که پیشانی سال نواست و آنچه از پس اوست از این پنج روز، همه جشن‌ها است و ششم فروردین ماه، نوروز بزرگ دارند زیرا که خسروان بدان پنج روز حق‌های حشم و گروهان (و بزرگان) بگزارانندی و حاجت‌ها را و اگر ندندی آن گاه بدین روز ششم خلوت کردندی خاصگان را و اعتقاد پارسیان اندر نوروز نخستین آن است که اوگ روزی است از زمانه و بدو فلک آغازید گشتن.

همو در آثار الباقیه وقتی از ماه‌ها یاد می‌کند، درباره‌ی فروردین ماه می‌نویسد:

نخستین روز آن، نوروز است که اوگین روز سال نواست و نام پارسی آن بیان‌کننده‌ی این معنی است... گفته‌اند در این روز بود که خداوند افلاک را پس از آن

که مدتی ساکن بودند به گردش درآورد و ستارگان را متوقف گردانید و آفتاب را برای آن که اجزای زمان از سال و ماه و روز به آن شناخته شود آفرید... و گفته‌اند خداوند، عالم سفلی را در این روز آفرید و کیوسرت

در این روز به شاهی رسید و این روز جشن او بود که به معنای عید اوست و نیز گفته‌اند خداوند در این روز، خلق را آفرید و این روز و مهرگان، تعیین‌کننده‌ی زمان هستند چنان که ماه و آفتاب، فلک را تعیین می‌کنند؛ پس

پرسید که: این چیست؟ گفتند: امروز روز نوروز است. پرسید که نوروز چیست؟ گفتند عید بزرگ ایرانیان است. فرمود آری در این روز بود که خداوند عسکره را زنده کرد. پرسیدند عسکره چیست؟ فرمود عسکره هزاران مردمی بودند که از ترس مرگ ترک دبار کرده و سر به بیابان نهادند و خداوند به آنان گفت بمیرید و مردند پس آنان را زنده کرد و ابرها را امر فرمود که به آنان

بارد؛ از این روست که پاشیدن آب در این روز رسم شده و سپس از آن حلوا تناول کرد و جام را میان اصحاب خود قسمت کرد و گفت کاش هر روزی برای ما نوروز بود. و از نوروز بزرگ یعنی آخرین روز توقف روان‌های نیکوکار در خانواده چنین یاد می‌کند: در روز ششم این ماه، نوروز بزرگ است که نزد

ایرانیان عید بزرگی است و گویند که خداوند در این روز از آفرینش جهان آموده شد؛ زیرا این روز آخر روزهای ششگانه است و در این روز خداوند مشتری را بیافرید و فرخنده‌ترین ساعت‌های آن روز ساعات مشتری است. زرنشتیان می‌گویند که در این روز زردشت توفیق یافت که با خداوند مناجات کند و کیخسرو در این روز بر هوا عروج کرد و در این روز برای ساکنان کره‌ی زمین سعادت را قسمت کند و از این جاست که ایرانیان این روز را روز امید نام نهادند. شادروان دکتر معین در معرفی رساله‌ی نوروز و سی روز ماه از ملا محسن فیض کاشانی در همین باره روایتی می‌آورد بدین

در منشأ مذهبی این عید روایت می‌کند که عبدالصمد بن علی در روایتی که آن را به جد خود ابن عباس می‌رساند، نقل می‌کند که در نوروز جامی سیمین که پر از حلوا بوده برای پیغمبر (ص) هدیه آوردند و آن حضرت



صورت:

چنین روایت کرد. معلی بن حنیس که در روز نوروز نزد منبع حقایق و دقائق، امام جعفر صادق (ع) رفتم. فرمود آیا می دانی امروز چه روز است؟ گفتم فدای تو شوم روزی است که عجمان تعظیم آن می نمایند و هدیه به یکدیگر می فرستند؛ فرمود به خانه ی که به سوگند که باعث آن تعظیم امری قدیم است. بیان می کنم آن را برای تو تا بفهمی. گفتم ای سید من! دانستن این را دوست تر دارم از آن که دوستان مرده ی من زنده شوند و دشمنان من بگریزند. پس فرمود ای معلی! نوروز روزی است که خدای تعالی عهدنامه از ارواح بندگان خود گرفته که او را بندگان نمایند و دیگری را با او شریک نسازند و ایمان بیاورند به فرستاده ها و محبت های او و ائمه ی معصومین صلوات الله علیهم اجمعین. و او یک روزی است که آفتاب طلوع کرده و بادی که درختان را بارور می سازد وزیده و خرمی زمین آفریده شده و روزی است که کشتی نوح بر زمین قرار گرفته و روزی است که خدای تعالی زنده گردانید جماعتی را که از بیم مرگ از شهر و دیار خود بیرون رفته بودند و چندین هزار کس بودند. پس او آقا حق تعالی حکم کرد ایشان را که بمیرند بعد از آن زنده گردانید و روزی است که جبرئیل علیه السلام بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نازل شد به وحی و روزی است که آن حضرت بت های کفار را شکست و روزی است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امر فرمود باران خود را که با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کردند. و روزی است که آن حضرت در جنگ نهروان فتح کرد و به قتل رسانید ذوالنذیریه را که سر کرده ی آن خوارج بود، و روزی است که فایم آل محمد (ص) یعنی حضرت صاحب الامر علیه السلام ظافر می شود و روزی است که آن حضرت سر دجال ظفر می یابد و آن ملعون را در کناسه

که محله ای است در کوفه از گلو می کشد و هیچ نوروزی نیست که ما توقع خلاصی از غم نداشته باشیم زیرا که این روز به ما و شیعیان ما نسبت دارد. عجمان آن را حفظ کرده اند و شما ضایع کرده اید.<sup>۵۹</sup>

حماسه سرای بزرگ ایران فردوسی در پادشاهی جمشید ابتدای سال نو - هرمنز فروردین را روز بر تخت نشستن جمشید و آورده کردن حاطر رعیت می داند و می گوید:

جمه کردنی ها چو آمد به جای

ز جای میی برتر آورد پای

به فرکیانی یکی تخت ساخت

چه مایه بدو گوهر اندر ساخت

که چون خواستی دیو برداشتی

ز هامون به گردون برافراشتی

چو خورشید تابان میان هوا

نشسته بر اثر شاه فرمان روا

جهان انجمن شد بر آن تخت او

شگفتی فرو مانده از بخت او

به جمشید بر، گوهر افشاندند

مر آن روز را روز نو خواندند

سر سال نو هرمنز فرودین

بر آورده از رنج روی زمین

بزرگان به شادی بیاراستند

می و جام و رامشگران خواستند

چنین جشن فرخ از آن روزگار

بما ماند از آن خسروان یادگار<sup>۶۰</sup>

شهمردان ابی الخیر در روضه المنجین

نام گذاری نوروز و حکمت آن را یاد می کند

و بخش هایی از آن برگرفته از ترجمه ی کتاب

زیج جامع از ابوالحسن کوشیار - جنین

است:

نوروز هرمنز روز فروردین ماه بود و

ابتدا کی این مراسم نهادند آن بودگی تخت

زر جمشید به روح کیان از زمین برخاست و

چون مردم آن دیدند گمشتند این روزی نوست

و جمشید را بعضی از عرب نام سلیمان نهادند

و دانند و معنی شید روشن است و جم نام او

بود. نوروز بزرگ: آنچه معروف تر است آن دانند کی خسروان چون نوروز بودی بر تخت نشستندی و پنج روز رسم بودی کی حاجت خواهندگان روا کردند و عطاهای فراوان دادندی پس این روز را از آن سبب بزرگ کردند و بعضی گفته اند کی: این آن روز است کی جمشید مردم را بشارت داد بر بی مرگی و تن درستی و آمرزگزی و گفته اند که: هم اندرین روز بود کی کیوسرث از زور دیو را بکشت و بسیار گونه گفته اند لکن چون درستی آن ندانیم برین قدر اقتصار کردیم.<sup>۶۱</sup>

این بلخی نیز در فارسنامه درباره ی مجموعه ی این مطالب می نویسد:

پس بفرمود تا جمله ی ملوک و اصحاب اطراف و مردم جهان به اصطخر حاضر شوند چه جمشید در سرای نو، بر تخت خواهد نشستن و جشن ساختن و همگان برین میعاد آنجا حاضر شدند و طالع نگاه داشت و آن ساعت کی شمس به درجه ی اعتدال ربیعی رسید وقت سالگردش، در آن سرای به تخت نشست و تاج بر سر نهاد و همه ی بزرگان جهان در پیش او بایستادند و جمشید گفت بر سبیل خطبه: کی ایزد تعالی ورج و بهاء ما تمام گردانید و تأیید ارزانی داشت و در مقابله ی این نعمت ها بر خویشتن واجب گردانیدیم کی با رعایا عدل و نیکیی فرماییم چون این سخنان بگفت همگان او را دعای خیر گفتند و شادی ها کردند و آن روز جشن ساخت و نوروز نام نهاد و از آن سال باز نوروز آیین شد و آن روز هرمنز از ماه فروردین بود و در آن روز بسیار خیرات فرمود و یک هفته ی متواتر به نشاط و خرمی مشغول بودند.<sup>۶۲</sup>

سفره ی نوروزی که سابقه ی قدیم دارد و ابیک هم از نوعی تقدس سنتی اعتقادی برخوردار است در حقیقت نمادی از سفره ی زمین به شمار می آید و گونه ای از شکرگزاری این نعمت ها با یاد کرد آن ها و فرار داد نشان بر این سفره است. یادکرد اشاره وار به برخی

از این رسم ها که در خراسان به طور سنتی رعایت می شود و برخی از نعمت ها که به طور نمادین بر سفره ی نوروزی گذاشته می شود بیانگر اهمیت این جشن و تقدس این سفره است از آن جمله :

قرآن : منبع ایمان و منشأ تقدس است که کلی به هم پیوسته را نگهداری می کند و اینک در جهت نیرنگ، تمسک و استعاذه در ابتدای سال سوره یا آیه ای از آن خوانده می شود و چند فطره ای از محلول فتد که - غالباً با زعفران - بر آن نوشته شده به نشان شیرین کامی، برکت خواهی و تقدس نوشیده می شود .

سبزه : سبزه رویانیدن پیش از نوروز و قرار دادن آن بر سفره ی نوروزی بیشتر تفأللی است در جهت کاشت و برداشت غلات که غذای غالب مردم است و هم، نمادی است از رویش و سرسبزی در جهت آرزو خواهی . گاه تعداد این سبزه ها سه ظرف است که بازمانده ای کهن از سبزه رویانیدن گذشتگان به نشان پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک است، رنگ سبز آن رنگ مصلی و مذهبی ایرانیان بوده و موجب برکت و نعمت شمرده می شده است .

نان : که زینت بخش سفره ی نوروزی است و گاه با دانه های کنجد یا مانند آن - که خود از ارزش های سنتی برخوردار است - نقش و نگار می شود و نشان از یاد کرد نعمت و برکتی دارد که در طول سال بهره ی صاحبان خانه بوده و به آرزوی نداوم آن در آینده بر سفره قرار گرفته است .

کوزه : در گذشته های دور کوزه ای که غالباً به وسیله ی دختران نور رسیده از زیر آسیاب یا از سرچشمه پر می شده به نشان جریان زندگی و مایه ی حیات بر سفره ی نوروزی گذاشته می شده اما امروز، دیگر به عنوان یک سنت رایج رعایت نمی شود . اما گاه تنگ های کوچک یا کوزه های سفالی که بر آن گندم، جو، عدس یا غیر آن

رویانده اند، بر سفره می گذارند که باید بازمانده ی همان سنت کهن باشد .

شمعدان : شمعدان یا لاله نشانه ی نور و آرزوی فراخ بینی پایان و جهان روشنی است ؛ نمادی از جایگاه روان های روشن، سرزمین اورمزد همیشه توانا که اهریمن را در آن راه نیست و توان رخنه کردن و راه گشودن به آن ندارد .

شیر : در گذشته، شیر تازه دوشیده که نشانه ای از غذای نوزادان گیجانی است، بر سفره گذاشته می شده و قرار دادن آن به اندیشه ی زایش مداوم طبیعت و نیاز اطفال خاک به این غذای طبیعی بوده است . ممکن است شیر، بازمانده ای از هفت شین سفره ی نوروزی باشد که اینک با جانشینی هفت سین در سفره جای ندارد .

سهند : غالباً جهت استعاذه و برای دفع چشم زخم بر سفره گذاشته می شود و به همین نیت هم بر آتش ریخته می شود و در شمار یکی از مین هاست .

آینه : دل انسانی در حکم آینه است، آینه ای که جلوه گاه صفات حق است و می تواند پرتوی بخش لطف ربانی باشد .

گذاشن آینه بر سفره ی نوروزی تفأللی است از لطف پروردگار و نشانه ای از پاکی دل و صفای درون .

سگه : سگه و سیله ی ارتباط بین مردم، ناموس اصغر و واسطه ی مبادلات اقتصادی است که به نشان میاسداری امشاسپند شهریور و جلب و جذب لطف و مرحمت این ایزد که نگهداری فلزات و رونق بخشی داد و ستها با اوست، گذاشته می شود . درخشش و صفای سگه ها، هم روشنی دنیای نور را جلوه گر می کند و هم، نماینده ی درخشندگی و روشنی ای است که حاصل ارتباط سالم بین مردمان است .  
سمنو : از بهترین نعمت های گیاهی

است، جوانه ی گندمی که روزی کلیه ی افراد و آرزوی آدم و آدمی زادگانی است که پیوسته خواستاران زندگانی جاویدند .

سیب : که در بین بیشتر ملت ها نشان عشق و نماد زایش است . نداوم سنتی این اعتقاد در طول زمان آن را به عنوان یک نماد باروری مورد نظر فراز داده است حتی در داستان های عامیانه ی ما هم، نازایی و عدم باروری با خوردن سیبی که عارفی نظر یافته یا درویشی زنده پوش به پدر و مادر می دهد، از میان می رود ؛ گویی هنوز



هم پرتوهای زایشی آن در حالت های خاص، نافذ و مؤثر است .

سنجد : سنجد با بوی خوش و احساس برانگیزش از دورترین زمان، نشانه ی دل دادگی و برانگیزاننده ی احساسات طبیعی انسانی بوده است و امروز هم در شمار هفت سین و از ضرورت های

سفره‌ی نوروزی است.

نارنج: نارنج نشانه‌ای از گوی زمین است که در ظرف آب قرار می‌گرفته و مجموعاً گشتن کیهان و حرکت خورشید را در دوازده برج فلکی مجسم می‌کرده است. این نشانه را امروز به عنوان چاشنی غذای نوروزی بر سفره می‌گذارند و استفاده‌ی از آن را به طور سنتی لازم می‌شمارند.

نماینده‌ی سرزندگی و وفور نعمت است. متناسفانه امروز سنبله‌های نوروزی ما غالباً از برکت جویب این میوه‌ی بهشتی محروم است اما اعتقاد به تقدس آن هنوز برجاست. گل بیدمشک: این گل ویژه‌ی اسپندارمذ است و به نشانه‌ی دریافت لطف و جلب مرحمت این امشاسپند بر سفره گذاشته می‌شده؛ ظاهراً جنبه‌ی اختصاصی این گل و تعلق آن به ادیان کهن موجب شده است که امروز بر سفره‌ی نوروزی جایی خاص ندارد.

ماهی: به نشان خورشید در ظرف آبی که نماد افلاک است بر سفره قرار می‌گیرد آن چنان که خورشید آسمان، در آستانه‌ی سائل نو در برج حوت است. ماهی را از نمادهای اصلی آناهیتا - ایزد بانوی آب‌ها و نگهبان باروری‌ها -



انار: از عمده‌ترین میوه‌های پائیزی است که در بیشتر ادیان جنبه‌ی تقدس دارد. برگهایش نشان سرسبزی و رایش طبیعی است و شکل ظاهریش نمابشگر هیأت نو رسیدگان باروری پذیر، رنگ سرخ و دانه‌های فراوانش علاوه بر جنبه‌های نمادین، جلوه‌گر نشاط و شادمانی و

دانسته‌اند. در روزگار ما این ماهی در ظرف بلوری یا شیشه‌ای جای داده می‌شود که خود، نمادی از کوزه‌ی آب دنیای گذشته است. هفت سین که در میان همسین نشانه‌ی هفت به بندار برخی محققان در ارتباط با هفت سیاره است. پس از نوروز بزرگ -

ششم فروردین - مراسم نوروزی تمام می‌شود تنها در روز سیزدهم فروردین غالباً به گشت و گذار در صحراها و سبزه‌زارها می‌گذرد. از نظر اسطوره‌شناسان این روز یادآور آشوب ازلی و آشتی‌های پایایی جهان در تقابل با نظم ایزدان و تعادل زندگی آدمیان است. خمسه‌ی مسترغه یا پنجه‌ی اندرگاه نیز چنین است و ظاهراً سنت میر نوروزی هم در جهت از میان بردن اثرات شوم این آشوب به ویژه در حق فرمانروایان و قدرتمندان برده است.

پانوش و یادداشت

- ۱- استفاده از آراد از نظرات شادروان مصداق بهمن، جستاری چند در تاریخ فرهنگ ایران، انتشارات مکر دور، چاپ اول، تهران ۱۳۷۳، ص ۲۰۹.
- ۲- غره‌دوش، بهرام، جهان فروری (بخشی از فرهنگ ایران کهن)، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۵.
- ۳- بیرونی - ابوریحان، التفهیم لاولیاء الصنعة النجیم، به خامه‌ی اسناد جلال‌الدین صمائی، ص ۲۵۲.
- ۴- بیرونی - اسوریحان، آثار الباقیه، ترجمه اکبر نانا سرشت، صص ۳۰-۳۲۹.
- ۵- معین، محمد، رساله‌ی نووور و سی روز ماه، محبت‌ن شاه مرتضی معروف به ملا محسن فیض، نقل از مجموعه‌ی مقالات، ج ۲، صص ۴-۲۶۳.
- ۶- غره‌دوش، حکیم ابوالقاسم، شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۱، صص ۴۱-۴۶.
- ۷- تفضلی: احمد، یکی قطره باران؛ جشن نامه‌ی دکتر زرباب حوی، نشر ظلم، صص ۷۱۰-۷۰۹.
- ۸- اس‌بخش، فارسی، توضیح و تفسیر از دکتر منصور رنگار صمائی، بنیاد فارس‌شناسی، صص ۱۰۳-۱۰۴.
- ۹- یریک، محمودی، ترجمه‌ی مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۱۸.
- تاریخ معجم، چاپ سگی، ذکر پادشاهی جمشید.
- ۹- درباره‌ی سفره‌ی نوروزی و سنت نوروزک: جهان فروری، ص ۲۴ به بعد و درباره‌ی سابقه‌ی این جشن، جستاری چند در تاریخ و فرهنگ ایران، ص ۲۱۷ به بعد.

### چکیده‌ی مقاله:

هر علمی بر یک جهان بینی فلسفی استکا دارد و مایه های خود را از آن می گیرد. ادبیات نیز از این فاعده ی عام بر کنار نیست. برای آشنایی با هر علمی نیز لازم است از نقطه های استکا، جهان بینی و زیربنای فکری آن کاملاً آگاهی داشت که راه ورود به ماهیت آن جز این نیست.

شناخت سرچشمه های فکری و زیربنای ادبیات می تواند دریچه های بازی بر روشن نگری نسبت به ادبیات باشد. نوشته ی زیر بر این اساس به رشته ی تحریر درآمده است و بن مایه های آن را توضیح و تبیین ویژگی های دنیای ذهنی و دنیای عینی هنرمند می سازد.

شناخت و دریافت درست آن رسید.

ضرورت درک جریان های ادبی غرب به این دلیل احساس می شود که آن ها در حکم اصل و منشأ ادبیات معاصر ما به شمار می روند و بدون داشتن تلقی درست از آن ها نمی توان به توجه و تعبیر و تفسیر حرکت های هنری و ادبی داخلی پرداخت. بیشتر جنبش ها و مکاتب ادبی و هنری مغرب زمین، متأثر از نگرش ها و نظریه های فلسفی اند؛ پس توجه آگاهانه به مبانی فلسفی غرب که موجز سبک ها و سلیقه ها و سروده ها و آثار داستانی بوده اند، امری قطعی است. اگر بخواهیم برای ادب گذشته و امروز ایران، یک تفاوت و تمایز عمده و اساسی بیان کنیم، می توانیم بگوییم: در ادب گذشته ی ما برخلاف شاعر و نویسنده تأکید می شد و دنیای اثر شاعر و نویسنده کاملاً با دنیای خواننده متفاوت و مجزا

احمد عزتی پور - قم

ادبیات جدید ایران - که از مشروطه به بعد رایج می شود - با الهام از ادب اروپا در دو زمینه ی داستان و شعر، خصوصیتانی دارد که بدون فهم آن ها نمی توان به مقاصد آن پی برد و به

بود یعنی خواننده یا شنونده در خلأیت شرکت نداشت. حتی در فهم متن هم دخالتی نمی کرد؛ زیرا آفریننده ی اثر، همه ی رمزها و مشکلات متن را می گشود. اما در ادب معاصر - به تأثیر از ادب اروپا - خلأیت ادبی، جویانی است که دو سوی دارد: در یک سو آفریننده ی ظاهری و صوری متن قرار دارد و در سوی دیگر، خواننده که عمل خلأیت شاعر و نویسنده را ادامه می دهد و با توجه به امکانات و شرایط روز و روزگار خود به باز آفرینی می پردازد. عین القضاة همدانی، قرن ها قبل، گفته بود: «جو المراد! این شعرها را چون آینه دان. آخر دانی که آینه را صورتی نیست در خود؛ اما هر که در او ننگ کند، صورت خود تواند دیدن که نقد روزگار او بود و کمال کار اوست. و اگر گویی: شعر را معنی آن است که فابلس خراست، و دیگر آن معنی دیگر وضع می کنند از خود، این هم چنان است که کسی گوید: صورت نمود، صورت روی صیقل است که ارگ آن صورت نمود.»<sup>۱</sup>



نشیبه عین القضاة، بسیار سنجیده و دقیق است: هر متنی همچون یک آینه است. هر کس با نگرستن به آن، در واقع ذهن خود را در آن می‌تاباند و خویشش را می‌بیند نه صاحب اثر را. خواننده با تاباندن صورتِ محتویاتِ ذهنی و عاطفی خود بر اثر، دست به آفرینی تازه می‌زند و چهره‌ای تازه می‌آفریند. او کین صورتی که در آینه نقش می‌بندد - طبق مثال آینه‌های قدیم که ار فلز بود - صورت و وسیله‌ای است که آن را صیقل می‌دهد و شفاف می‌کند. محتوای عاطفی و ذهنی مؤلف اولی، در حکم تصویر همان وسیله‌ی صیقلی دهنده است. اما هم چنان که تصویر آن وسیله، بلافاصله محو می‌شود و تصویر دیگری جانشین آن می‌گردد - مثلاً تصویر سارنده یا هر کس دیگر - در یک متن ادبی هم، با هر بار خواندن و نگرستن، صورت‌های تازه‌ای خلق

به تعداد دریافت‌های خوانندگان می‌تواند مستعد شود. مثلاً واژه‌ی: مدام در شعر کهن می‌توانست ابهام‌پذیرد: ۱ - پیوسته ۲ - شراب:

ما در پیاله عکس رخ بار دیده‌ایم  
ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما

یا واژه‌ی چین سه معنی می‌گرفت ۱ - چین و شکن زلف ۲ - کشور چین ۳ - جای معطر (به خاطر آهوانی مشک بویش)  
نادله هرده گرد من رفت به چین زلف او  
ران سفر دراز خود عزم وطن نمی‌کند  
اما مثلاً گل سرخ با داشتن یک معنای فطری و حقیقی (از انواع گل‌ها) می‌تواند طیف وسیعی از معانی را به ذهن وارد کند: آزادی، عشق، چهره‌ی معشوق، زیبایی و حسن طبیعی،

## فلسفی ادبیات معاصر ایران

می‌شود؛ صورت خوانندگان و نگرندگان. صورت‌های ذهنی و عاطفی هر کس، محصول زمان و زمانه‌ی اوست. پس طبیعی است که صورت‌ها و تصویرها متفاوت باشند، هر چند آینه - متن - یکی بیش نیست.

البته کلام عین القضاة فقط درباره‌ی غزل و رباعی و احیاناً دوبیتی صدق می‌کرد: زیرا درون‌مایه‌ی این قالب‌ها عاطفه و احساس و اندیشه است.

فصاید مدحی و مشوی‌های داستانی و قطعات پندآمیز و نظایر آن‌ها به علت سطحی و تک‌بعدی بودن از شمول این گونه ناول‌ها بیرون هستند و اساساً در ادبی و هنری بودن این گونه آثار جای تردید جدی هست.

خلاصه، در شعر و ادب کهن ما، امکانی برای فعالیت تخیل خواننده در نظر گرفته نمی‌شد و شاعر و نویسنده، خود همه چیز را توضیح می‌داد. (به استثنای حافظ) در شعر و نثر جدید عملاً چنین امکان و فرصتی به خواننده داده می‌شود. گویی شاعر، ادامه‌ی سرودن را بر عهده‌ی خواننده می‌گذارد تا با مشارکت او شعر کامل گردد.

روی آوردن به سمبولیسم در غرب و به تبع آن در ایران، تا چنین انگیزه‌ای صورت می‌گیرد. تفاوت عمده‌ی ابهام با نماد و سمبول همین است که در ابهام دو یا چند معنی مطرح می‌شود که بی‌بردن به آن‌ها در همان معنای مورد نظر شاعر برای خواننده ممکن است و دریافت آن‌ها حالت آموختنی و کسبی دارد. به همین دلیل، معنی کردن شعر، امری رایج و پذیرفتنی بود. شعر را می‌شد معنی کرد. اما سمبول چنین وضعی ندارد. سمبول

معشوق، بهار، جوانی، طراوت، رنگ‌شهواری، شهادت و ... به کمک نماد، هر خواننده‌ای به مفروضای حال درونی خود و محتوای ذهنی و عاطفی اش، می‌تواند معنای ویژه و تازه‌ای خلق کند. و مهم همین خلاقیت است. هر دریافت خواننده‌ای، خلاقیتی مستقل اما مرتبط با خلاقیت شاعر و نویسنده است. دلیل بقای کسانی چون حافظ در همین امکانی است که به خواننده می‌دهد تا ادامه‌ی سرودن را ممکن بیابد. حافظ آینه‌ای ساخته است که هرگز نمی‌شکند و کدر نمی‌شود و همواره دست به دست می‌گردد و هر کس جمال خود را در آن می‌بیند. این همه تفسیرها و ناول‌ها - که هر یک اثری مستقل و بدیع و تازه اند - از دل شعر حافظ بیرون آمده‌اند، اما آفریننده‌ی آن‌ها حافظ نبوده است. حافظ فقط مایه‌های خلاقیت را در دسترس همگان گذاشته است.

در فلسفه و علم و دین هم حکم همین است. شکل‌ها و نکات تازه‌ای پدید می‌آیند که نتیجه‌ی گسترش و تفصیل و ناول‌اشکال و نکته‌های پیشین‌اند که آگاهانه گسترده می‌شوند و به نسبتیجه می‌رسند.

اکنون باید دید راز این تفاوت بین ادب کهن و ادبیات امروز در چیست؟

برای بیان این مطلب باید به چند نکته توجه کرد:

- ۱ - ادبیات نوین ایران زیر تأثیر مستقیم و غیرمستقیم ادب اروپاست و از آن سرچشمه و الهام گرفته است.
- ۲ - ادب اروپا بر منای نگرشی غالب بر ذهن و عاطفه‌ی شاعران و هنرمندان و نویسندگان غربی پدید آمده است که جنبه‌ی

فلسفی دارد.

۳- در فلسفه ی غرب - برخلاف آنچه ظاهرآ به نظر می رسد - ایده آلیسم و توجه به ذهنیت آدمی و خلّاقیت ذهن، همواره وجه غالب و مسلط بوده است.

۴- ایده آلیسم یا اصالت ذهن، ریشه در نجارب متعدد بشری دارد. یعنی، اولاً، هراسانی دنیای خاصی دارد که با جهان دیگران متفاوت است، ثانیاً، کلّ انسان ها هم برداشتی از هستی دارند که باز ریشه در ذهنیت مجموع آدمیان دارد. دنیا یعنی مجموعه ی تعابیر ما از واقعیتی مهم. این تعابیر از ذهن بر می خیزد؛ پس نادرست نیست اگر بگوییم دنیای هر کس ساخته ی ذهن اوست. مقایسه ی مختصری بین دریافت ها و تعابیر مردم از حوادث و پدیده ها و واقعباتی مشخص و مخصوص، به وضوح نشان می دهد که ذهنیت و درون هر کس در ساختن دنیای او چه نقش مهم و تعیین کننده ای دارد. ایده آلیسم، بیان این واقعیت است.

به همان دلیل که دنیای خصوصی افراد با جهان عینی - کدام عین؟ - انطباق ندارد، برداشت عمومی بشر هم دقیقاً منطبق با جهان واقعی نیست. یکی از قرائین صحت این سخن، خطای نظریه هاست. چرا برخی از نظریه ها و فرضیه ها خطا از کار در می آید؟ آیا هر نظریه ای درباره ی انسان و جهان، بیانگر شناختی از هستی نیست؟ آیا خطا بودن آن ها، نشان خطا در شناخت و معرفت جهان عینی نیست؟ اصلاً چرا مردم افکار و نظریه های مختلفی درباره ی یک پدیده دارند؟ ممکن است گفته شود: چرا خطاها را مبنای داور می گیرید؟ نظریه های درست بیشتر شایسته ی توجه و اتکا هستند. در پاسخ می توان گفت: نظریه ی درست دائمی درباره ی انسان و جهان وجود ندارد، یا دست کم تا کنون وجود نداشته است. گذشته از این، ما نظریه ای را درست می انگاریم که مورد پذیرش اذهان بیشتری در یک محدوده ی زمانی است. توافق نام همه ی اذهان درباره ی یک واقعیت عینی تا امروز دیده نشده است.

البته هر چه به قلمرو علم مبتنی بر تجربه نزدیک می شویم، اتفاق نظر ها بیشتر می شود، ولی این اتفاق نظر قطعی و همیشگی نیست و همواره مشروط به شرایطی است که یکی از مهم ترین آن شرایط، ذهنیت پرورده و هماهنگ است. اگر در جهان علم اتفاق نظر بیشتر است، به دلیل مرجعیت همان واقعیت بیرونی و عین مهمی است که از طریق مشاهده و تجربه خود را به ذهن ارائه می کند. یعنی دانشمند طبیعی به جای تکیه ی کامل بر تعبیر و تفسیر ذهنی، می کوشد حق تجربه را بیشتر ادا کند و به واقعیت بیرون از ذهن اشراف دقیق تری داشته باشد. البته هیچ تجربه ی بی تعبیر وجود ندارد و نمی تواند وجود داشته باشد.

کانت می گوید: شناخت نمودهای اشیا (تمام پدیده هایی

که با حواس آدمی قابل شناخت هستند)، به شرطی امکان دارد که از صفاتی علّیت و زمان و مکان بگذرد. البته علّیت و زمان و مکان، خصوصیات اشیا نیستند، بلکه ویژگی های ذهن آدمی اند. یعنی ذهن آدمی طوری ساخته شده که بدون این عوامل نمی تواند هیچ شناختی کسب کند. زمان و مکان شیره ی ذهن آدمی است که به کمک آن ها اشیا برای ذهن قابل هضم می شوند. برای توضیح نظر کانت مثالی از زبان می آوریم:

انسان ها برای شرح و توصیف اشیا و مناظر از کلمه استفاده می کنند و با جمله هایی که می سازند، به بیان مفصّود خود می پردازند. جمله ها خصوصیات اشیا و مناظر نیستند بلکه ابزار ذهن بشرند که بدون آن ها قادر به تفکر و توصیف و شناخت و انتقال شناخت خود به دیگری نیست. زبان در معنای گسترده ی خود - تفکر و ادبیات و هنر - خصوصیت ذهن آدمی است و ربطی به اشیا ندارد. ما زبان را از اشیا نگرفته ایم و زبان - کلمات و جمله ها - واقعیت مستقلی در عرض پدیده ها نیست، بلکه این ذهن ماست که زبان را به واقعیات حمل می کند و آن را تکیه گاه اندیشه و بیان ادبی می سازد. ولی گاه به خطا آن را واقعیتی مستقل در کنار اشیا می بندارد و گاه نیز همه ی واقعیت را در زبان منحصر می کند.

شاید علت عمده ی اختلاف آدمیان و خطاهای معرفتی آنان در همین باشد که زبان های ذهنی مختلف دارند و تعبیرهای متفاوتی از اشیا و واقعیات ارائه می کنند و چون این تعبیرها و زبان ها را واقعی می پندارند، با تعبیرهای متفاوت و بیان های مغایر تعبیرات و بیان های خود، به ستیز و مخالفت بر می خیزند و جنگ و جدال ها از این جا پیدا می شود. این امر مخصوصاً در فلسفه و عرفان و بحث های کلامی (دینی) و تأویلات ادبی و هنری، بیشتر صدق می کند. چون در این موارد، ذهن مرجع داور است؛ پس بدیهی است که میزان خطا و لغزش بیشتر باشد و اتفاق نظری حاصل نگردد. زیرا در این موارد، هر کس دنیای ذهنی خود را عرضه می کند و درآینه ی نظریه ها و آثار چهره ی خود را می بیند و درباره ی خصوصیات آن سخن می گوید که چون با دنیای آفریده ی ذهن دیگری، تماس و اشتراک ندارد، توصیف ها متفاوت و گاه متضاد و مناقض می شود و هر یک دیگری را به خطا و عدم فهم درست منسوب می دارد. حال آنکه هیچ یک مزیتی بر دیگری ندارد و مجاز به ترجیح جانب خود بر دیگری نیست. زیرا ملاکی برای ترجیح وجود ندارد. هر ملاکی، تراوش ذهنیت خاص دیگری است، چگونه می تواند ترازوی ذهن های تربیت شده ی دیگر باشد؟

هر ذهن و ذهنیتی فقط می تواند برای خود ملاک آفرین باشد و آن را در دنیای مستقل و خودساخته اش حاکم کند و شناخت های متنوع را بسنجد و برگزیند و رد کند و هر بلایی که خواست سر



آن‌ها بی‌آورد. اما ظاهر آن‌ها حکومت و سلطه بر ذهن و ذهنیت‌های دیگر ندارد. اگر برای خود چنین حقی قائل شود، با چه منطقی دیگران را از داشتن آن محروم می‌شمارد؟ ولی اگر بپذیریم که زبان و تمییرات و بیان‌های ما لزوماً - و قطعاً - جزء خصوصیات واقعیت نیست، بلکه ویژگی فهم و ذهن آدمی محسوب می‌شود و امکان دارد ذات واقعیت و عین اشیا، حالت دیگری داشته باشد، میزان بردباری و تساهل ما بیشتر می‌شود.

به هر حال، زمان و مکان مورد نظر کانت را می‌توان به زبان و بیان آدمی تشبیه کرد و آن را فهمید، اکنون می‌گوییم، تعبیر و بیان ویژه‌ی هر کس درست مانند زمان و مکان مورد نظر کانت.



شرط لازم ارائه‌ی دنیا‌های خط‌مکش آدمیان است. ما با زمان و مکان و علیت، دنیا را وارد ذهن خود می‌کنیم و با بیان و تعبیر خاص خود آن را به دیگران ارائه می‌دهیم.

یکی شرط ورود است و دیگری شرط خروج. زمان و مکان و علیت به واقعیت و نمودها اجازه‌ی ورود به ذهن می‌دهند؛ تمییرات و تأویلات ما جواز خروج برای آن‌ها صادر می‌کنند. پس واقعیت فی‌نفسه نه قابل شناخت است نه قابل بیان. اگر

واقعیتی باشد - بلکه این واقعیت باید به طرز خاصی وارد درون و ذهنیت انسان بشود و در عرصه‌ی ذهن، در برابر چراغ اندیشه و عواطف، وضوح و جود بیابد تا قابل رؤیت ذهنی و شناخت باشد. آنگاه از وجود آن به دیگران خبر داده شود. قطعاً خبری که ما می‌دهیم درباره‌ی چیزی است که ما در شرایط ویژه‌ی فضای ذهنی خود دیده‌ایم، نه در بیرون از ذهن.

هیچ چیز تا وارد ذهن نشود، قابل درک و شناخت نخواهد بود. پس در درجه‌ی اول، ما به محتویات ذهن و احساس خود معرفت یافته‌ایم. در درجه‌ی دوم آن را با تعبیر خاص خود برای خویش یا دیگری توصیف کرده‌ایم، و در درجه‌ی سوم آن را به جهان خارج از ذهن نسبت داده‌ایم.

پس دنیایی که ما می‌بینیم و آن را به دیگران می‌نماییم، از صافی ذهن ما گذشته است و همرنگ درون ما شده است و یک دنیای کاملاً اختصاصی است. هر کس خدای جهان خویش است و همچون خدای بزرگ، هر لحظه دست اندر کار آفرینشی تازه است و اگر با زبان دین بخواهیم سخن بگوییم، اسان جانشین خداست. یعنی همچون او آفریننده است و این آفرینندگی با قدرت ذهن انجام می‌گیرد.

در قدیم، شاعر و نویسنده در واقع جهان تازه‌ای نمی‌آفرید، بلکه می‌کوشید تا دنیای عینی بیرون از ذهن خود را همان گونه که هست توصیف کند و دنیای ذهنی خود را شبیه آن سازد. منوچهری و فرخس و ناصر خسرو و سعدی و دیگران ذهنیت خود را شبیه عینیت می‌کردند. درون مانند بیرون می‌شد. اصلاً ترفیض فلسفه هم چیزی جز این نبود:

«صبروت العالم العقلی مضاهیاً للعالم العینی» شبیه شدن جهان ذهنی و عقلی به جهان عینی. هیچ چیز مثل ادبیات و فلسفه به هم وابسته و از هم متأثر نیستند. اما بعد از مشروطه شاعران می‌کوشد تا جهان عینی را شبیه دنیای ذهنی خود سازد. یعنی او هر لحظه برای خود جهانی ذهنی دارد که دنیای بیرون شبیه آن می‌گردد. در گذشته، اصل بیرون بود و امروز اصل درون است. این که گفتیم شاعر قدیم، می‌کوشید واقعیت عینی پدیده‌ها را توصیف کند و یا خود را شبیه بیرون سازد، نه به این معنی است که چنین کاری ممکن بود و آن‌ها می‌توانستند خود را با واقعیت بیرون از ذهن خویش هماهنگ سازند. چنین کاری غیرممکن است. بلکه منظور این است که آن‌ها چنین نگرشی داشتند و می‌پنداشتند دنیای بیرون را می‌شناسند و با می‌توانند توصیف کنند. بدیهی است چون به نظر آن‌ها واقعیت عینی همیشه و برای همگان یکسان است، توصیف‌ها و شناخت‌ها هم لزوماً نباید ثابت و یکسان باشد. از رودکی تا نهار، طبیعت به یک شکل دیده می‌شود و تشبیهات و استعارات معین و یکسانی درباره‌ی طبیعت و اسنان‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. در این هزار سال، دنیای

شاعران بی تغییر می ماند. چرا؟

زیرا آن‌ها می پنداشتند دنیا را همان گونه که هست دیده اند و شناخته اند و توصیف کرده اند. البته گاهی به ندرت شاعری ذهنیت خود را در توصیف دنیا بیشتر دخالت می داد و دقیقاً به همین دلیل شعر او زیباتر، نازه تر و ماندگارتر می شد؛ مثل حافظ.

البته شاعر قدیم هم جز واقعیت درونی شده را نمی توانست ببیند. و جز این امکان دیگری برای ساختمان ادراکی انسان وجود ندارد. اما چون می پنداشت همه ی ذهن‌ها مانند هم دنیا را می بینند، توصیف ذهنی شاعر دیگر را - که شهرتی هم داشت - یک توصیف عینی و واقعی می انگاشت و می گوشتید با چشم او به طبیعت و انسان بنگرد. از قدرت خلایف ی ذهن آگاه نبود.

اما شاعر امروز دنیا را با چشم «خود» می بیند. به قول اقبال لاهوری:

نگردم از کسی در یوزه ی چشم

جهان را جز به چشم خود ندیدم

پس طبیعی است که شعر هر شاعر با دیگری کاملاً متفاوت باشد. زیرا نگرنده‌ها و ادراک کننده‌ها متفاوتند. اصلاً آشنایی زدایی در ادبیات نتیجه ی همین اندیشه است. باید دنیایی را که همگان به آن عادت کرده ایم و با آن انس گرفته ایم و بر ایمان کاملاً آشنا به نظر می رسد، رها کنیم و دنیا را به گونه ی دیگر و نازه تری ببینیم. وقتی سبهری می گوید:

چشم‌ها را باید بست

چور دیگر باید دید، به همین معنی نظر دارد. اگر واقعیت عینی برای همه و همیشه یکسان بود، آشنایی زدایی و «چور دیگر» دیدن مفهومی نداشت.

پس ذهن ما در تعبیر و تبیین واقعیت عینی - البته آن گونه که به ما آشکار می شود - نقش خلاق و تعیین کننده دارد و در واقع این ما هستیم که هر لحظه دنیای تازه ای می آفرینیم و در شأن دیگری هستیم. اگر خداوند هر روز و هر آن در شأنی است و کار نازه ای می کند (کل یوم هو فی شأن) جانشین او نیز جز این نمی تواند باشد.

آشنایی زدایی جز همین آفرینش های نازه و بدیع نیست. البته فهم این نکته - خلاق بودن ذهن آدمی - چندان آسان نیست و کشف آن هم به سادگی میسر نشده است. صدها فیلسوف و هنرمند و شاعر و قصه نویس سال‌ها کوشیده اند و هر یک به قدر خود در برده برداری از تندیس این حقیقت، از تار دل و بود جان مایه گذاشته اند. این کشف عظیم، نتایج عظیمی هم برای انسان داشته است. هیچ فکر کرده ایم که چرا از قرن هفدهم میلادی به بعد دنیا ناگهان این همه تغییر کرد؟ راز این همه تنوع و تعدد در صنعت و علم و فلسفه و هنر و ادبیات در کجا نهفته است؟ آیا جز در خلاقیت



ذهن آدمی؟ ببیندشیم. اکنون برای روشن تر شدن مفاهیم و مفهوماتی که ذکر شد، بهتر است مصداق و نمونه هایی از ادبیات ارائه گردد.

«پتری لانگ فلو» شاعر قرن نوزدهم آمریکادر شعرهای خود، انعکاس ذهنیت و درون را در عینیت و بیرون به خوبی نشان می دهد. مثلاً:

«روز بارانی»

روز سرد است و تیره و حزن آلود

باران می بارد و باد از تکاپو نمی ایستد

تا که هنوز جنگ خود را از دیوار پوسیده رها نکرده،

لیکن به ورزش هر تندباد، برگ های خشکیده فرو می ریزد

و روز تیره و حزن آلود است.

\*\*\*

زندگی من سرد است و تیره و حزن آلود

باران می بارد و باد از تکاپو نمی ایستد

اندیشه های من هنوز از گذشته ی پوسیده جنگ رها نکرده

لیکن امیدهای جوانی به ورزش هر باد فرو می افتد

و روزها تیره و حزن آلودند.

شعر، دو قسمت دارد: قسمت اول توصیف واقعیت بیرونی

است و قسمت دوم توصیف فضای درونی شاعر. اما این دو قسمت کاملاً بر هم منطبق اند.

درواقع هر دو پشت و روی یک سکه اند:

۱- در قسمت اول، روز سرد است؛ در قسمت دوم زندگی

شاعر.

۲- باد و باران قسمت اول طبیعی و در قسمت دوم اشک و آه

است.

۳- تا که دیوار پوسیده در قسمت اول برابر است با اندیشه های

و گذشته ی پوسیده در قسمت دوم.

۴- تندباد و برگ های خشکیده در قسمت اول با امیدهای

جوانی و گذر عمر (تندباد) در قسمت دوم مطابق هستند.

۵- در هر دو قسمت روزها تیره و حزن آلودند. زیرا گذر زمان

بر عین و ذهن یکسان است.

حال پرسش این است که چرا شاعر در قسمت اول، طبیعت

را این گونه دیده است؟ آیا به فرضی اگر شاعر در آن لحظه که به

سرودن مشغول بود، با معشوق و محبوب خود در کنار باغی و در

هوای بازاری قدم می زد، آیا باز همین شعر سروده می شد؟ آیا باز

هم روز تیره و حزن آلود بود؟

حقیقت این است که شاعر ذهنیت خود را به بیرون تاباند و

فراخ کنی کرده است.

دنیا برای شاعر آن گونه عیان شده است، برای دیگری، گونه ی

دیگر.

همین شاعر در شعر دیگری می گوید:

و بسیاری دیگر. اما چرا؟ زیرا شب همواره درون شاعر است و حتی در زیر نور خورشید هم، آسمان ذهن او را رها نمی‌کند. نیما با عینک دودی شب به هستی و واقعیات می‌نگرد. اما شاعر دیگری - مثلاً سپهری - چنین نیست. او در نور مطلق غوطه می‌خورد و هر جا نگاه می‌کند، روشنی، نور، آب، سبزه، گل و گرمای حیات می‌بیند. فضای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و ... برای هر دو تقریباً یکسان است. اما آن‌ها دو دنیای کاملاً متفاوت دارند. اگر واقعیت عینی یکی باشد و مستقل از انسان؛ این تفاوت‌ها از کجا پدید می‌آید؟ پس در حقیقت، به تعداد انسان‌ها - ذهن‌ها - واقعیت هست. همه اصالت دارند و ارزش آدمی در همین اصالت و خلاقیت است. هر انسانی، یک جهان است. کشتن و یا توهمین به او، کشتن همه‌ی جهان و توهمین به همه‌ی هستی است. دانستن این نکته، برای زیستن در جهان امروز، حیاتی است.



۱. نامه‌های عین القضاة همدانی، به اهتمام: علیش مزرعی، عقیق شیراز، ج ۱، ص ۶۱۶، سیاه‌رنگ ایران.  
 ۲. ترجمه‌ی گریه‌ی اشعار لاگ فنو - باقر پرهام

«پاییز است، نه در بیرون، بلکه سرما در درون من است. بهار و جوانی دور نرفته‌اند. دلی این منم که به پیری گزاشیده‌ام. پاییز در دنیای ذهنی شاعر، حاکم است نه در بیرون. مهدی اخوان ثالث هم در شعر «باغ بی برگی» درست همین حالت را دارد. پاییز در درون شاعر است: «باغ بی برگی روز و شب تنهاست». این باغ بی برگی، ذهنیت شاعر در آن لحظه‌ی خاص سرودن بوده است.

وقتی احمد شاملو می‌سراید: «آینه‌ها و شب پرده‌های مشتاق را به من بده»  
 «روشنی و شراب را»  
 «آسمان بلند و کمان گشاده‌ی پل»  
 «پرنده‌ها و قوس و قزح را»  
 «به من بده»  
 «و راه آخرین را»  
 «در پرده‌ای که می‌زنی مکرر کن.»

اگر منظورش همین پلنده‌های عینی و واقعی باشد، نیازی نیست آن‌ها را از کسی بگیرد. آن‌ها در اختیار او هست. اما به قول مولوی، منظور شاملو «یک زمین و آسمان دیگر است». زمین و آسمان و آینه و رنگین کمان و پرنده‌ای است که شاعر آن‌ها را در طبیعت نمی‌یابد ولی ضرورت و لزوم آن‌ها را احساس می‌کند. اصلاً آینه‌آلیسم یعنی همین؟ یعنی خوانستن و آفریدن چیزهایی که نیست. اگر نیما، همه‌ی جهان را ابری می‌بیند، به دلیل آن است که خانه‌ی خود او ابری است. اگر در آثار صادق هدایت، فضای اغلب داستان‌ها ابری و گرفته و مه‌آلود است یا حوادث در شب رخ می‌دهد، به دلیل گرنگی و شب‌اندیشی هدایت است. نیما هم چنین است. اکثر اشعار نیما با شب آغاز می‌شود یا در شب جریان دارد:

«شامگاهان که رویت دریا»  
 «نقش در نقش می نهفت کیبود...»  
 (داستانی نه نازه)  
 «هنوز از شب دمی باقی است، می‌خواند در او شیگیر...»  
 (هنوز از شب)  
 «تورا من چشم در راهم شب‌هنگام...»  
 «ماه می‌تابد، رود است آرام...» (کار شب‌با)  
 «در تمام طول شب»  
 «کاین سیاه‌سالمحور دانبود دندان هاش می‌ریزد...»  
 (بادشاه فتح)



# مهدی اخوان ثالث (هم. امید)

سرگود بلند آمد عقابی

نه هیچش ناله ای نه پیچ و تاب

نشست و سر به سنگی هشت و جان داد

غروب بود و نمکین آفتاب

نار تنها یار و همدم بود؛ همان

نار یازگبار عمو. عصرها دور از

چشم پدر در قسمت پشتی خانه-

همان جا که آب سباباد از داخلش رد می شد

می نشستیم و نار می نواختم. اما این بار غافل از

آن که پدر در خانه است و مشغول استراحت. از بوی

دود سیگار پدر متوجه او شدم دست های سنگین و

مردانه اش را روی دوشم احساس کردم:

- پسر، نکبت دارد، صدای شیطانها،

موسیقی دانه ها شور بختند. من از موسیقی لذت

می برم، صدای نار و کمانچه هوش از سرم می ببرد

ولی مصلحت زندگی تو نیست. بهتره نار را کنار

بگذاری.

و بعد دست مرا گرفت و برد پیش فارابی

موسیقی دانه معناد و دوره گرد مشهد.

فارابی نوازنده ی چبیره دست دوره گردی بود

با سرو وضع آشفته و بی رفق و سیاه سوخته باغبانی

به دوش و یک تار دسته صدفی خیلی نپس خوب و

کوچک و کم وزنی در دست داشت و با پنجه های

بی رمکش می نواخت. پدرم

پرسید: «فارابی، چند ساله می نوازی؟»

- ده سال هست، پدرم نوازنده بود.

باز او خانه ای داشت و زنی که از او به عمل آمدم

اما من که هیچ! پدرم در کمال فقر در گوشه ای جان

داد و این نار، یعنی تنها میراثش را به من سپرد.

با این تمثیل نمایشی، پدر آرام آرام مهدی را از

موسیقی به شعر سوق داد. پدرش علی اخوان ثالث

در مشهد دهگانه ی عطاری داشت و به شیوه ی قدما

طبابت می کرد. گرچه پسر را از موسیقی پرهیز

می داد اما خود عاشق موسیقی و شعر بود. شاهنامه

می خواند، غزل حافظ را از مزمره می کرد و عاشق

سعدی شیراز بود. مادر هم زنی صالح و مؤمن بود

که در سال ۱۳۰۷ مهدی را به دنیا آورده بود. اخوان

در باره ی او می گوید: «هر چه از ذوقیات دارم از او

دارم»

دوره ی ابتدایی را در مشهد گذراند و پس از

تحصیلات ابتدایی به هنرستان صنعتی مشهد رفت

و در رشته ی آهنگری مشغول تحصیل شد.

چهار سال بعد پس از اتمام هنرستان وارد دبیرستان

شد تا در رشته ی ادبی ادامه تحصیل دهد یک چندی

نیز به شغل آهنگری و چاقو سازی مشغول بود.

در آبان جوانی و پس از آن که از موسیقی جدا

شد به شعر روی آورد. تمام کتاب های اوست پدر

پدرش را خواند. کم کم شعر نیز می گفت

شعر هایش را در جامناز پدر و با لای کتاب هایش

می گذاشت تا حتماً آن ها را ببیند وقتی پدر دریافت

که مهدی طبیع شعر دارد، شعر ها را

به افتخار حکمای شاهرودی دندان ساز، از

فضلا ی مشهد نشان داد تا نظر دهد و او هم گفته بود

به مهدی بگو چند تا شعر در حمد و توحید بگو بد تا

بعد نظر بدیم و مهدی هم چند شعر سرود و داد

به پدر.

فرزدا که پدر برگشت چهره اش یاز بود و

خوش حال به نظر می رسید. یک کتاب هم دستش

بود. معلوم شد که شعر ها را افتخار الحکما خوانده

و پسندیده و کتاب مسالک المحسنین طالیوف را هم

به عنوان جایزه به مهدی داده است.

مادرش هم گفته بود پس تو چی جایزه می دهی

و پدر دست مهدی را گرفته بود و پیش کتاب فروشی

باستان برده بود و گفته بود مهدی هر ماه چند بار

باید و کتاب هایی که می خواهد بردارد. سر ماه

یولش را حساب می کنم.

و این گونه مهدی مطالعات عمیقش را

در ادبیات گذشته آغاز کرد. کم کم با شاعران

هم سن و سالش مثل محمد فهردان آشنا و پایش

به انجمن های ادبی باز شد. کاویان جهرمی از

دبیران خوب او بود که در راهنمایی و آموزش مهدی

نقش به سزایی داشت. در همین ایام

اشعارش در مجلات ادبی آن روزگار

مشهد از جمله «آزادی» و «نیرو»

راستی چاپ می شد.

پس از گرفتن دیپلم ادبی به تهران آمد

و به استخدام فرهنگ درآمد و در کریم آباد

و رامین مشغول تدریس شد. در سال ۱۳۲۹ با ایران

(خدیجه) اخوان ثالث، دختر عموش، ازدواج

کرد. با ورود به تهران گرایش های چپ و

مردم گرایانه در او تقویت شد. هم زمان با تدریس

یک رشته مطالعات عمیق را در شمس معاصر و

کتاب های جدید آغاز کرد. با نام و شعر و کارهای

ناره ی نیما آشنا شد. نخستین مجموعه ی اشعارش

را با نام ارغنون در سال ۱۳۳۰ چاپ کرد که شامل

غزل ها و قصیده ها و اشعار نو نیمایی

می شد. وی در این مجموعه هنوز

سبک و سباق شعری خود را نیافته و

پیرو سبک خراسانی بود. در چاپ های

بعدی اشعار دیگری بدان افزود. ارغنون

نخستین تجربه های شعری اخوان بود.

در سال ۱۳۳۲ به تهران منتقل شد و در منطقه ی

شمیرانات دبیر شد. هم کاری با مطبوعات در این

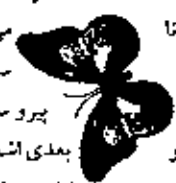
سال ها ادامه یافت تا آن که وی را به آموزش

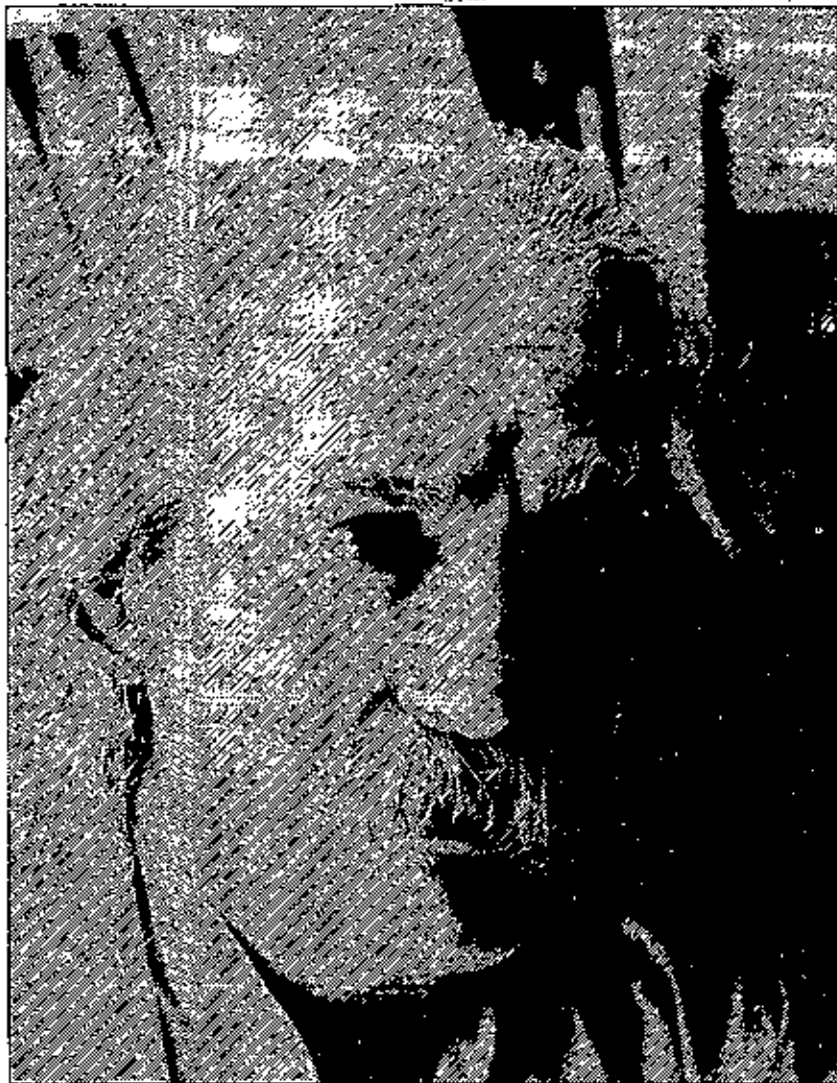
و پرورش کاشان منتقل کردند. اما او کار معلمی را

رها کرد و در مطبوعات مشغول کار شد و با نوشتن

مقالات ادبی با اعضای مستشار روزگارش را سپری

می کرد. مدتی هم در مؤسسه ی فیلم برداری





دکتر حسن ذوالفقاری

گلستان باغ و مرغ فرخزاد هم کاری کرد.  
در گیر و دار مبارزات سیاسی آن ایام مدتی به  
زندان افتاد و پس از رهایی از زندان به کار در فرهنگ  
ادامه داد.

در سال ۱۳۳۵ مجموعه‌ی شعر «زمستان» او  
چاپ شد. اخوان در این مجموعه به شکل تازه‌ای  
از شعر حماسی و اجتماعی دست یافت. سه سال  
بعد «آخر شاهنامه» را به چاپ سپرد. سال بعد  
در رادیو مشغول کار شد.

در سال ۱۳۴۵ بر اثر تازعه‌ای شخصی  
به مدت نه ماه به زندان افتاد و در همین سال «ار  
این اوستا» و منظومه‌ی «شکار» از وی به چاپ  
رسید.

در سال ۱۳۴۸ در حیاط کوچک پاییز  
در زندان «و زندگی می گوید» که هر دو حاصل  
زندان او بود، چاپ شد. در همین سال دو  
مجموعه‌ی منتخب اشعار او با نام «عاشقانه‌ها و  
کبود» و «بهترین امید» نیز منتشر شد.

در سال ۱۳۵۰ مجموعه‌ی مقالاتش را به چاپ  
رساند. دو مجموعه‌ی داستان نیز  
به نام «مرد جن زده او داستان» درخت پیر و جنگل»  
به سال ۱۳۵۲ و ۱۳۵۵ از او به چاپ رسید که بیانگر  
قدرت نویسندگی و ذوق او در این زمینه بود.  
در سال ۱۳۵۶ مدتی در دانشگاه تهران، ملی و  
تربیت معلم به تدریس ادبیات معاصر پرداخت.  
پس از انقلاب نیز دو مجموعه‌ی دیگر شعرش را  
به چاپ رسانید یکی «دورخ افسار» در سال ۱۳۵۷  
و دیگری «تورا ای کهن بوم و بزم دوست دارم»  
به سال ۱۳۶۸. در سال ۱۳۵۸ مدتی در سازمان  
انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی مشغول به کار  
شد اما دیری نپایید.

دو کتاب «بدعت‌ها و بدایع بیما» و  
«عطا و لقای نیما» نیز که در شرح و بسط



نوآوری‌های نیما و شناساندن شعر او بود پس از  
انقلاب به چاپ رسید که در نوع خود از کتاب‌های  
مرجع در شناخت شعر معاصر به شمار می آید.

کتاب «نقصیه و تقصیه ساران» نیز از جمله آثار  
فنی او است که به سال ۱۳۶۱ چاپ شد. در این  
کتاب اخوان همچون پژوهشگری تیزبین  
سیر تقصیه گوئی و انواع آن را تبیین می کند. اخوان  
تنها یک سفر به خارج از کشور داشت آن هم در سال  
۱۳۶۹ اندکی پیش از درگذشت به دعوت خانه‌ی  
فرهنگ آلمان به کشورهای آلمان و انگلیس.

دانشکار و مؤلف سفر کرد و مجامع ادبی ایرانستان  
این کشور را چندین شب با حضور او اجرا شد.  
پس از بازگشت، صحت بیمار شد. انداختن نکیته و  
شکسته شده بود، مثل پرنده‌ی پرشکسته ...

سراسر انجام در ۶۲ سالگی و در چهارم  
شهر بهور ماه ۱۳۶۹ در تهران در گذشت و  
در جوار آرامگاه فردوسی به خاک سپرده شد.

وی دو دختر به نام‌های لاله و لولی و سه پسر  
به نام‌های نوس، زردشت و مزدک علی داشت که  
لاله دختر اوکش به سال ۱۳۵۳ در سن ۲۰ سالگی  
بر اثر افتادن در سد کرج در گذشت. اخوان

شخصیتی ساده، روستایی، محجوب،  
صمیمی و البته صحت مصمم داشت. هنوز  
پس از سال‌ها زندگی در تهران و فنی  
سخن می گفت، لجه‌ی شیرین و گرم  
خرامانی داشت. بوی گزنه‌های داشت  
خاوران و صمیمیت مردم آن سامان در تاز و بورد  
وجودش موج می زد.

دم گرم و خوش نفس و شیرین بیان بود و فنی  
چند هم دل می یافت چنان گرم و گیرا و با مهارت و  
ظرافت و صحت آرای حرف می زد که حساب  
نداشت و سیر نمی شدی. خوش محصری،  
بدنه گوئی و پدیده گوئی او زبان زد بود. چهاردهی  
دوست داشتنی و خندان و گرم داشت با احسان



چشمانی نافذ و امین اواخر با مرهای بلند و نقره نام افشانش لذتی داشت دیدنش. اخوان در افکار و عقاید اجتماعی محکم و ثابت و در رفتار و معاشرت با همدمان و یاران بی ریا و صریح بود. در وطن دوستی و دل بستگی به رجال و وطن خواه و خدمتگزار سر مشق به شمار می آمد. زادگاه خود را با علاقه ای گرم و نب آلود دوست داشت و گرامی می شمرد. و حکومت هاب شیوه ای زشت و همپسنگی خود به جرم این عشق و علاقه باوی ظالمانه رفتار کردند، اما او مردانه مقاومت کرد. ایستاد و سر تسلیم بر آستان هیچ شخص و مقامی و قدرتی نرو نیابورد.<sup>۴۸</sup>

اخوان در تمامی زندگی هیچ گاه برای دنیا سفارش شعر قبول نکرد و در کمال وارستگی و آزادگی و سرفرازی با مشقت و تنگدستی زیست. زندگی او بی تجمل، پارسایانه و ساده بود. وسعت مشرب رومی و وجودی اخوان چنان بود که دوستان زیادی از نوگرا و سنتی، نسل جدید و قدیم داشت. دوستی با عقاید و مشارک گوناگون و ویژگی اخوان بود. خود در مؤخره ای در غشون امی گویند:

«این مناسبات، محبت ما و سپاس ما به هیچ وجه من الوجوه کمترین ربطی به طرز تفکر و معتقدات سیاسی و عقاید اجتماعی ما ندارد. در غشون، مؤخره، مهمان نواز و دست و دل باز بود. هیچ گاه منزلش از مستأفان شعرش و دوستان قدیم و جدید خالی نمی شد این گشاده دستی های نوازش های اخوان دوست شاعرش عماد را سخت به تعجب انداخته بود:

«اخوان سال های آخر آرام تر، نرم تر، متحمل تر در یک کلمه می شود گمت پخته تر شده بود.»<sup>۴۹</sup>

پرمهر و حق شناس بود. به دوستان و خصوصاً به هم شهریان خود عتابی خاص داشت.

شعر اخوان را بنابر مجموعه های او می توان به سه دوره تقسیم کرد: دوره نخست چاپ اوگین مجموعه اش به نام ارغنون است. این دوره نخستین گام های او در راه شعر گفتن است. زبان شعری او همان زبان سنتی خراسانی است که سخت مورد توجه سنت گرایان واقع می شود و امید ظهور شاعری بزرگ را می دهد.

او در این مجموعه شاعری کاملاً قدمایی و به تعبیر نیما از «ادبیان ریش و سبیل دار» است.

دوره ی دوم شعرش از سال ۱۳۳۱ با چاپ زمستان آغاز و با ۱۴ این اوستا ادامه می یابد. در این دوره به شعر نو و پیروی از نیماروی می آورد.

«زمستان» او نقطه ی عطف شعر اوست. «زمستان» حادثه ای در جامعه ی ادبی آن روزگار بود. هم وضع اجتماعی را به روشنی نشان می داد و هم وصفی زیبا و کم نظیر از زمستان، و هم کمال سبک نیما در آن کاملاً هویدا بود. بی دلیل نبود که برخی منتقدان از آن به سرود ملی تعبیر کردند که زمره ی زبان مردم بود. «زمستان» از جوهر شعری و لطف مضمون و جمال اسلوب برخوردار است و شعری است گیرا و دلکش... و از آثار نغز و ماندگار ادبیات معاصر است. «دوره ی سوم شعری اخوان را می توان از سال ۱۳۵۰ به بعد دانست که با گرایش به شعر سنتی و طنز در کلام و درون گرایی بیشتری مشهود است. در یک نگاه کلی شعر اخوان به شیوه ی خراسانی نو است. سبکی که پیش از وی بهار در این زمینه تلاش هایی کرد. وی به گذشته ی خود تلاش کرده است «صیان بُری از خراسان به مار نذران برود. از خراسان دیروز به مار نذران امروز» در یک کلام اخوان تعالی بخش شعر نیما و ادامه و تکامل راه نیما است. کار اصلی اخوان پیوند شعر دیروز به شعر امروز است چنان که خود می گوید: «می گویشم که بتوانم اعصاب و رگ های سالم و درست زبانی پاکیزه و متداول را، که همه ی نار و بود زنده و استخوان بندی استوارش از روزگار ان گذشته است، به خون و احساس و نپش امروز پیوند بزنم...»<sup>۵۰</sup>

اخوان با تکیه بر سنت ها و مطالعه ی عمیق شعر کهن اوگین اثرش را عرضه کرد. حتی اگر موقعیت اخوان را در شعر نو و تأثیرش را در روند تکامل سبک نیمای یک سو نفیم باز با همان آثار کلاسیک او اعم از قصید، و غزل از شاعران بزرگ این حوزه هیچ کم ندارد. مثلاً این غزل وی از ارغنون:

برده دل از کف من آن خط و خالی که تو راست  
بارک الله بدین طرفه جمالی که تو راست  
دلی از سنگ مگر باشد و در من نبود  
که فرییش ندهد ضحک و دلالی که تو راست  
دبدم آن روی فریخته و آن ابروی طاق  
متعیر شدم از بتر و هلالی که تو راست  
انبیا فخر به معجز نفر و شند امید  
گر ببینند چنین سحر جلالی که تو راست<sup>۵۱</sup>

هم چنین بخوانید قصاید خطبه ی اردیبهشت، عصبیان، آمد نسیم صبا و... که شاهد این مدعاست. برای شناخت بیشتر و دقیق تر شعر اخوان بهتر است ویژگی های شعری را در سه حوزه ی زبانی، ادبی و فکری بررسی و تحلیل کنیم:

اخوان خود زبان شعرش را چنین معرفی می کند: «من اگر هیچ کار دیگر نکنم به شعر سلیم و زنده و پیشرو امروز یک زبان سالم فارسی بومی و اسلوب بیان ایرانی آزاد از فید و دارای عناصر دقت و قوت با امکانات وسیع گذشته و حال، پیش نهاد کرده ام بانک و نوکی نمونه ها در همان زبان و با همان بیان و بایک شیوه ی توجه به مسائل اجتماعی و انسانی.»<sup>۵۲</sup>

زبانی که اخوان برگزید زبان شعر مکتب خراسانی و کوشش برای احیای زبان شعر قرن چهارم و پنجم بود. بر این معتقد است زبان اخوان از سه منبع اساسی بهره گرفته است: مکتب خراسانی، شعر ایرج و زبان نیما یعنی با استفاده از ترکیب سازی زبانی مکتب خراسانی و طریقه ی استفاده ایرج از زبان عامیانه به سوی زبان شعری و حتی قالب نیمای آمد<sup>۵۳</sup> شاعر همواره سعی می کند از عوامل آشنایی زبانی جهت جلب توجه و برجسته سازی بهره گیرد. بهره گیری از واژگان و ترکیبات غریب و غیر مشهور که در زبان محاوره و رسمی کاربرد ندارد، تأثیر القایی به سزایی دارد. اخوان برای این منظور از دو امکان، بهره گیری مفید و مؤثر و شایسته می کند یکی استفاده از زبان کهن با اصطلاحاً باستان گرایی (Archaism) و به تعبیری «ادامه ی حیات زبان گذشته در خلال زبان اکنون» در دو سطح واژگانی و نحوی، دیگر استفاده از زبان عامیانه ی امروز.

اخوان در دو سطح واژگانی و نحوی به برجسته سازی زبان شعری خود دست می یازد. بررسی این دست واژگان تنها در مجموعه ی زمستان وی گویای این مطلب است: «اخوان در این مجموعه از ۱۱۳ واژه ی غیر معمول چون ابلاغ، ابج، چکچاک، چخیدن، دیولاخ، روفتن، سفابن، سوط، سبارش، فتراک، کلیک، تنیط، باوه و... استفاده کرده است. در بررسی باستان گرایی در حوزه ی نحوی تنها در مجموعه ی «زمستان» وی این موارد به چشم می خورد: تقدّم صفت بر موصوف ۲۱ مورد نظیر مهگون فضا،



دل نشین آواز مسموم شهر، کهنه خاطرات؛ آوردن ضمیر متصل به همراه فعل ۲۰ مورد نظیر: تاجه آیدش بر سر آوردن پیش وند بر سر افعال ۲۸ مورد نظیر فرو روخت، فرو خشکید، بر کندو... استفاده از شکل قدیم ماضی نقلی مثل نهادستند، آمدستند. جابه جایی از کان جمله ۲۵ مورد نظیر: نگه جز پیش بار ا دید نتواند، استفاده از اندر به جای در ۱۳ مورد نظیر نهانی دستش اندر دست مرگ است. البته استفاده از باستان گرایی جز عامل برجسته سازی زبان و توجه اخوان به این امر ریشه در تعلق خاطر شدید وی به ایران باستان دارد که یک عامل زنده کردن آن یاد و خاطره ی بهره گیری و زنده سازی واژگان آن است. عامل دیگری که در زمان اخوان در کمال هنرمندی با عامل باستان گرایی پیوسته خورده و باعث برجسته سازی زبان او شده، بهره گیری از زبان و نحو گفتار عادی مردم است. اخوان خود در این باره می گوید: «می توانیم اگر لازم باشد نه تنها از واژه ها و تعبیرات و اسفوب های جان دار سالم امروزین بلکه از پاره ای لغات بی معنا و نوانای عامیانه و محلی و اگر اقتضای حاجتی باشد و ایجاب ضرورتی؛ از زه آوردهای نجیب فرنگان نیز مدد بگیریم.»<sup>۱۴</sup>

کاری که اخوان در این زمینه انجام داد نظیر بهره گیری ابرج میرزا و شهریار از زبان مردم است. مثلاً در خوان هشتم تعابیری چون دود و دم، دمش گرم، بادم آمد، می طفلک، کُلی (آدمک کُلی عربی کرده) گویای این مطلب است. اخوان این گونه نشان می دهد که از تمامی امکانات زبانی در جهت قوت شعری بهره می گیرد. او نشان می دهد که موهب نحوه بهره گیری و قدرت شاعر است که می تواند تعیین کننده باشد. یکی دیگر از ویژگی های زبانی اخوان آفرینش ترکیب های تازه نظیر گر مگاسینه، لولی وش، تابوت سیز ظلمت، به نوب مرگ اندود، اسکلت های بلور آجین، نرسای پیر پیرهن چرکین و سنگ نیباخورده است که تنها از شعر زمستان اخوان انتخاب شده است.

از ویژگی های ربانی شعر نو و خصوصاً اخوان دخالت در دستور زبان و برهم زدن هنجارهای زبانی است و این امری طبیعی است زیرا شعر فرآیند است و فراتر از مرز زبان حرکت می کند. در شعر سستی و خصوصاً غزلیات مولانا نمونه هایی از این حرکت فراتر از خط زمان آشنا هستیم اما شاعر امروز از این طریق می خواهد زیادت را بر حست سازد نمونه هایی از این پدیده

در شعر اخوان گویا است:

سرد سکوت خود را بر ما تپم  
آبیاری می کنم «اندر هزاره» خاطر خود را، مانده  
سیرات از نیاکانم مرا این روزگار آلود...



اخوان واژگان و ارزش و جایگاه و کاربرد آن ها را به خوبی می شناسد. با همان وسواس شاعران خراسانی هر واژه را با دقت در جای خود می نشاند. شاید کمتر شاعر معاصر این چنین با ظرافت بیابیم که کلمات را مثل زرگری ماهر انتخاب و جایگزین سازی می کند. در حوزه ی ادبی اخوان می کوشد از تمامی امکانات بهره ی مناسب بگیرد. بیان اخوان شکلی روایی دارد. او خود در این باره معتقد است: «من روایت را به حد شعر اوج داده ام اما شعر را به حد روایت تنگ نداده ام»<sup>۱۵</sup> برخی اشعار اخوان یک قصه ی منظوم و بازسازی یک اسطوره یا مثل است. مانند قصه ی شهر سنگستان، خوان هشتم، کتبه و... این روایت ها گاه رنگی حماسی به خود می گیرند از ویژگی های شعر روایی توصیف و تصویر گیری و فضا سازی های مناسب گاه به تفصیل و گاه به اطناب است که اخوان استاد آن به شمار می رود. در خوان هشتم در وصف نقتال می خوانیم:

مرد سفال آن صدایش گرم، نایش گرم / آن سکوتش ساکت و گیسرا / و دمش چو نان حدیث  
آشنایش گرم / آن برافشاده هزاران جاودانه موج / ایام وزیر و حصبض و اوج...

شعر زمستان اخوان تپلوی زنده و جان دار و وصفی کوتاه و گویا و تغزلی از فصل زمستان است. ساختمان این شعر و سایر توصیفات اخوان در عین تازگی، هم آهنگ و یک پارچه است. بند پایانی شعر زمستان چنین است:

سلامت را نعی حواهند پامسخ گفت /  
هواد لگیر، درها بسته، سرها در گریان دست ها  
پنهان / نفس ها ابر، دل ها خسته و عمیق / درختان  
اسکلت های بلور آجین / زمین دا مرده /  
سقف آسمان کوتاه / غبار آلوده مهر و ماء / زمستان  
است.

باع بی برگی نمونه ای دیگر از وصف های زیبای اخوان در باره ی پاییز است، وصف او از پاییز در این شعر و در اشعار دیگر از نوع وحدت توصیف گر با صحنه ی توصیف است که این شیوه به شاعر امکان می دهد که بتواند احساس خود را به خوبی به خواننده اش القا و منتقل کند



اخوان برای وصف های خود از تخیلی آزاد بهره می برد تخیلی که از قید قراردادهای سستی، بیرون است. صور خیال کاربردی وسیع و خاص در شعر اخوان می یابد:

تشبیهات اخوان بسیج و حسی و اغلب محسوس به معقول با وجه سه عفتی است: گرچه بیرون تیره بود و مرد هم چون ترس / قهوه خانه گرم و روشن سود هم چون شرم / ادوات تشبیه حذف می شود و این گونه به منظور شعری نزدیک تر می شود و تشبیه بلع تر و رسانتر می گردد «غرفه های خاطر پر چشمک نور و نوازش ها»

صفت اغلب جای موصوف می نشیند تا باعث تشخیص زبان گردد:

«آن عماد تکبه و امید ابران شهر / شیر مرد عرصه ی ناوردهای سول / آن زیر دست دلاور پیر شیر افکن...» (خوان هشتم)

اخوان با درک درست انواع موسیقی به خوبی توانسته است از آن بهره بگیرد. اخوان با شناخت دقیق وزن ها و کارکرد آن ها توانسته است به شکلی مطلوب از وزن های متنوع معروف و گاه مهجور فارسی و عربی بهره گیرد. حتی خود در زمینه ی وزن شعر فارسی پژوهش هایی هم دارد. در مورد وزن معتقد است: «وزن به شعر حالت تری و ترانگی، حالت ترم و نغنی می دهد و حالت روانی و روانگی و... و بیوسنگی و فرم می دهد، هماهنگی و تعاملی خدشه ناپذیر، و من معتقدم که شعر را نباید از این موهبت دشواری زیبا، یارینایی دشوار محروم و بیاد، و رهنه کرد...»<sup>۱۶</sup> اخوان اوزان تازه ای خارج از اوزان خلیل بن احمد به شعر اضافه کرد مثل غزل شماره ی ۳<sup>۱۷</sup>

قافیه و کاربرد مناسب و متناسب آن در شعر اخوان جایگاه ویژه ای دارد. جز قافیه ی کناری از قافیه درونی نیز بهره می گیرد. در حوزه ی موسیقی داخلی شاعر از سمفونی حاصل از نغمه ی حروف و حسن ترکیب کلمات، مصراع بندی ها، وقف ها و سکون ها، تکیه بر برخی اجزای کلام و به جان نماندن قافیه ها در هر مورد به تناسب مقام، آهنگی مناسب به سحر خود می بخشد. ذوق او در نه کارگیری آرایش های لفظی و معنوی کلمات در خور تحسین است

صاحت - که از ویژگی های شاعران خراسانی است - در شعر اخوان چشمگیر است. عواملی چون نغمه های لفظی و معنوی، تناظر حروف و کلمات، ضعف تألیف در شعر او مشاهده نمی شود

و از این حیث شعر او سخته و پخته و سنجیده و نوام با وسواس است. اورسای و شیوایی زایر هر عامل دیگری ترجیح می‌دهد. گرچه شعر نیماایی می‌گوید اما همان شکوه و هیمنه‌ی قصاید استادان بزرگ خراسان در شعر طین انداز است.

به یقین ذکر نمونه برای هر یک از موضوعات بالا در این مقاله ممکن نیست اما با نگاهی به تنها یک شعر از یک مجموعه، این سواصل را می‌توان به خوبی یافت. بیان اخوان گاه رنگ طنز به خود می‌گیرد، طنز اخوان طنز تلخ آگاه‌کننده و مستعهد است از نوع تأمل برانگیزاننده، و حافظانه اش: در شعر جوان هشتم و آدمک می‌خوانیم:

آه از سر آرایش عرق می‌ریزد / پس که هو گفته ست و حق کرده است / حوله حاضر کس نچاید، می / آدمک کلی عرق کرده ست ...

این طنز در گفتار و مقالات او نیز به خوبی دیده می‌شود. سخنانش را به طنز و جد درمی‌آمیزد و عرضه می‌دارد که هم تأثیر خوبی داشته باشد و هم ملال آور نباشد. در حوزه‌ی طنزپردازان کتاب محققانه‌ی نقیضه و نقیضه پردازان نمونه‌ی توجه او به طنز و طنزپردازان و حتی مباحث نظری آن است.

این طنز در آثار مربوط به دوره‌ی سوّم شعر و شاعری اخوان چشم گیرتر است. برخی از روی داده‌های زمانه به صورت طنزآمیز در شعر امید مجسم می‌شود. اغلب شاعر حرف‌های خود را با بیانی طنزآلود و دوبله عنوان می‌کند.

از دیگر ویژگی‌های بیانی و ادبی شعر اخوان آن است که آغاز اغلب اشعار او با به عبارتی حسن مطلع‌ها و براعت‌ها یک باره و سؤال برانگیز و بی‌مقدمات معمول است. نگاهی گذرا به چند شعر اخوان گویا است:

آنگاه پس از نلر: اما نمی‌دانی چه شب‌هایی سحر کردم!

خوان هشتم: یادم آمد هان / دانشتم می‌گفتم آن شب نیز / اسورت ...

زمستان: سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت. / سرها در گریبان است.

ایجاز در بیان از پایه‌های شعر اخوان و رمز ماندگاری آن است. اخوان می‌کوشد هیچ عنصر زائدی در کلامش نباشد؛ با کم‌ترین کلمات مضامین والا را بر ذهن ما می‌نشانند. به این بخش از منظومه‌ی طلوع او دقت کنید.

پنجره باز است / و آسمان در چارچوب دیدگاه پیدا / مثل دریا ژرف / آب هایش ناز و خواب مخمل

آبی / رفته تا زرفاش / باره‌هایی ابر هم چون پلنگان برف / امن نگاهم ماهی خون گرم و می آرام این دریا.

هر عبارت این شعر یک معنی تمام شده است. البته این ایجاز نباید به عرف ریزی احساس و اندیشه و تخیل دارد<sup>۳۳</sup> و علت اصلی آن تسلط بر زبان، طبع روان، نگاه ژرف، عمق روح و در یک کلام ایجاز اخوان حاصل تمام ویژگی‌های شعر اخوان است و این کار هر شاعری نیست. صداقت و صمیمیت در بیان از ویژگی‌های دیگر شعر اخوان است. صداقت در بیان و واقعیت‌های اجتماعی، وفاداری به تفکر، لحن عاطفی کلام، به کارگیری زبان و فرهنگ مردم و ... از عوامل این صمیمیت شعری است. کافی است شعر قاصدک او را از همین منظر نگاه کنیم:

قاصدک! هان چه خیر آوردی / از کجا وز که خیر آوردی / خوش خبر باشی اما آما / گرد بام و در سن / پس شعر می‌گردد / انتظار خبری نیست مرا / نه زیاری نه زدیار و دیاری - بیاری / برو آن جا که آن جا که بود چشمی و گوش با کس، برو آن جا که تو را منتظرند / قاصدک! در دل من همه کورند و کورند!

اما از لحاظ فکری و فرهنگی اخوان، هم دانش شعری را به کمال داشت و هم پیش شعر را و طرفه آن که این دو را چنان محکم به هم گره زده بود که وی را شاعری جاودان در عرصه‌ی ادب گران سنگ فارسی ساخت. شعر او بستری برای طرح مسائل اجتماعی و سیاسی عصر او است.

اخوان نیز مثل تیما بایره گیری از نمادها می‌کوشد و وضع روشنی از عصر و زمانه اش ترسیم کند. اغلب محتوای اشعار اخوان را هنگام رمزگشایی نمادهاش موضوعاتی چون ناخرسندی از اوضاع سیاسی، نقضای تنگ و بسته و خاموش، نبودن آزادی قلم و بیان، نابودی آرمان‌ها، پراکندگی باران، بی‌وفایی‌ها و بی‌مان‌شکنی‌ها، در خود فرو رفتن انسان‌ها و عدم توجه به محیط اطراف، یأس و ناامیدی از بهبودی اوضاع و ... تشکیل می‌دهد. اخوان خود را راوی قصه‌ی غصه‌های مردم می‌داند. شعر او شعر زندگی است و محرک شاعری او زندگی است؛ زندگی مردم با تمام ابعاد آن؛ دردها، رنج‌ها و ... گاه نیز به درون روی آورده و سکوت اختیار می‌کند.

نه سکوتی ساکت؛ سکوتی نوام با فریاد و اعتراض. اخوان برای آن که بتواند از مسائل

سیاسی و اجتماعی سخن بگوید به نمادپردازی و اشارات روی می‌آورد. خود در این باره می‌گوید: «زمانه، ما را وادار می‌کند که گاه، از صراحت دور باشیم و به قول ایشان به رمز و سمبل پردازیم»<sup>۳۴</sup> اشارات و رمزهای او خالی از ابهام است، تفسیر برادر نیست، هر کس آن را درمی‌یابد، او به گفته‌ی خودش «نمی‌خواهد در ابهام و ابهام و فراز و فرود جنگلی تاریک و نئو، گم شود»

شعر اخوان دایرةالمعارفی از نام‌ها، اشارات، اساطیر، افسانه‌ها و ... است. این نکته بیانشگر وسعت اطلاعات و مطالعات و قدرت شاعری او در به کارگیری آن‌هاست. او شیفته و دوستدار اسطوره‌ها و حماسه‌های ایران بود. اخوان شاعری است که فراسوی تاریخ ایستاده و همین فراسویی زبان تاریخی و محتوای فکری شعرش را سمت و سو می‌دهد یعنی دو عامل اصلی شناخت شعر اخوان.

ایران را دیوانه وار دوست می‌داشت. تمام عشق او به ایران و ارزش‌های فرهنگی آن بود چنان که ایران به عنوان یکی از مضامین اصلی شعر اخوان درآمد. در واقع یکی از درجه‌های شناخت اخوان در این نکته نهفته است. او عاشق وطن است؛ یک دلیل بزرگی اش همین عشق بزرگ است:

زیبوج جهان، صبح اگر دوست دارم / تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم / تو را ای کهن پیر حاوید برتا / تو را دوست دارم اگر دوست دارم / تو را ای گران مایه دهر به ایران / تو را ای گرامی گهر، دوست دارم ...

از این دوست که شاید در روزگار ما کمتر شاعری را بیابیم که از نشانی‌های بومی و ملی به اندازه‌ی او بهره گرفته باشد. اخوان یک‌تنه بر اثر آشنایی فوق‌العاده اش به مسائل فکری و فرهنگی ایران ضعف شاعران هم عصر خود را در این زمینه جبران کرد. آنچه برای اخوان در شعر مطرح بود فکر و محتوا بود نه قالب و فرم هیچ حشو و زوائدی در شعر او نمی‌بینم مصراع مصراع شعر اخوان حرف است و سخن و پیام

یکی از زمینه‌های فکری و محتوایی شعر اخوان، اندوه و غم زندگی در عمق شعرش بود. روح خسته و مأیوس او را به خوبی می‌توان از هر قطعه شعر او دریافت. شعر او را شعر شکست خوانده‌اند

همین از غم نه تنها چشم خون بالای من گردید که همچون نخل باران خورده سرنا پای من گردید





نه چون شمع که سبب گریه ولی آرام گیرد روز  
که چشم شب به روز و روز بر شب های من گریه  
مگر ابر بهار اشب غمی چون من به دل دارد  
که می خواهد بدین سان ناسحر هبای من گریه

شاید این اندوه و افسردگی که جای جای  
رد بایش را در شعر امید می ببینم حاصل آن  
خشم های فرو خورده و آرزوهای واپس زده باشد.  
امانه، این نوید از امیدهای دروغین گسسته است  
نه از هرگونه امیدی. او با اشعارش نشان داد که  
پیغمبر باس نیست. او معتقد است هنوز ای  
دوست صد فرسنگ باقیست/ از این بیراهه تا شهر  
بهاران/ او از فلسفه گریزان است و اگر به فلسفه ای  
هم اعتقاد دارد آمیزشی از دین مزدک و زردشت  
است که خود از آن به «مردشت» یاد می کند. این  
مردشت او ترکیبی از معنویت، دادگری و عشق  
به وطن است.

یک ویژگی فکری و فرهنگی شعر و شخصیت  
اخوان این بود که کمتر گرفتار عارضه ی  
رویشکرانه ی عصر جدید شده بود. یک عارضه ی  
رویشکرانی، گریز و پرهیز از سنت ها بود که اخوان  
اتفاقاً روی کردی نو تازه به سنت های ادبی و فکری  
و فرهنگی و حتی زبانی داشت حتی در نثرسین  
اشعارش سنت ها جای خالی خود را دارند.

«اخوان هرگز داعیه ی شریعت مداری و  
شریعت پناهی نداشته است. اما درد دین و  
دغدغه ی دینی داشته است. آن هم نه در آستانه ی پیری  
و شکستگی که تصور شود از فشارهای روحی  
با احساس بی اعتباری عمر و نزدیک شدن سنیه ی  
همزاد آدمی - مرگ - روبه خدا آورده باشد»<sup>۱۱</sup>  
نمونه های آن را می توان قصیده ی بلندبالای وی  
در مدح امام رضا(ع) به مطلع «شب چون گشود  
زلف چلیپا را»<sup>۱۲</sup> و سروده های نماز<sup>۱۳</sup> (سروده های  
سال ۱۳۳۹) دانست.

به اعتقاد دکتر شفیعی کدکنی نقطه ی  
مرکزی خلافت اخوان و علت اصلی  
عظمت وی تناقضی بود که در وجود او  
دیده می شد. «او همواره گرفتار نوعی  
تناقض بود. عشق و نفرت باحسب و بغض او  
به باغ بی برگی - که رمزی از ایران معاصر است -  
انگیزه ی زیباترین خلافت های شعری او است»<sup>۱۴</sup>  
برای مثال به شعر باغ بی برگی می توان اشاره کرد:  
باغ بی برگی که می گوید که زیبا نیست/  
خنده اش خونی ست اشک آمیز/ جاودان بر اسب  
یال افشان زردش می چمد در آن/ پادشاه فصل ها

بایز.

و باز در شعر نماز او می خوانیم:

مستم و دانم که حسنم من / ای همه صنی ز تو  
آبا تو هم حسنی؟

که در یک آن به نسبی و انبساط یک چیز  
می پردازد. حتی اشاره به مزدشت نیز ناشی از همین  
شکل گیری تناقض است. اجتماع مزدک و  
زردشت اجتماع تقیض است که او آن ها را آشتی  
می دهد. نوع دیگری از این اجتماع تقیضی را  
در نثر آواز اخوان می توان یافت. او قصاید و  
اشعار حماسی و باصلاحت خود را در کنار اشعار  
نرم و عاشقانه اش، شیرین و شگرف قرار داده است  
مثلاً این ترانه اش و با شعر در بجه را با آخر شاهنامه  
مقایسه کنید، وانی به مقصود است:

سر کوه بلند آمد حسین

بهاران بود دنیا سبز و خرم

در آن لحظه که بوسیدم لبش را

نسیم و لاله رقصیدند با هم

سه کارگیری وازگان فاخر و از نوع  
خراسانی اش در کلمات عامینه نوع دیگر این  
اجتماع است. اخوان جز شعر در حوزه های  
نقد ادبی و داستان نویسی نیز دینی داشت و آثار او  
در این زمینه گواه خوبی است. نثر او نیز چون  
شعرش حال و هوای خاصی دارد و از شعرش هیچ  
کم ندارد. شاید در بخش شعری اخوان باعث شد  
که نثر او در سایه مانده و محققان و نقادان کمتر از  
آن یاد کنند.

نثر وی زیبا و طنز گونه است. از جمله نمونه ی  
نثرهای او اخوانیات و نامه های او به دوستان و  
اطرافیان است که نثرنگی و ابتذال و نثرآوری  
برخوردار است.

مقاله اش ضمن گرمی بیان و صمیمیت نه آن  
خشکی پژوهش ها را دارد و نه خالی از  
جست و جوگری است. آخرین در مقالات و  
نقد هایش مثل یک گوهر شناس ماهر، با انشرف  
و آگاهی از منابع و به مدد عمق مطالعاتش  
یکی یکی نظرات را محکم می زند؛ بیشتر  
نکته می گوید تا آن که صفحه پر کند

کشر و گیرایی مقالات و نوشته ها  
و مؤخره هایش اغلب به مدد طنز و طعنه است  
نوشته های او است. یک مقاله ی ادبی اش  
به اندازه ی یک زمان با نقل یک حافظه پرکشش  
است و آن کاش همه ی تحقیقات ادبی این گونه  
پر جانده و جواندنی و استه محققانه و سرشار از  
اشارات و نکات بودند.

## یادداشت ها

(۱) در نگارش این مقاله از منابع زیر بهره گرفتیم:

- اخوان ثالث، م. امید، ارغنون، مروارید، ۱۳۳۰

- زمستان، مروارید، ۱۳۳۵

- آخر شاهنامه، مروارید، ۱۳۳۸

- او این اوستا، مروارید، ۱۳۳۵

- بایز نوزدان، مروارید، ۱۳۳۸

- بدعت های بدایع نیما یوشیج، ۱۳۵۷

- نقیضه و نقیضه سرایان، ۱۳۶۱

- در حرم سایه های سبز (مقالات)،

- صدای حیرت بیدار (گفت و گوه ها) زیر نظر

مرتضی کاخی، زمستان، ۱۳۷۱

براهن، اوصاف، طلا دوس، کتاب رحمان، ۱۳۵۸

دستب، عبدالعلی، نگامی به مهدی اخوان ثالث،

انتشارات مروارید، ۱۳۷۲

حقوقی، محمد، ادبیات امروز ایران، نظریه، ج ۲،

۱۳۷۷

- شعر از آغاز تا امروز، کتاب های جیبی، ج اول، ۱۳۵۱

شعبی کدکنی، محمدرضا، ادوار شعر فارسی،

انتشارات نوب، ۱۳۵۹

کاخی، مرتضی، باغ بی برگی (یادنامه ی اخوان)، نشر

ناشران، ۱۳۷۰

محمدی، حسینی، از بهار تا شهریار، ج سوم،

انتشارات ارغنون، ۱۳۷۵

ملاحی آذینی، محمد حسن، قضای عمیق غربت،

مجله ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی، زمستان ۱۳۷۶،

شماره ۱۵، ص ۱۹

نوری علا، اسماعیل، صورت اسباب در شعر امروز -

انتشارات باغداد

یاحقی، محمدرضا، چون سوری نشسته، انتشارات

حلمی.

یوسفی، علامحسین، چشمه ی روشن، انتشارات

علمی، چاپ پنجم، ۱۳۷۳

(۲) باللهام از مصاحبه ی اخوان با رادیو BBC در سال

۱۳۶۹، صدای حیرت بیدار، ص ۴۷۲

(۳) باغ بی برگی ص ۸۲۱

(۴) صدای حیرت بیدار ص ۲۷۲

(۵) النجری شیرازی، ابوالقاسم، باغ بی برگی ص ۱۱۷

(۶) خراسانی، سعادت، باغ بی برگی ص ۱۱۶

(۷) بیضی، غلامحسین، چشمه ی روشن ص ۷۴۰

(۸) زمستان، ص ۹

(۹) صدای حیرت بیدار ص ۸۰

(۱۰) ارغنون ص ۲۵

(۱۱) مؤخره ی ارغنون

(۱۱) برهنه، رضا، طلا دوس، ج ۲

(۱۲) به نقل از از بهار تا شهریار، ص ۵۸۵

(۱۳) صدای حیرت بیدار، ص ۱۱۱-۱۰۶

(۱۴) همان ص ۱۴

(۱۶) در باره ی تفصیل این موضوع، کجسعت ها و

بدایع، حرم سایه های سبز

(۱۷) عدنانی، فرزین، باغ بی برگی ص ۱۸۲

(۱۸) دستب، عبدالعلی، نگامی به اخوان ص ۱۲

(۱۹) حرمشاهی، بهاء الدین، باغ بی برگی ص ۲۲۱

(۲۰) نورانی کهن، بوم و پر دوست دارم، ص ۳۳۵

(۲۱) او این اوستا ص ۷۶

(۲۲) شفیعی کدکنی، محمدرضا، باغ بی برگی ص ۲۷۱



## پیش در آمد:

در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز  
هر کسی بر حسب فکر، گمانی دارد

حافظ

حصول تمام افکار و عقاید یک فرزانه و کشف دنیای آموزش، فدوی غیر ممکن می نماید و هر کسی در هر گستره فکری و ذوقی به ظن و مذاق خود با فرزندانگاران یار می شود و چه بسیار اندیشه هایی که از ذهن این بزرگان بر صفحه ی دیدگان ما نقش بسته و هنوز معماگونه باقی مانده اند و با وجود تقلد برای ذوق های ما روزنه ی کشفی هویدا نگشته است:

دو صد دانا در این محفل سخن گفت  
سخن نازک تر از برگ سمن گفت  
ولی با من بگو آن دیده ور کبت  
که خاری دید و احوال چمن گفت؟

این مجموعه در دویخش تنظیم شده است:

بخش نخستین، درآمدی بر اقبال شناسی، شمایی کلی از اندیشه ی علامه اقبال لاهوری را نشان می دهد. مقاله ی دوم، طرفه ای شتابناک بر طرح خودی اقبال، سیر اندیشه ی علامه را در دو مثنوی ارزشمند «اسرار خودی» و «رموز بی خودی» بررسی می کند.

## بخش اول:

### درآمدی بر اقبال شناسی

ای بسا شاعر که بعد از مرگ زاده چشم خود بر بست و چشم ما گشاید در این مقال سعی بر این است که افق هایی از جهان اندیشه ی علامه شیخ محمد اقبال لاهوری (۱۸۷۷-۱۹۳۸) شاعر و متفکر پرآوازه ی معاصر را بشناسیم. خوردشیدی که پرنوهای درخشان فکری اش در مغرب زمین تضحی گرفت و در شرق ساطع شد. بزرگ مردی از جرگه ی عرفان و اندیشه که مسیحای درونش احباگر «خودی» در حال احتضار انسان معاصر بود، چاروشی که ظنن تفکرش، بانگ درای کاروان غبار آلود مشرق زمین است.

نمره زد عشق که خونین جگری پیدا شد  
حسن لوریزد که صاحب نظری پیدا شد  
فطرت آشفته که از خاک جهان مجبور  
خودگری، خودنگری، خودشکنی پیدا شد  
درک جامع اندیشه ی اقبال لاهوری، پژوهش مزید و گذشت زمان را می طلبد و امر واقع این که اندیشمندان سترگی همچون اقبال لاهوری حجم بزرگی از خط زمان را تحریر کرده اند. اقبال از نخبگان معاصر ماست ولی خود او به عدم توفیق عصرش برای درک جامع اندیشه اش واقف بوده است و به همین دلیل است که او خود را «شاعر فردا» نامیده است:

نغمه ام، از زخمه بی پروانم  
من نوای شاعر فردانم  
عصر من داننده ی اسرار نیست  
یوسف من بهر این بازار نیست

### الف) شاعر متفکر:

سنگ شو آینه ی اندیشه را  
بر سر بازار شکن شیشه را  
اقبال در آینه ی اندیشه ها، همچون مشوری است که ابعاد متعددی را در بطن خود جمع کرده است. او شاعری است موفق با

شعری به سرشاری یک احساس، همراه با تصویری متنقن از اندیشه؛ با این که شعر اقبال از آبشخور مکتب قدیم

بیرون آمده، ولی درون مایه ای از تفکر معاصر را آینه است. او شاعر مطلق نیست، اقبال چموش احساس را به لگام اندیشه رام می کند و همین موجب پویایی و زاینده گی شعر او است و وی را از جرگه ی شاعران افسانه سرا و وهم پرواز بیرون آورده و از او یک سراینده ی واقع بین و نکته یاب ساخته است:

شاعری زین مثنوی مقصود نیست  
بت پرستی، بت گری مقصود نیست

\*\*\*

نپنداری که من بی باده مستم  
مثال شاعران افسانه بنم  
نیبندی خیر از آن مرد فرو دست  
که بر من تهمت شعر و سخن بت  
به کوی دلبران کاری ندارم  
دل زاری، غم یاری ندارم

## اقبال لاهوری

به نظر می رسد اقبال در اشعار خود از نظر کمی و کیفیت القای معانی نسبت به سایر آثارش، توفیق اقبزون نری دارد. او، این موفقیت را مدیون استعانت از لوازم شعری است.

امروز، شخصیت شعری اقبال جلوه ی بیشتری دارد؛ بنابراین ما او را بیشتر شاعر می شناسیم تا فیلسوف و همین توفیق دو جانبه در شعر و چالش های فکری باعث شده که او را در رده بندی «ذوق و اندیشه» گروهی، «شاعر متفکر» و برخی «متفکر شاعر» بنامند.

چشم اهل ذوق را مردم شوم  
چون صدا در گوش عالم گم شوم  
قیمت جنس سخن بالا کنم  
آب چشم خویش در کالا کنم  
اقبال در عرصه ی شعر، شاعری دوزبانه



اقبال به تقویم عشق، اشراق و درون بینی را از لوازم ضروری سفر تکاملی و از اسباب قوام «خودی» انسان می‌داند. او حافظ وار، اطمینان دارد که تابع صرف عقل بودن آدمی را مخیر از الذهر می‌سازد.

عشق سوهان زدمرا، آدم شدم  
عالم کیف و کم عالم شدم  
دقت در بینش فلسفی اقبال، مؤید این نکته است که او در این بُعد از شخصیت خود گرایش غیر قابل انکاری به مشرب اشراقیون دارد. او همواره شهیر اندیشه را با بال شهود قلبی اوج می‌دهد. اقبال ایمان و یقین را و امدار درون بینی و بصارت دل می‌داند و بدین سان انگشت تأکیدش بیشتر بر روی مقوله‌ی «عشق» است: «به جرأت می‌نوازم گفت «ذوق یقینی» اقبال بیشتر بر مدار درون بینی می‌چرخد تا عقل گرایی. او جاهل عشق را به غزالی و رازی عاقل ترجیح می‌دهد:

دو صد بو حاسم و رازی نیرزد  
به نادانی که چشمش راه بین است  
عشق راهنما و امام او در طی طریق است:  
من بنده‌ی آزادم، عشق است امام من  
عشق است امام من، عقل است غلام من  
ای عالم رنگ و بو، این صحبت ما تا چند  
مرگ است دوام تو، عشق است دوام من  
اقبال هیچ گاه اندیشه و اشراق را در تقابلی  
با یکدیگر نمی‌بیند، در نظر او این دو مقوله از یک ریشه جوانه می‌زنند، اقبال می‌نویسد:  
«هیچ دلیلی در دست نیست تا بنابر آن فرض  
کنیم که اندیشه و اشراق با درون بینی اصولاً  
معارض با یکدیگرند.»

تخریبی تاریخ عرفان اسلامی این است که در ملک عاشقان، سلطانی او آورده‌شان است و در این ملک است که:

حکیمان را سها کمتر نهادند  
به نادان جلوه‌ی مستانه دادند  
چه خوش بختی، چه خرم روز گاری

بسط‌های روحی است که به اعتبار اکسیر عشق تسکین می‌یابد:

می‌شود برده‌ی چشمم پر کاهی، گاهی  
دیده‌ام هر دو جهان را به نگاهی، گاهی  
وادی عشق بسی دور و دراز است ولی  
طی شود جاده‌ی صدساله به آبی، گاهی  
در ظلب کوش و مده دامن امید ز دست  
دولتی هست که یابی سر راهی، گاهی

نغمه‌ی من از جهان دیگر است  
این جرس را کاروان دیگتر است

باز بر خوانم ز فیض پیر روم  
دفتر عربت، امرار علوم  
موجم و در بحر او منزل کنم  
نادر تابنده‌ای حاصل کنم  
اقبال در سیر و سلوک، فقط به ادله‌ی  
عقلی و استنتاجات علی سنده نمی‌کند، او به  
هیچ وجه خود را در بند قواعد خشک فلسفی  
محسوس نمی‌سازد.

(فارسی و اردو) است و در هر دو مورد نیز رفیق  
توفیق.

او زبان فارسی را با وجود مابه‌های لفظی و بسط معانی، برای انعکاس معانی عالی و مقاصد فلسفی بیشتر می‌پسندد و در عین حال به عذوبت و شیرینی زبان مادری خویش مباحثات می‌کند:

هندیم از پارسی بیگانه‌ام  
ماه تو باشم، نهی پیمانه‌ام  
گرچه هندی در عذوبت شکر است  
طرز گفتار دری شیرین تر است  
فکر من از جلوه‌اش مسحور گشت  
خامه‌ی من شاخ نخل طور گشت  
پارسی از رفعت اندیشه‌ام  
در خورد با فطرت اندیشه‌ام

### ب) تفاهم عشق و عقل:

تراوشات عرفانی و معانی عقلی، شعر اقبال را مبتنی‌توری از مثنوی معنوی مولوی ساخته است. شعرا و مملو از قبض و

در سلطان به درویشی گشودند

عقلی که جهان سوزد یک جلوه‌ی بی‌پاکش از عشق بی‌اموزد آیین جهان تباہی عشق است که در جانت هر کیفیت انگیزد از ناب و تب رومی تا حیرت فارابی این حرف نشاط آور می‌گویم و می‌رقصم از عشق دل آساید با این همه بی‌تابی هر معنی بی‌چبیده در حرف نمی‌گنجد یک لحظه به دل در شو، شاید که نو دریایی اقبال در کند و کاو ذهنی برای تحکیم چهارچوب اندیشه‌ی خویشتن و در جهت مصون ماندن ذهنیات از خبط و خلط فکری از فلسفه بهره می‌برد. در عین حال او روح فلسفه‌ی یونان را در تقابل با اندیشه‌ی اسلامی نفی می‌کند و آن را معارض با اندیشه‌ی ساری قرآن بیان می‌کند و می‌نویسد: «روح قرآن ضد یونانی است»<sup>۱</sup>.

او صریحاً اشاره می‌کند که: «در واقع تأثیر یونانیان ... برده‌ای در مقابل [مسلمانان] برای جلوگیری از دیدن درست قرآن کشید و مدت دو قرن مزاج عملی اعراب را از این که به خود آیند و به آنچه دارند، بپردازند، بازداشت»<sup>۲</sup>؛ او در جایی دیگر با وجود اقرار به انتفاء فکر اسلامی از دانش یونانی می‌نویسد: «در عین آن که فلسفه‌ی یونانی به دامنه‌ی دید متفکران اسلامی وسعت بخشید، به کلی پیش ایشان را در باره‌ی قرآن دچار تاریکی کرد»<sup>۳</sup>.

نکته بر عقل جهان بین فلاطون نکتم در کنارم دلگی شوخ و نظر بازی هست او منکر تفسیر قرآن در پرتو اندیشه‌ی یونان است و فلسفه‌ی یونان را آفت اندیشه‌ی امت اسلام و مایه‌ی گمراهی اندیشمندان قلمرو اسلامی می‌داند: اقبال در بیان علت معارضه‌ی مسلمانان با اندیشه‌ی یونانی می‌نویسد: «این دعوت به توجه به آن چه که عینی است، به ضمیمه‌ی فهم تدریجی این مطلب که بنا بر تعلیمات قرآن، جهان در اصل خود بالان و نامحدود و قابل افزایش است، بالاخره مسلمانان را به معارضه با اندیشه‌ی یونانی برانگیخت و این همان اندیشه‌ی ای بود که در آغاز سیر و سلوک عقل خویش با شور و شوق زاید الوصفی به تحصیل و تحقیق آن

پرداخته بودند؛ چون منوجه این نشده بودند که روح قرآن اصولاً ضد تعلیمات یونانی است و نیز از آن جهت که اعتماد تمام به متفکران یونانی داشتند، نخستین محرک ایشان آن بود که قرآن را در روشنی فلسفه‌ی یونانی فهم کنند، از آن جا که روح قرآن به امور عینی توجه داشت و فلسفه‌ی یونانی به امور نظری می‌پرداخت و از حقایق عینی غفلت می‌ورزید، آن کوشش‌های نخستین محکوم به شکست و بی‌ثمری بود و در سایه‌ی همین شکست بود که روح واقعی فرهنگ اسلامی آشکار شد و پایه‌های فرهنگ

او تمدن جدید در بعضی از سیماهای برجسته‌ی آن گذارده شده»<sup>۴</sup>.

اقبال معتقد است «ایمان ثابت» یا «مُثُل افلاطونی» حجابی است بر زخمسار شاهد حقیقت و حابلی است مانع از تجلی آن و این موضوع گیری در مقابل فلسفه‌ی یونانی مسبق به سابقه‌ای دیرینه و گذشته‌ای سرشار از اعتراضات علمای قدیم بخصوص اندیشمندان اشعری است.

در مثنوی معنوی و دیوان کبیر روم موارد کثیری از تقابل عقل و عشق و دو طرز فلسفه و عرفان آورده شده است.

### ج) عطف علم و دین:

علم اقبال حاصل شرع است و دیوان او همچون مثنوی معنوی، صحیفه‌ای است سرشار از نامتلات روحانی، اقبال درباره‌ی علم به سعدی تأسی می‌کرد که: «علم از بهر دین پروردن است نه از بهر دنیا خوردن»<sup>۵</sup>.

او علم توأم با دین را می‌سناید، چرا که: «علمی که ز ذوق شرع خالصی است خالصی سبب سیاه خالصی است»<sup>۶</sup> سنایی علم اقبال، علم ربانی است. مصداق این کلام که: «در اسلام یک نوع علم بیشتر نمی‌شناسیم و آن علم ربانی است و یک نوع عالم هم بیشتر نمی‌شناسیم و آن عالم ربانی است. علم ربانی یعنی علمی که جهت گیری الهی دارد، چه ریاضیات باشد و چه فقه»<sup>۷</sup>. سخن اقبال نقطه‌ی پیوند علم و دین است. او در دیوان خود تلفیقی از اندیشه و دین

کرده است. درست بر خلاف قرون وسطی که دوره‌ی تضاد علم و دین بود و کلیسا، اندیشه و علم را در ایوان مخوف نقیض عقاید به مسلخ می‌برد، در سراسر دیوان اقبال و آثار مثنوی، تلفیق و تقاضای از اندیشه و دین متجلی است. به اعتقاد او اندیشه و دین دو مقوله‌ی منفک از هم نیستند، بلکه، اندیشه جوانه‌ای است که از بطن دین متولد می‌شود. اقبال هم چنین سه منبع معرفتی و مأخذ فکری را نوصبه می‌کند: «وحدت تجربه‌ی دینی، سیر در تاریخ، جهان طبیعت»<sup>۸</sup> که هر سه نشانگر نشأت گرفتار اندیشه‌ی اقبال از معارف قرآنی است.

### د) قبیله‌ی بیدار بشری:

اقبال یک متفکر اسلامی است که دغدغه‌ی دین دارد. البته اشتغال به اندیشه‌ی دینی، امری بدیع نیست و رگه‌ای دیرینه دارد. بشر از اوگ آفرینش، فطرت سنایش و دین را داشته است، این که کیست؟ چه بوده است؟ آغاز و انجام کارش کجاست؟ و ...

سوالات عدیده‌ای بودند که موجب اغرای اندیشه‌ی بشر می‌گشت و بر این اساس دین همزاد بشر بوده و با تولد بشر، دین نیز به عنوان راهنمای عمل هویدا گشت (كُلُّ مَوْلُودٍ یُولَدُ عَلَی الْفِطْرَةِ).

احیای فکر دینی نیز مسأله‌ای سابقه دار است و عمری به موازات مقوله‌ی دین دارد. بطوری که:

«شست و شوی مستمر اندیشه‌ی مذهبی امری نبود که هیچ‌گاه از ناحیه‌ی مذهب شناسان متروک بماند»<sup>۹</sup>.

احیاگران فکر دینی و فرهنگ اسلامی به دنبال یک خمود و فزت ناشی از اهمیت موضوع، دست به تجدید حیات فکری می‌زدند. در هر عصری، بزرگان اندیشه‌ی دینی، اسباب بی‌توجهی به دین را کشف کرده و در مقابل این آفت حیاتی موضوع گسری می‌کردند. با لطایف الحیل سعی داشتند قافله‌ی سرگردان بشری را به سر منزل مقصود عودت دهند. بازنگری و تجدید حیات آثار ارزشی و منابع فرهنگی و دینی مهجور یکی از این شگردهاست.

اقبال نیز رهروی از این قبیله‌ی بیدار بشری

بود که با واقع بینی و با وفور جامع به فرهنگ شرقی و غرب سعی کرد حقیقت فرهنگ مشرق زمین را حیاتی نو بخشد. او منابع معرفتی را از مشرب نخستین اخذ می کرد.

اقبال پس از ریشه پایی آفت مسخ و یوچی، نخست اسارت خود عرب را در این منجلاب مذمت می کند و دچار شدن مغرب زمین به این چنین عوارض صعب را ماحصل هجرت ملکه ی همایونی دین از منک دل قلمداد می کند.

فرنگی را دلی زیر نگین نیست متاع او همه ملک است دین نیست خداوندی که در طرف حریتمش صد ابلیس است و یک روح الامین نیست اقبال در تقاص شرق از غرب و بیز برای تحکیم بنیان های ارزشی انسان خودباخته ی شرق، نقیبی به زینت های اصالتی فرهنگ جان باخته ی شرق می زند و نعش فرهنگ خودباخته را از زیر خاکسترهای زمان بیرون می کشد و با روشنگری تمام آن را عرضه می کند. او خودباختگی و اسارت شرق را ناشی از نبودهای درونی و دوری از اصل وجودی برمی شمرد:

من و تو از دل و دین نامیدیم  
چو بوی گل ز اصل خود رمیدیم  
دل ما سرد و دین از مردنش سرد  
دو تا مرگی به یک سودا خریدیم  
اقبال رویکرد شرق به مظاهر فرهنگ و تمدن غرب را ناشی از تضعیف روحیه ی فرهنگی شرق می داند و بر این نکته تأکید دارد که این خودباختگی در نتیجه ی فریبی فرهنگ غرب نیست، بلکه دوری از اصالت ها و وجود نوعی خلاء فرهنگی سبب تضعیف فرهنگ شرق شده و رخته ای برای پذیره شدن تجلیات فرهنگی غرب را سبب گشته است.

اقبال در عرصه ی سیاست نیز، سعی کافی در ایجاد یک ملت متحد اسلامی داشت. او منادی همبستگی مسلمانان و دوستدار اتحاد فومش بود. اقبال در مقابل طرح ناسیونالیسم افراطی، طرح «انتر ناسیونالیسم» را برای بین المللی کردن عقیده ی اسلامی ترسیم کرد: آن که نام نو مسلمان کرده است از دوی، سوی یکی آورده است

خویشتر را ترک و لثمان خوانده ای  
وای بر تو، آنچه بودی، مانده ای  
و اره مان نامیده را از نام ها  
ساز با خم، در گذر از جام ها  
اقبال معمار حرم تفکر اسلامی است. جنبه ی سیاسی شخصیت اقبال از میان اوراق تاریخ هند جلوه ی روشن تری دارد. او یکی از طراحان استقلال پاکستان بود.

### بخش دوم:

طرفه ای شتابناک بر طرح «خودی»  
مرا ذوق خودی چون انگبین است  
چه گویم واردات من همین است  
فربه ترین عضو پیکره ی فکری اقبال  
«فلسفه ی خودی» است. نمود این اندیشه در ذهن اقبال، به قدری بر چهار چوب فکری او سایه انداخته که یکی از پخته ترین منظومه های او را به ظهور رسانده است. نظر غالب این است که منظومه ی «اسرار خودی» در چهار چوب این طرح فکری نوشته شده است؛ شاید اختصاص مطلق طرح خودی به منظومه ی «اسرار خودی» و نا حذنی «رموز بی خودی» خالی از شائبه نباشد؛ زیرا در کل دیوان اقبال راجع به «مسأله ی خودی» اشارات پراکنده ای دیده می شود.

در تمام آثار بزرگان ادب و اندیشه، همواره یک نظریه و طرح فکری به طور محوری و ممتد تکرار می شود و این امر یعنی سیلان عنصری فکری نویسنده و شاعر در کلی آثارش، نشانگر ابداع سیرتی منحصر به فرد و تخصیص تلاش نویسنده در پیرامون یک خط فکری مشخص است. در مجموع تمام اندیشمندان، یک محور ثابت فکری را علی العنوم در اکثر آثارشان تکرار می کنند.

به عنوان مثال دیوان حافظ را در نظر می گیریم:  
بنای فاخر دیوان حافظ بر روی چند ستون فکری استوار است؛ موضوعاتی از قبیل گریز از تظاهر و سالوسی، مبارزه با نروبر، زهد پرهیزی، دم عبثت شمردن و رسوای نام افتادن و ... مایه های فکری حافظ را تشکیل می دهند.  
حالت است بدانیم که همه ی این ها را

می توان در یک کل تعمیم یافته با عنوان «مکتب رندی» جا داد. بنابراین در یک نگارش کلی می توان کاخ ابداع حافظ را بر یک پایه ی فکری آن هم «مکتب رندی» بنا نهاد. حال اگر حافظ سوای غزل در وجهی دیگرگون فلم فرسای می کرد، باز نشأتی از مکتب رندی در آن دیده می شد. آقای خرمشاهی در مقدمه ی کتاب «حافظ نامه» می نویسد:

نگرش هر هنرمند و هر انسان با فرهنگ طبعاً و قهراً چندگونه و چندگانه و به معنای مثبت کلمه التقاطی است، منتهی یک معرفت با گرایش از میان سایر معارف و گرایش ها ممکن است «غالب» فکر و فرهنگ او باشد.

اقبال لاهوری نیز از این قاعده مستثنی نیست و سوای دو منظومه ی «اسرار خودی» و «رموز بی خودی» در دیگر آثار او می توان رد پای «طرح خودی» را به عیان مشاهده کرد. نظر فریب به اتفاق این است که اقبال، آغازگر این طرح فکری بوده است، در این زمینه به کلام خود اقبال استناد می کنیم:

هیچ کس رازی که من گویم، نگفت  
همچو فکر من، در معنی تسفت  
\*\*\*

خیب و پا بر جاده ی دیگر بنه  
جوش سودای کهن از سر بنه  
بر سر گفتم برده از راز خودی  
وانمودم سر اعجاز خودی  
بدیهی است که طرح پخته ای مثل «طرح خودی» نمی تواند بدون داشتن زمینه ی قبلی از دماغ اندیشمندی که بضاعت علمی خود را مدیون مطالعه ی متون متقدمین است، بیرون تراود.

بنابر این اقبال خود، به نهائی، و بدون عطف به ماسبق مبدع فلسفه ی خودی نیست. فی السیور، منتقد و شاعر معاصر می نویسد:

«اگر بدون تعصب و کونهایی به مطالعه ی کارهای شاعری بپردازیم، می بینیم که نه تنها بهترین، بلکه شخص ترین آثار او، آن هایی است که در آن ها شاعران فنا پذیر سنغ وی حیات جاوداسی خود را حفظ کرده اند.»



شایان توجه است که مسائلی کلی انسان شناختی که امروزه در موضوعاتی از قبیل همین طرح خودی اقبال و یا دیگر مواردی از این قبیل مطرح می شود، ریشه در دیرینه دارد. حتی اگر خود اقبال را از نظر تداوم سیر جریان فکری به گذشته وصل کنیم، شمیم حضور مولانای روم به مشامان خواهد خورد:

خودی تا گشت مهجور خدایی  
به فقر آموخت آداب گدایی  
ز چشم مست رومی وام کردم  
سروری از مقام کبریایی

\*\*\*

پیر گردون با من این اسرار گفت  
از ندیمان رازها نشون نهفت  
باز بر خوانم ز فیض پیر روم  
دفتر سر بسنه، اسرار علوم  
در زرفای ردیابی دیرینه طرح خودی، به عمق فزون اسلامی خواهیم رسید. به حدیث معروف حضرت امام علی (ع) که در مقام اهمیت شناخت نفس و خودی انسان فرموده اند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» که خداشناسی را در مرتبه ی دوم شناخت قرار می دهد و خودشناسی را راجحیت می بخشد.

دکتر محمد حسین مطابخی فریدنی معتقد است که همین حدیث، حدیثی است که جوهر و اساس نظریه ی خودی اقبال از آن گرفته شده است.<sup>۱۴</sup>

در یافت اهمیت خودشناسی زمانی افزون تر مورد توجه قرار می گیرد که بدانیم قدر و ارزش نفس انسان تا اندازه ای است که از آن تعبیر به «عالم اکبر» می شود. [در بیتی منسوب حضرت علی (ع) می فرمایند:

أَنْزَعَمُ أُنْكَ جُرْمٌ صَغِيرٌ  
وَ فَيْكُ أَنْظُورِي الْعَالَمِ الْأَكْبَرِ  
همه ی این تعبیر، تنها یک وجه اهمیت و اعتبار طرح فکری اقبال است. بعد دوم عظمت اندیشه ی اقبال، زمانی نمودار می شود که بدانیم، اقبال درست در عصری به دنبال گمنده ی انسان بود که انسانیت در خلاب بیخوردی و مسخ جان می داد و هویت معنوی بشر در لای چرخ تکنولوژی بی روح قرن بیستم برای بنای کاخ استعمار و بدتر از آن استعمار تخمیر می شد. در زمانی که: «انسان ها خود

را کسی نمی یابند و در خود حسنی و عشی و لطفی و لطافتی نمی بینند که بتوانند با خود هم نشینی و هم زیستی کنند و به همین خاطر پناه به سرگرمی های غافل کننده می برند... [در زمانی که] انسانها در درجه ی اول خودشان را تحمل نمی کنند و در درجه ی دوم دیگران را... [در زمانی که] همه ی چیزهای دیگر در دنیای آن ها هست اما خودشان در دنیای خودشان حضور ندارند... در زمانی که وقتی نزد خود نشسته ایم احساس می کنیم هم صحبت بیگانه هستیم...<sup>۱۵</sup>  
عقل حاضر را خرد زنجیر باست  
جان بی نابی که من دارم، کجاست؟  
تیین یک تعریف خاص برای «خودی»  
قدری مشکل خواهد بود، زیرا موضوع یک مورد کلی و مجرد و تعمیم یافته است. علامه محمدتقی جعفری در ارائه ی تعریف و توصیف از سیر تحولی «خودی» می گوید:  
«حقیقت این است که چون این یک جریان و تحول فیزیکی نیست، بلکه یک جریان بسیار

لطیف روانی و روحی است، لذا تعریف و توصیف آن با مفاهیم معمولی انتزاع شده از موضوعات کمی و کیفی امکان ناپذیر است.»<sup>۱۶</sup>  
اقبال در تعریف «خودی» این مضامین را به کار می برد «خودی محور زندگی و جهان هستی است، به خرد قائم است و قیام همه ی مظاهر و شؤون حیات بسته به اوست. حقیقت است نه وهم و خیال و فعلیت است نه امکان، صفاتش بی نهایت و گوناگون است و زشت و زیبا و قوت و ضعف و کثرت و وحدت همه از پرتو شؤون ذاتیه ی اوست. خودی هر چه نیرومندتر و استوارتر باشد، تبعیبات وجود مستحکم تر و زندگی ساده تر خواهد بود، خودی امکان حیات را پنا می نهد و از به هم پیوستن جوی های خرد وجود در بای بزرگ آفرینش پدیدار می شود.»<sup>۱۷</sup>  
گفتنی است که این توصیفات - سوای جمله ی نخستین - بیشتر مظاهر و تأثیرات «خودی» را بر می شمارد تا این که تعریف مانعی

از این طرح را ارائه دهد.

استاد مطهری در کتاب «فلسفه‌ی اخلاق» می‌نویسد:

«نفس در اصل معنی، یعنی «خود»، نفس آن خود انسان است.»

«حتا الفاخوری» صاحب کتاب «تاریخ فلسفه در جهان اسلام» می‌نویسد: «نفس جوهری است روحانی، آسمانی، نورانی زنده به ذات خود، دائمی بالقوه، فعال بالطبع، قابل تعلیم، فعال در اجسام و به کارگیرنده‌ی آن‌ها و تا وقتی که خدا خواهد، با اجسام حیوانی و نباتی همراه است و تکمیل‌کننده‌ی آنهاست و آنگاه که آن اجسام را ترک گوید و از آن‌ها مفارقت جوید و به اصل و سر منزل و مبدأ باز گردد.»

به نظر نگارنده نوعی قبض و بسط تعریفی در مسأله‌ی «خودی» دیده می‌شود. با این توضیح که خودی گاه بر ضمیر درونی انسان و جهان روحی و ماوراء کالبدی آدمی اطلاق می‌شود که با این تعریف (اشاره به من بشری) شخصیت احیاگر و مصلحانه‌ی اقبال بیشتر جان می‌گیرد و زمانی مفهوم خودی تعمیم می‌یابد و معنای هم‌تراز مفهوم «نفس کلی» به خود می‌گیرد و هر دو تعریف در قاموس فکری اقبال جاری و ساری است.

پیکر هستی ز آثار خودی است هر چه می‌بینی ز اسرار خودی است بر اساس مضامینی که با عنایت به عبارات شعری اقبال حاصل می‌شود: خودی، عصاره‌ای است که خلاء شخصیتی به قوت آن پر می‌گردد و با عدم آن ساختار وجودی و قوام حیاتی انسان به مخاطره می‌افتد. دربرگیرنده‌ای که عدم آن وجود را به حسابی درون نهد می‌کند که به اندک اشاره‌ی کردم از جای فر رود، با در یک معنای انتزاعی تر شاید بتوان خودی را بر مجموعه‌ای از مایه‌های انسانی اطلاق کرد که آدمی را در محدوده‌ی انسان بودن ساکن می‌کند و از دیجور حیوانیت رهایی می‌بخشد. همان‌گونه که درونی که به بیداری خویش، پاسسان حرم وجود است. حامی درونی که با قوام و قوت آن آفت خودباختگی (ایاسیون) از قلمرو وجودی بشر رخت بر می‌بندد.

مناسب‌ترین تعییرات که می‌تواند آدمی را در باب مسأله‌ی شناخت «خودی» مجاب سازد، مضامینی است که نویسنده‌ی کتاب «ایدئولوژی شیطانی» در باب مسأله‌ی «خودی» به طور ضمنی مطرح کرده است. ایشان پس از تفکیک دو عالم فیزیکی و عالم واقعی انسان در باب کیفیت نحوک خودی می‌نویسد: «انسان می‌تواند خودش را به جای موجود دیگری بگذارد و خودکامی را به جای خود واقعی بشناسد و دنیایی به گرد خود بسازد و در آن دنیا عمری را با غرور و سرور به سر برد. در حالی که آن که در آن دنیا زندگی می‌کند، خود او نیست. گرچه تصور می‌کند که خود اوست.»

گفتیم که انسان گاهی دنیای خارجی و فیزیکی خودش را به جای دنیای واقعی خودش می‌گیرد و همین‌طور می‌شود که کسی این نوعی خاکی و فیزیکی را به جای دنیای واقعی بگیرد. این یکی از آن مواردی است که انسان می‌تواند من کاذب خود را به جای من واقعی بگیرد و به تعبیر امروزی‌ها الیه شود، مسخ شود، از خود بیگانه شود، و یا به تعبیر دقیق‌تر و قرآنی‌تر خودش را فراموش بکند. حقیقت این است که انسان هیچ‌گاه از خود بیگانه نمی‌شود، اما می‌تواند خود را فراموش بکند، نادیده بگیرد و از خودش در حجاب افتد.»

درک و دریافت خودی به معنای ساکن شدن در «دنیای واقعی خویش» است، خودی درک جهانی است که در آن زندگی می‌کنیم. جهانی که در آن بازیگر واقعی هستیم، نه تماشاچی» و خودی را همانا و خازن این دنیای واقعی بشریت است. و هم اقبال بر این بود که «خود واقعی» را ساکن «دنیای واقعی» سازد. بنابراین دنیای واقعی تنها مختص خودی واقعی است نه مأمز و ملحق برای هر بیگانه‌ای که آنگ خودی را به تلبیس بر خود حکم کرده باشد. این دو همزادند و غیر از این نمی‌تایند، که «دو پادشاه در اقلیمی نگنجد»

برای فرد مسلمان بیگانگی از خود، یعنی بیگانگی از خدا، چرا که در فرهنگ اسلام، دنیا محض خداست و قلب مؤمن مقام حضور پراختیام اوست و غیر حضرت دوست را در

آن سامان، شرف حضور نیست؛ فطره دریاست اگر، با دریاست ورنه او فطره و دریا دریاست عطار نیشابوری و بدین سان است که چون خود دروغین بر آدمی حاکم می‌شود، ملک وجود برای «خود واقعی» تنگ گشته و حس غرابت بر این ملکه‌ی حقیقت چیره می‌شود و چون مسافر ثابت نیارد غم غربت را، با چار رخت بر چیده و منزل به دیگری وامی‌گذارد و بدین سان است که انسان «از نهدی سرشار می‌شود».

دین تکلیف رهنمون شدن انسان‌ها را به سوی «خود واقعی» بر عهده دارد و احیاگری اقبال از این جا نشأت می‌گیرد که وی سعی داشت این را به عنوان راهنمای عملی و محور خودی وارد زندگی مسلمانان سازد.

صاحب کتاب «فترج صبح» می‌نویسد: «این از تعلیمات اساسی ادیان است که خود واقعی انسان‌ها را به آن‌ها نشان بدهند و به آن‌ها بگویند که چگونه می‌توان در جهان خود حاضر بود و در زمین دیگران به تعبیر مولانا منزل نکرد.»

خداوندگار عرفان جلال‌الدین مولوی، خود این گونه به مذمت عالمانی می‌پردازد که «خود آگاهی» را ارج نمی‌نهند:

صد هزاران فضل داند از علوم جان خود را می‌ندانند آن ظلموم جان جمله علم‌ها این است این که بدانی من کبیم در بوم دین برای تکمیل موضوع ایباتی از اقبال را پیرامون تأثیرات و صفات «خودی» نقل می‌کنیم:

اعنجمار کوه بخشد گاه را قوت شیران دهد روباه را خاک را اوج شیرامی دهد فطره را پهنای دریا می‌دهد پیکر هستی ز آثار خودی است هر چه می‌بینی ز اسرار خودی است خویشتن را چون خودی بیدار کرد آشکارا عالم پندار کرد صد جهان پوشیده اندر ذات او غیر او پیداست از ایبات او شعله‌های او صد ابراهیم سوخت

تا چراغ یک محمد بر فروخت  
 خیزد، انگیزد، پرد، نابد، رمد  
 سوزد، افروزد، کشد، میرد، دمد  
 وانمودن خویش را خوی خودیست  
 خفته در هر ذره نیروی خودیست  
 به تمثیل اقبال حتی اگر کوه هم دچار  
 بی خودی شود صلابت خود را از دست  
 خواهد داد:

کوه چون از خود رود، صحرا شود  
 شکوه سنج جوشش دریا شود

### مصدر و منشأ خودی چیست؟

تخلیق و تولید مقاصد در نظر اقبال مولد  
 و منشأ «خودی» است. او در این باره  
 می نویسد: «زندگی عبارت است از هدف‌ها  
 و برآوردن آرزو. هر که مقصد عالی تر و سعی  
 و عمل بیشتری داشته باشد، حیاتی پر بارتر دارد  
 و آنکه بی هدف است، مرده است، فرهنگ و  
 سنن و علم و هنر وقتی بالارزش است که خودی  
 را نیرو دهد و زندگی را آسان کند و گرنه باری  
 بر دوش و زنجیری بر دست و پای زندگی  
 خواهد بود.»<sup>۱۲</sup>

زندگانی را بقا از مذهب است  
 کنار وانش را در از مذهب است  
 زندگی در جست و جو پوشیده است  
 اصل او در آرزو پوشیده است  
 در نظر اقبال وجود آرزو و تمنا جهت ثبات  
 خودی ضرورت دارد، زیرا آرزو است که:

طاقست پرواز بخشد خاک را  
 خضر باشد موسی ادراک را  
 دل ز سوز آرزو گیرد حیات  
 غیر حق میرد چو او گیرد حیات  
 به تعبیر اقبال، آرزو کمندی است برای  
 صید مقاصد و شیرازه بندی است بر صحیفه ی  
 اعمال.

اقبال برای تحکیم و استواری موضع  
 خودی و جهت مصونیت قلمرو آن، نیروی  
 دل افروز «عشق و محبت» را بر وجود خویش  
 ارزانی می دارد. او می نویسد: «عشق،  
 محمد(ص) را برای ادای رسالت توانا ساخت  
 و او را موقن نمود تا با کلید دین در زندگی بهتر  
 و دنیا را به روی اینای بشر بگشاید...»<sup>۱۳</sup>  
 اقبال می سراید که:

نقطه ی نوری که نام او خودی است  
 زیر خاک ما شرار زندگی است  
 از محبت می شود پاینده تر  
 زنده تر، سوزنده تر، نابینده تر  
 از محبت، اشتغال جوهرش  
 از نقای ممکنات مضمزش  
 فطرت او آتش اندوزد ز عشق  
 عالم افروزی بیاموزد ز عشق  
 عشق را از تیغ و خنجر پاک نیست  
 اصل عشق از آب و باد و خاک نیست  
 تداعی ذوق عرفانی سوای دلالت ضمنی

طرح خودی بر مسأله ی عرفان اسلامی در این  
 فیصل ابیات اقبال ظهور چشمگیر دارد که آدمی  
 را به یاد مقدمات عرفان اسلامی می اندازد.  
 تداعی مواردی از قبیل: عشق و رزی،  
 تعبت مطلق مرید از مراد، تحصیل کمالات،  
 تصور آرمان شهرهای هفت گانه و سیر در آفاق  
 و انفس و ...

### علت چیست که این خودی، نیروی احیاگر خود را از دست می دهد؟

اقبال این تضعیف و جودی را ناشی از  
 سؤال و در پیوزگی می داند، او می نویسد:  
 «نیاز مندی، سرمایه ی همه ی آفت هاست،  
 مسلمانی که از دولت معارف اسلام برخوردار  
 و بی نیاز است، چه لازم است دست گذاری  
 به سوی تمدن و فرهنگ غرب دراز  
 کند؟»<sup>۱۴</sup>

دگر سرورش در جایی که از علت دوری  
 انسان از خود آگاهی بحث می کند، می نویسد:  
 «پاسخ روشن است، برای اینکه خودی در میان  
 نمی بینند، اقبال در پی این واردات،  
 محبوب طلبی و نرد عشق با ختن را بر جریده ی  
 دل القا می کند که این هم راست نباید، الا با  
 سر بر آستان مرد کاملی بودن، اقبال در  
 سکوت خویشن برای تحصیل قاف حقیقت،  
 موسی لاهور را به گمند خضر زمان دچار  
 می سازد تا مرید سر طاعت بر زانوی اجابت  
 مراد نهد تا از مهلکات ره، توان رجدن یابد.  
 زیرا انا راهرو نیاشی کی راهبر شوی.»

او می نویسد:  
 عاشقی آموز و محبوبی طلب  
 چشم نوحی، قلب ایوبی طلب

کیمیا پیدا کن از مشت گلی  
 بوسه زن بر آستان کاملی  
 شمع خود را همچو رومی بر فروز  
 روم را در آتش نبر بسوز  
 او در ابیاتی دیگر اتحاد مراد و مرید را این  
 سان به تمثیل می کشد:

کیفیت ها خیزد از صهبای عشق  
 هست هم تقلید از اسمای عشق  
 کامل بطام در تقلید فرد  
 اجتناب از خوردن خربوزه کرد  
 عاشقی؟ محکم شو از تقلید یار  
 تا کسند تو شود بزدان شکار  
 «این که وقتی به خودشان رجوع می کنند،  
 آن را تهی می بینند. این تهی دستی است که به  
 پرده پوشی نیاز دارد. این، خود را تهی دیدن،  
 بهترین زمینه برای کسب استقلال از خودی  
 است.»<sup>۱۵</sup>

ای فراهم کرده از شیران خراج  
 گشته ای رو به مزاج از احتیاج  
 خستگی های تو از ناداری است  
 اصل درد تو همین بیماری است  
 گاهی این تضعیف وجودی «خودی» در  
 مرتبه ای شدیدتر می شود، در حالتی اسفناک  
 که امکان عدول از بی خودی به پایین ترین  
 درجه ی امکان می رسد و شخص کاملاً با  
 خویش بیگانه می شود و همین مسأله ی  
 «میزان غرابت از خودی» نشان گر مراتب  
 وجودی «خودی» است:

به افرنگی بشان دل با ختم من  
 ز ناب دیربان بگدا ختم من  
 چنان از خویش تن بیگانه بودم  
 چو دیدم خویش را نشناختم من

### منشأ تضعیف خودی از کجاست؟

در قاموس اندیشه ی اقبال، «نفی خودی»  
 از ابداعات غربیان است. البته با این اشارت  
 که خود آن هادیری بود که تحت الشعاع فرهنگ  
 و تمدن مشرق زمین بودند. اقبال در بیان سیر  
 غلبه و کیفیت تسلط غربیان، تمثیلی را در قالب  
 ابیاتی فخیم می پردازد.

او در این تمثیل نماد گوسفند را استعاره از  
 غرب و نماد شیر را استعاره از انسان شرقی  
 فرض کرده است.



مخلص حکایت به زبان منشور چنین است:

در عهد قدیم، گوسفندانی در مرغزاری مقیم بودند، ایشان به حلاوت حال و نشأه‌ی مزاج روزگار سپری می‌کردند تا این که بر حسب قول معمول که: دائماً بگسان نباشد حال دوران شیبخون شیران بر مرغزار، اختیار ملک و اقتدار حکومت از دست گوسفندان بیرون کشید، تا در این میان گوسفندی هوشیار و کهنه سال تدبیری اندیشید:

گفت با خود عقده‌ی ما مشکل است فلزم غم‌های مابسی ساحل است میش نشواند به زور از شیر رست صید ساعد ما و اولاد است شیر نر را میش کردن ممکن است غافلش از خویش کردن ممکن است او در پی همین تدبیر، شیران را فرا می‌خواند و خطاب به آن‌ها می‌گوید که من: دیده‌ی بسی‌نور را تصور آمدم صاحب دست‌ورو مأمور آمدم هر که باشد تند و زور آور، ضعیف است زندگی منحکم از تقی خودیست جست و جوی عظمت و سطوت شراست ننگ دمنی از امارت خوشتر است و اشاره می‌کند به این که تیزی دندان، شیر را رسوا می‌کند و دیده‌ی ادراک او را کور می‌سازد و سرانجام گوسفند هوشیار این گونه الفانان و دمدمه‌های ذوقی خود را شدت می‌بخشد که ای سلطان قدرت:

چشم بند و گوش بند و لب ببند تا رسد فکر تو بر چرخ بلسند و چون: خیل شیر از سخت کوشی خسته بود دل به ذوق تن پرسی بسنه بود آمدش این بسند خواب آور پسند خورد از خاسی فنون گوسفند و با این خلأ هویتی بود که ثبات موازنه‌ی قدرت بر هم می‌خورد و معادله‌ی تسلط فرهنگی غرب بر شرق آغاز می‌شود و این می‌شود که:

آن که کردی گوسفندان را شکار کرد دین گوسفندی اختیار با پلنگان سازگار آمد علف

گشت آخر گوهر شیری خرف از علف آن تیزی دندان نماند هببت چشم شرار افشان نماند افتخار و عزم و استغفال رفت اعتبار و عزت و اقبال رفت و با این روند بود که برای عنصر شرقی، فرهنگ نامتجانس غرب در شعابل دوست مطبوع افتاد:

شیر بیدار از فنون میش خفت انحطاط خویش را نهذب گفت ماحصل این که سیر فخرایی یک فرهنگ

او تمدن در یک محدوده‌ی زمانی دراز و آن هم به دنبال یک رخوت فرهنگی که تزلزل هویتی یک قوم را مسخر می‌شود، صورت می‌گیرد.

بنابر این قبض هویت فرهنگی یک جامعه مسوق به یک دوره بن بست فکری سازندگان اندیشه‌ی آن جامعه است. برای کفایت مطلب

به این اشارت نیاز مندیم که با عنایت به همین کشف و علت‌یابی مرضی و تعیین نقطه‌ی شروع تغلب آفت بی‌خودی، فلسفه و دلیل طرح مسأله‌ی «خودی» نیز هویدا است؛ اگرچه این طرح خود یک مسأله‌ی انسان شناختی است ولی منوجه سودی نیز خواهد بود، این که چه لزومی داشت تا این موضوع مطرح شود خود سئوالی است در خور توجه.

در پاسخ باید گفت که با این که این طرح بعد از تغلب اقوام غرب بر فلزم و فرهنگی شرق مطرح شد خود نوعی موضع‌گیری فرهنگی را می‌رساند.

طرح خودی درست از زمانی در ذهن اقبال جان می‌گیرد که رویکرد اقوام شرق به مظاهر مغرب زمین آن هم به دلیل تضعیف خودی و رخوت هویت شرقی شدت می‌یابد؛ یعنی به دنبال یک تخیلی هویتی انسان مشرق زمین به دلیل پشت سر گذاشتن حیرانی ناشی از نبود نقطه‌ی اتکالی فرهنگی، خود را سرگشته‌ی غرب می‌بیند.

اقبال در قبال محکومیت مسلمانان به عارضه‌ی فقدان خودی، موضعی جبرگونه دارد. او آفت قبض خودی را مسوق به دوره‌ای می‌داند که هویت و شخصیت انسان مسلمان، متزلزل شده است و او در دام منیات و مهملکات اسیر گشته است

البته این تغیر وجودی انسان مشرق زمین در پی خود مر حله‌ای را به وجود می‌آورد که آدمی محکوم به اسارت در افسون سوداگری خودی است:

ز محکومی مسلمان خودفروش است گرفتار طلسم چشم و گوش است ز محکومی رگان در نین چنان سست که ما را شرع و آمین بار دوش است پس احساس ناموزون طفیلی بودن آیین و شرع، زمانی بر کرده‌ی انسان شرقی سنگینی خواهد کرد که تا طلسم مظاهر فریبای مغرب زمین، پیله‌ی بی‌خودی را بر پیرامون انسان شرقی تنیده باشد.

بنابر این در قیاس و توزین طرح خودی اقبال با موضوع تقاض شرق از غرب، نوعی همزادی و ملازمت را احساس می‌کنیم.

### طرح تربیت خودی

ای نسخه‌ی نامه‌ی الهی که تویی وی آینه‌ی جمال شاهی که نویسی بیرون ز تو نیست هر چه در عالم است در خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی مولوی

نصورت قبض خودی به جهت آفت خودباختگی به معنای عدم یا سلب مطلق خودی از شخص نیست، چرا که تصور آدم بی خود و مسخ شده‌ی مطلق، امری موهوم به نظر می‌رسد و فلسفه‌ی طرح تربیت مجدد خودی مؤید این نکته است و تأکید دارد که «آدم بی خود» وجود ندارد، بلکه احتمال دارد بر اثر برخی خط‌ها و انحرفات ارزشی و اعتقادی، «خودی» منحرف شود و یا تغییر هویت بدهد و چهار چوب بست و ذللی به خود بگیرد، چرا که اقبال درد مسلمین را در بسی خبری می‌دانست نه در بی‌خودی<sup>۱۱</sup>.

در بحث از کمیت خودی در وجود انسان، دو نظر به ذهن خطور می‌کند؛ یک دیدگاه «بود و نبود خودی» است که در این صورت خواهیم گفت که وجود بشر، تعدد خودی را برنمی‌تابد و نوعی تفرّدگرایی بر خودی انسان حاکم است. یعنی یکی از دو حالت خودی بنا بی خودی بر انسان حاکم است و اشاره دارد که انحطاط آدمی به نوعی خلأ شخصیتی (یا

بی خودی، می انجامد این چنین دیدگاهی، امری موهوم و دور از ذهن است و مطرود به نظر می رسد. دیدگاه دوم به نوعی مراتب وجود اشاره دارد. این دیدگاه برای انسان دو نوع خودی در نظر می گیرد و فایده در جات خودی است: «خودی والا و اصیل و نزاده و خودی پست و یا خودی طفیلی».

در این دیدگاه به محض قبض خودی اصیل و والا برای گریز از خلاء وجودی و تحصیل نقطه‌ی اتکالی هر چند نازل به خودی های نامناسب پناه می بریم. در مجموع می توان گفت که طریق اولی این دیدگاه است و نظر اسلامی نیز حاکی از تعدد خودی در انسان است.

در وجود انسان دو نوع خودی ناسازگار حاکم است: خودی اصیل و واقعی، خودی حیوانی

استاد مطهری می نویسد: «از نظر اسلام این مسأله حل شده است. از نظر اسلامی در عین این که انسان یک حیوان است مانند هر حیوان دیگر، در عین حال به تعبیر قرآن نسخه‌ای از روح الهی در او هست. لعمری از ملکوت الهی. «من» واقعی انسان آن من است. انسان «من» حیوانی هم دارد، ولی من حیوانی در انسان من طفیلی است، من اصیل نیست. من اصیل در انسان همان من ملکوتی انسان است، یعنی آنچه در یک حیوان من واقعی و حقیقی آن حیوان را تشکیل می دهد، در انسان من طفیلی اوست ... اما این «من» در جاتی دارد ... تمام مبارزه‌هایی که انسان در درون روح خودش دارد از نظر اخلاقی و ضد اخلاقی، در واقع مبارزه‌ی «خود» با «ناخود» است نه مبارزه‌ی «خود» با «خود».

در طرح فکری اقبال برای تربیت مجدد «خودی نصیبت شده» سه مرحله گنجانده شده است، این سه مرحله عبارتند از:

۱- اطاعت ۲- ضبط نفس ۳- نیابت الهی اقبال در توصیف مقام «اطاعت» این مضامین را بیان می کند:

در اطاعت کوش ای غفلت شمار می شود از جبر پیدا اخصیار ناکس از فرمان پذیری کس شود آتش از باشد ز طغیان خس شود

هم چنین اقبال در توصیف نماز که فربه ترین نماد تسلیم و فرمانبرداری است، چنین می نویسد: «نماز در اسلام به منزله‌ی گریز من است از ماشینی گری به آزادی.»<sup>۱۱</sup> مرحله‌ی دوم، «ضبط نفس» و حضانت از این گریخته‌ی زنجیر شکسته می باشد:

نفس نو مثل شتر خودپرور است خودپرست و خودسوار و خودسراسر است مردشسو، آور زمام او به کف ناشوی گوهر، اگر باشی خرف در مرحله‌ی سوم، اقبال انسان را در قالب

چکیده‌ی خلقت مطرح می کند و کالبد مندرس بشری را به تشریف آفری جاعل فی الارض خلیفه‌ی مفتخر می سازد. عنوان این مرحله «نیابت الهی» است، وی پس از تغلب انسان بر شتر نفس این مفاهیم را یادآوری می کند:

گو شرمانی، جهان بانی کنی زبیر سر، نایب حق در جهان بودن خوش است بر عناصر حکمران بودن خوش است نایب حق همچو جهان عالم است هستی او ظل اسم اعظم است در بابان، بدنیست اضافه شود که احساس نوعی ریشه‌ی قبلی در طرح مسأله‌ی «خودی» هیچ وقت نباید به این سوءظن دامن زند که، «تقلید» زمینه‌ساز این طرح فکری بوده است.

بلکه ریشه‌ی قبلی داشتن هر موضوع، خود نشان از نزادگی و اصالت آن مسأله دارد و تقلید توأم با تحقیق و پیروی از بزرگان سلف، موجد سخامت و سلامت کلام است نه زمینه‌ای برای مذمت و با احیاناً احساس نوعی حقارت. چرا که راه نارفته، سنگلاخ فراوان دارد. با این حال، اقتفا از فرزندان سلف گاه از حیطه‌ی مظاهر مینکی یک شاعر و متفکر درمی گذرد و قلمرو فکری و روحی او را نیز تسخیر می کند.

شاعر پیرو نه تنها از اختصاصات ظاهری سبک شاعران پیشین بهره می برد، بلکه در طلب ذوق و استنداراک فکری نیز خود را نیازمند یابوری تابعه‌ی فکری و پیک روحی فرزانه‌ی مرجع می داند؛ این پندار نه تنها نشانگر علائق دو جانه است. بلکه نوعی استحلال شخصیتی را نیز می رساند که در بین بزرگان ادب و اندیشه بسیار دیده می شود. این استحلال معنوی، بین

دو قطب اندیشه‌ی مولانا جلال الدین مولوی و اقبال قابل ملاحظه است و می رساند که گویا مولوی بر شخصیت فکری اقبال بیشترین تأثیر را داشته است:

به کام خود دگر آن کهنه می ریز که با جامش نیرزد ملک پرویز ز اشمار جلال الدین رومی به دیوار حریم دل بیابویز این توصیه‌ی اقبال را به یاد داشته باشیم که نفس شامخ انسان شرفی را نمی برزد که وارفته و مسخ مقرب زمین گردد:

هم چو آبینه مشو محو جمال دگران از دل و دیده فرو شوی خیال دگران در جهان بال و پر خویش گشودن آموز که پریدن نتوان با پر و بال دگران و نکته‌ی امید این که، مادر روزگار همیشه آیین فرزندان فرزانه است و کاروان بشریت باز چشم به راه است تا مهد فلک، چنین فرهیختگان مام زمان را به حد فطام رساند و دماغشان پیروانند تا چنین مصلحانی، همچون درای طلیعه‌ی کاروان، به آواز چاووشی، منادیان احیاگری عصر خویش باشند.

دریغ که اقبال این چنین به احتضار نشست:

سرود رفته باز آید، که ناید نسیمی از حجاز آید، که ناید سرآمد روزگار این فلسفیری دگر دانای راز آید که ناید

منابع و مآخذ:  
 ۱- اقبال لاهوری، احیای تفکر دین در اسلام، ترجمه احمد آرام ۱۳۵۱-۵۰-۵۱ هجری  
 ۲- سروش، عبدالکریم، اوصاف پارسیان  
 ۳- اقبال، همان  
 ۴- سروش، عبدالکریم، تفریح صبح  
 ۵- احزان نقش، مهدی، حریم سایه‌های سبز  
 ۶- مناجات ربانی، محمدحسین، نرای شاهر فرد  
 ۷- سروش، عبدالکریم، ایدئولوژی شیطان  
 ۸- جعفری، محمدتقی، شناخت مجموعه مقالات  
 ۹- مناجات ربانی، همان  
 ۱۰- حنا القاضی، تاریخ فلسفه در جهان اسلام، ترجمه عبدالحمید آینی  
 ۱۱- سروش، عبدالکریم، ایدئولوژی شیطان  
 ۱۲- همان  
 ۱۳- مناجات ربانی، همان  
 ۱۴- سروش، عبدالکریم، ایدئولوژی شیطان  
 ۱۵- سروش، عبدالکریم، تفریح صبح  
 ۱۶- اقبال لاهوری، احیای تفکر دین در اسلام، ترجمه احمد آرام

## چکیده‌ی مقاله:

فعالیت خلاق و آفرینشگر در کلاس‌های ادبیات و زبان فارسی آرزوی دیرینه‌ی دبیران فرهیخته و با فرهنگ این رشته است. اما راه‌های رسیدن به خلاقیت در این رشته شاید به اندازه‌ی تعداد همکاران شیفته و علاقمند زبان و فرهنگ این مرز و بوم متعدد و متنوع باشد. هر تلاشی برای یافتن راه‌هایی سهل‌تر، کاربردی‌تر و قابل‌اجرا تر با امکانات موجود گام بزرگی است. نویسنده‌ی این مقاله لوکین گام را در این زمینه برداشته است. چشم به راه گام‌های بعدی هستیم.

## نگار چشمت ز شیوی زبان گزین پیروز - حق شناس دانشی

### درس ریاضی - دبیرت فارسی تنه خدیگ

بیش و تحقیق است و یادگیری قالبی گذشته را که بر مبنای حفظ کردن و تکرار و تداومی مکانیکی حافظه و زدن تست‌های آن چنانی و تکیه بر نمره‌گرایی و انبار کردن مطالب است و خلاقیت اندیشه و آزاداندیشی را از دانش آموز سلب می‌کند، کنار می‌زند.

نظام جدید آموزشی نظامی پویا، فعال و آزاداندیش است؛ مطلب آموزشی نیست بلکه چگونه یاد گرفتن است. ارائه‌ی مطالب از پیش تعیین شده نیست بلکه راه کارهایی برای به دست آوردن مجهولات است.

یادگیری درس زبان و ادبیات فارسی نظام جدید نیز در حقیقت به اندیشه و تفکر و تحقیق و بیش از پیش از دانش افزایی نیازمند است و نیاز به مهارت‌های درازگی خاص

دانش پژوهان ترسیم نماید یا بار هم شیوه‌ی قالبی گذشته با همان نظام و فرایند در دسترس دانش پژوهان قرار دارد؛ شاید به زعم عده‌ای انتخاب این نظام و جهت‌گیری آن نیاز به توسعه و بازسازی نحوگ‌زا و اصلاحات ریشه‌ای در همه‌ی زمینه‌ها دارد. اصولاً فلسفه‌ی آموزش و پرورش، رشد و ارتقای نیروی انسانی یک جامعه است. برنامه‌ریزی آموزشی مهم‌ترین راه‌کاری است که آموزش و پرورش با توصیف و تشریح وضعیت موجود جامعه باید انجام دهد و در این راه اتخاذ معیارهای سنجیده و نه‌اجرا گذاشتن سیاست‌های آموزشی برای ارتقای کیفیت سطح آموزشی کشور اولین قدم است. مبنای نظام جدید آموزشی بر اساس کشف و خلق و

تنها ذهن یک کلاس عاشق است که در فضایی مشحون از عطر غزل‌های حافظ و گل‌واژه‌های کلام سعدی و نسیم بیاس‌های ادیبان سخن، شراب علم و یقین را در پیاله‌ی جان خود به تصویر می‌کشد.

اکنون که مدت ۷ سال از سرعابه‌گذاری دراز مدت آموزش و پرورش در پایه‌گذاری نظام جدید می‌گذرد، باید دید آیا اختصاص دادن آن همه هزینه‌های مادی و معنوی در پیشبرد اهداف و خواسته‌های آموزشی کارایی صددرصد داشته، آیا معلمان مدارس توانایی آن‌را داشته‌اند تا ظرافت‌های آموزشی نظام جدید را با مشکلات عدیده و پیچ و خم‌ها و تنگناهای کتاب‌های درسی و کمبود وقت در دوره و زمان واحدی در ذهن

دارد که متأسفانه هنوز در همان چارچوب قالبی خود عملی می‌شود؛ یعنی کلاسی که باید بزرگ‌ترین منبع آن جذبه و شوق و وجد باشد به خواندن و تمرین حمل کردن و محفوظات آن چنانی صرف می‌شود و صرفاً معلومات ذهنی دانش‌آموز زیر پوشش نظریات و معلومات کلاسیک معلم قرار می‌گیرد و در حقیقت ذهن یادگیرنده از هرگونه خلاقیت و پویایی تهی می‌گردد و مخزن‌های اطلاعات صوری و موقتی می‌شود. در کتاب‌های جدید نظام آموزشی بخصوص درس زبان و ادبیات فارسی یکی از ابزارهای مطلوب پویا کردن ذهن دانش‌آموز است از طریق ارجاع او به تحقیق و سوق به خودجوئی و خودمحوری؛ زیرا جامعه‌ی کنونی برای رشد و بالندگی خود معیارهایی را برگزیده که همگنی تازه و بدیع‌اند و مطالعات نشان می‌دهد که ایجاد محرک‌ها و انگیزه‌های لازم، برنامه‌ریزی دقیق و حساب شده در افزایش خلاقیت و بازده یادگیری و کاهش آفت تحصیلی نقش مؤثری را ایفا می‌کند.

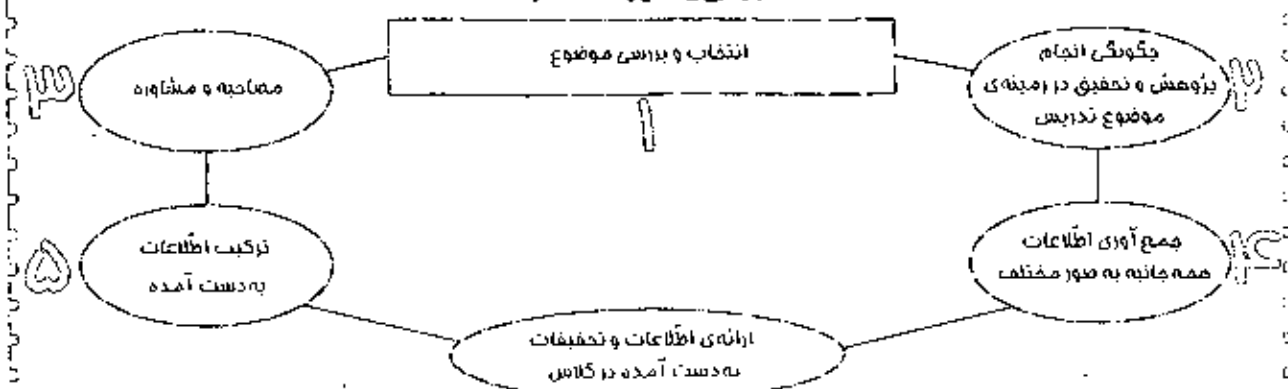
بهره‌گیری از خلاقیت و پویایی دانش‌آموز و مطالعه و ژرف‌نگری در محتویات درسی یکی از راه‌کارهای موفق در ایجاد انگیزه و جذابیت در یادگیرنده است و ایجاد محرک‌های لازم و استفاده از وسایل و ابزارهای مناسب، روش یادگیری و منابع یادگیری فرد را آماده‌ی فراگیری همه‌جانبه می‌کند.

نخستین قدم در یادگیری، ایجاد فضای مناسب است؛ کلامی مهم‌ترین مکانی است که دریافت‌های ذهنی از آن جا آغاز می‌شود و نخستین فضایی است که نظریه‌ها در آن عنوان می‌شود. و شاید اولین کانونی است برای خلق انسان‌های نو در ایجاد مهارت‌های بدیع و ابداعات خلاق. در کلاس وقتی سخن از ویژگی کلام شاعران و نویسندگان

از کهنه و نو می‌شود باید جذاب و خلاق باشد و به یاری حجت‌های عقلی و برهان‌های علمی بیان شود تا روح علمی را بر کلاس حاکم کند. روش تحقیق، بحث و گفتگو و استفاده از ابزارهای پویا حتی در کلاس‌های پرجمعیت نیز بازدهی شریک‌ش دارد و این، خود نوعی روش یادگیرنده‌مدار است که در آن دانش‌آموز با به‌کارگیری مکانیزم‌های حسّی و تحلیلی خود به‌طور فعال در یادگیری شرکت می‌کند و به الگوهای فکری خود سازمان می‌بخشد و مطلب را بهتر درک می‌کند سپس این مطالب را در کلاس انتقال می‌دهد و معلم به عنوان راهنما و جهت‌دهنده‌ی فکری، کلاس را اداره می‌کند. در این روش بیشتر توجه به کیفیت یادگیری است نه صرفاً نتایج کمی و نمره‌گرایی و انبار کردن مطالب ذهنی. در نظام‌های یادگیرنده‌مدار، یافتن راه‌حل‌ها، کشف ابداعات و به‌دست آوردن بینش توسط خود یادگیرنده هدف و راه‌کار است. در این روش در حقیقت داد و ستدهای فکری در کلاس بسط می‌یابد. مطرح کردن سوالات متعدد و برانگیزنده بینش دانش‌پژوهان را گسترش می‌دهد و از به‌هم پیوستن اطلاعات همه‌جانبه، کلاس به ابداع و آگاهی می‌رسد. امروزه پژوهشگران آموزش و پرورش جهان به این باور رسیده‌اند که ۳ فرایند مستلزم تحول و دگرگونی آموزشی است؛ فرایند تحقیق و کاوش، تجزیه و تحلیل و کاربرد صحیح، در نظام آموزشی ما هنوز دانش‌پژوهان بر این باورند که در یک چارچوب قالبی به بررسی و انتخاب و گزینش بپردازند و هدف و انگیزه‌ی آن‌ها بیشتر نمره‌گرایی و انبار مطالب ذهنی است. آن‌ها با ایجاد تفکر منطقی و فعال و تجزیه و تحلیل و ارزشیابی از نوع ابداع یا لاف‌بازسازی بیگانه‌اند و شاید این بیگانگی به سبب توجه نداشتن نظام آموزشی با آموزش

ندادن معلم‌ان در این راستا بوده است هنوز هم معلم‌ان ما بر کمیّت و وسعت برنامه بیش از کیفیت یادگیری و نحوه‌ی یادگیری اعتقاد دارند. هنوز هم در جو آموزشی ما تفکر آفریننده چندان جایی ندارد و در نگاه برخی تنها خودرهبری، خودرأیی و اجبار فکری بهترین نوع تدریس است. هنوز هم محیط‌های آموزشی ما در صدد آن نیستند که شرایط مساعد را برای پرورش و توسعه‌ی خلاقیت فراهم کنند. کوشش بسیاری از مؤسسات آموزشی بر مبنای انباشته کردن ذهن دانش‌آموزان از علوم و فنون مختلف بدون هدف و انگیزه است حتی در دبستان‌ها نیز بیش از آنچه بر قدرت و توانایی کودکان و شادابی و سلامت فکری آن‌ها توجه شود، به کمیّت‌های درسی و طولانی کردن مدت زمان کلاس‌های درسی توجه می‌شود؛ دادن پلی‌کی‌های سنگین و فراتر از توان ذهنی تکالیف شبانه که خود کامل‌کننده‌ی دروس روزانه است (۱) بیشتر از آنچه که مفید و برانگیزنده باشد مضر و نامعقول است. هنوز هم در بیشتر کلاس‌های ابتدایی ما بهترین کلاس ساکت‌ترین کلاس است؛ کلاسی که شاگرد دست به سینه بنشیند و به حرف‌های معلم گوش دهد. در این محدود کردن، انرژی فکری و بدنی شاگرد کجا می‌رود؟ کجا مصرف می‌شود؟ در آینده چه پیامدی را به دنبال دارد؟ طبق تحقیقاتی که در تمام سیستم‌های آموزشی جهان به عمل آمده، نشان داده که روش یادگیرنده‌مدار یکی از روش‌های خلاق و پویاست که امروزه جانشین نظام قالبی گذشته شده است. در این نظام قدرت خلاقیت افزایش می‌یابد، توانایی ابتکار و رهیایی‌های جدید در برابر مجهولات شکل می‌گیرد و شهامت و تمایل به مخاطره‌جویی در فرد تقویت می‌گردد، امنیت روانی کلاس زیاد می‌شود، اعتماد به خویش و صحت فعالیت‌ها به وجود

## روش یادگیرنده مدار



شاگردان درمی گیرند و دیگر آن بیگانگی و غربت با شعر نو از میان می رود. در بُعد ذهنی کلاس با استفاده از بحث و گفتگوی آزاد یک نوع بینش نوام با استدلال و حلافت به وجود می آید. متزوی ترین شاگردان به علت آن که در شرایط مناسبی برای درک و آموخته های فکری خود قرار می گیرند در ابراز نظر امکان سازمان دهی اندیشه های خود را می یابند و به این ترتیب کلاس محیطی فعال و پویا و برانگیزاننده می شود. در این نوع تدریس از ابتدای ترم، برای درس هر جلسه یک گروه ۳ یا ۴ نفری به منظور تحقیق و پژوهش انتخاب می شوند و مآخذ و منابع معتبری که در زمینه ی موضوع مورد نظر وجود دارد به آنان معرفی می شود و یا در دسترس آنان قرار می گیرد و آنان نیز در مدت زمانی که فرصت دارید، اطلاعات و یافته های خود را طی برگه هایی جمع آوری می کنند و سپس در ساعت مقرر مطالب جمع آوری شده را در کلاس ارائه می دهند و پیرامون موضوع مورد نظر بحث درمی گیرد شاگردان هم که از قبل مطالعاتی در مورد موضوع مورد بحث انجام داده اند، به اظهار نظر می پردازند و سپس مطالب خود را به صورت مقاله ای تنظیم می کنند که مجموعه ی کار آن ها ۲ نمره از ۵ نمره ی میان ترم را به خود اختصاص می دهد از کارهای جالب ارائه شده ی سال گذشته تحقیقاتی در مورد ادبیات نمایشی، ادبیات داستانی، حماسه و ادبیات پنداری بوده است.

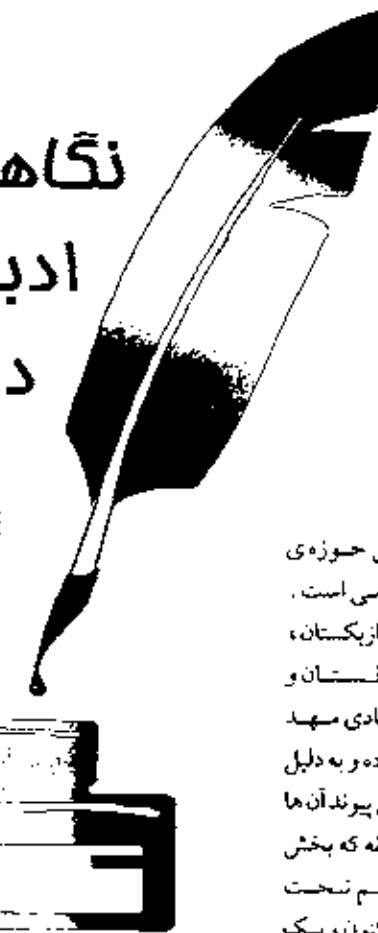
خواسته بودند که به سؤالات آن ها پاسخ دهند. برای آقای گرمارودی نیز مصاحبه بسیار جالب بوده و از این نظر دقیقاً به پرسش های آنان جواب داده بودند؛ درباره ی خودشان، آثارشان، شعر آزاد، سپید و موج نو، دیدگاه های خود را مطرح کرده بودند. دانش آموزان معتقد بودند که در حضور هیچ استادی این همه سؤال نکرده بودیم و آنچه ندانسته از شعر نو و شعر انقلاب اسلامی داشتیم در آنجا مطرح کردیم استاد با صبوری می شنیدند و با بزرگواری و محبت پاسخ می دادند.

به اعتقاد ایشان بیگانگی دانش آموزان ما با ادبیات معاصر سبب می شود که دامنه ی سؤالات گسترش یابد. تا چند سال پیش کلاس ادبیات سنگر ادبیات کلاسیک بود. بی هیچ تردید دوران شعر و نثر معاصر یکی از بارزترین ادوار تاریخ ادبیات ایران است و اگر دانش آموزان ما آنس با این ادبیات ندارند، مقصر اصلی کتاب های درسی گذشته ی ما بوده است. استاد گرمارودی قسمت هایی از شعر «نخل ولایت» را نیز برای دانش آموزان معنی می کنند و در مورد سرودن این شعر توضیحاتی می دهند. به هر حال زندگی نامه ی ایشان همراه با آثار و تألیفاتشان در اختیار دانش آموزان قرار می گیرد و آن ها نیز آن را به صورت یک تدریس ۱/۵ ساعت در اختیار شاگردان قرار می دهند. شعر را نقد و بررسی می کنند. بحث و مقایسه ی شعر نو و شعر سنتی بین

می آید. با ایجاد کنش های متقابل دانش پژوهان، بار یادگیری کلاس افزایش می یابد، در کلاس تفکر با تأمل و تعمق بسط می یابد، شیوه ی مفهوم سازی و تفکر تقویت می شود، فشار کاری معلم در چارچوب داده های معین و قالبی کاهش می یابد، فعالیت های خلاق کلاسی مکانیزم های حسی و تحلیلی را افزایش می دهد. به عنوان نمونه یک جلسه از کلاس درس ادبیات فارسی ۴ را که با کوشش چند تن از دانش آموزان یک دبیرستان از ناحیه ی آموزش و پرورش استان تهران برگزار شده است در اینجا مطرح می کنیم عنوان درس (در سایه سار نخل ولایت) شعری از ادبیات دوران جدید سروده ی آقای سیدعلی موسوی گرمارودی است. دانش آموزان برنامه ای را از هفته ها قبل تدارک دیده اند؛ برنامه ای زمان بندی شده همراه با تحقیق و تبس و مطالعه و مصاحبه و خالصی از هر نوع کلی گویی و ذهنیت گرایی. همه چیز تازه و جدید است حتی نحوه ی تدریس، انتقال مطالب و نماد پردازی ها؛ به همین جهت کلاس نیز کلاسی پر جنب و جوش و فعال است.

دانش آموزان برگزار کننده ی برنامه که در یک وقت قبلی با آقای گرمارودی ملاقات و مصاحبه کرده اند، نتایج مصاحبه ی خود را برای شاگردان گزارش می دهند. آن ها در یک نشست دوستانه با آقای گرمارودی سؤالات خود را مطرح کرده و از ایشان

# نگاهی به ادبیات فارسی - تاجیکی در آسیای مرکزی



علی اصغر بووند شهریار

**چکیده مقاله:** در این مقاله نویسنده پیوندهای تاریخی و ادبی ایران و تاجیکستان را طی قرن های منمادی بررسی می کند و آن گاه گسستگی موقت این پیوند را در ۸-۷ دهه ی اخیر که دوران سلطه ی عنصر روس در آسیای میانه است از نظر خوانندگان می گذراند و در پایان، پیوند دوباره ی سنت های ادبی را بین اقوام فارسی زبان در مناطق رها شده از سلطه ی رژیم سوسیالیستی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، با تکیه بر میراث های کهن مشترک این اقوام نوید می دهد.

آسیای مرکزی از نظر فرهنگی حوزه ی بسیار برجسته ی زبان و ادبیات فارسی است. این منطقه که شامل جمهوری های ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قزاقستان و فرقیزمنان می باشد، قرن های منمادی مهد فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی بوده و به دلیل مشترکات تاریخی، فرهنگی و دینی پیوند آن ها با ایران ناگسستی است. این منطقه که بخش عظیمی از آن تا پایان قرن هجدهم تحت تصرف روسیه ی تزاری در آمد، اکنون، یک بار دیگر در صحنه ی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جهان اهمیت کلان یافت. بدیهی است آسیای مرکزی از بعد پژوهشی در زمینه های فرهنگی و زبان و ادبیات فارسی و دیگر مشترکات، توجه جدی پژوهشگران ما را می طلبد زیرا با وجود آن که ریشه های عمیق تاریخی و فرهنگی، ایران و آسیای مرکزی را به هم پیوند می دهد، شناخت ما از این منطقه بسیار کم است و ضرورت دارد اسنادان و دبیران رشته ی ادبیات در معرفی این منطقه به دانش پژوهان سعی و اهتمام بیشتری داشته باشند. این مقاله بدین منظور به نگارش در آمده است.

ملک الشعراى بهار و استاد ذبیح ۱... صفا با استناد به مدارک قطعی و معتبر بر این مسئله کاملاً تأکید کرده اند. در این نکته اکنون بحثی نیست که در دوره ی اسلامی هنگامی که سخن از زبان دری یا پارسی دری می رود، مراد زبان مردم خراسان و ماوراءالنهر است و این حقیقت را شواهد مختلف ثابت می کند.<sup>۱</sup> بعد از آن که در نواحی دیگر ایران، شاعران و نویسندگانی خواستند به پارسی شعر گویند و کتاب بنویسند از همین لهجه ی آماده و مهیا که صورت یک زبان رسمی را یافته بود، استفاده کردند.<sup>۲</sup> برخی از دانشمندان از جمله «پروفیسور محمدجان شکورف» معتقدند که: «فارسی دری حتی پیش از اسلامیت در بخارا رواج داشت و به درجه ی زبان شعر رسیده بوده است.»<sup>۳</sup> آن چه که تحت عنوان «عصر طلایی» فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی به آن افتخار می کنیم همان عصری است که تمدن عظیم ایرانی با مرکزیت بخارا و به مدد دولت سامانیان بر فراز تخت عجاج آفرینش های جاودانی قرار گرفت و به اوج اعلائی رسید که

و لغات محلی - بر حسب محیط جغرافیایی و اقلیمی و با عوامل دیگر اجتماعی و تاریخی - دیده شود ولی این هرگز بدان معنی نبود که از آن ها به عنوان یک لهجه ی ادبی جداگانه یاد کرد. دیگر لهجه ها و گویش های رایج در ایران زمین، تنها به عنوان یک زبان محاوره ای کاربرد داشتند ولی زبان ادبی، اداری و دیپلماسی و تجاری تمام فلمرو زبان فارسی در جهان «فارسی» بود؛ همه با آن شعر می سرودند و دست افشانی می کردند و به مدد این زبان بهشتی از دل های هم باخبر بودند و در غم و شادی ها، شریک یکدیگر. زبان مردم ماوراءالنهر با همان فرارود با خراسان بزرگ - که امروز آسیای مرکزی یا میانه خوانده می شود<sup>۴</sup> - همانند دیگر نواحی ایران زمین، فارسی بود. این منطقه همواره به عنوان مهدزبان و ادبیات فارسی مطرح بوده است. همه ی دانشمندان اذعان دارند که ابتدای زبان و ادبیات فارسی، مشرق ایران یعنی ماوراءالنهر یا خراسان بزرگ بوده است و بعد در سایر نقاط ایران زمین گسترش یافته است.

ادبیات مشترک فارسی تا قرن ۱۶ میلادی، آینه ی بی زنگار و تمام نمایی است از اوضاع و احوال ادبی سرزمین هایی که به فارسی شعر می گفتند و می نوشتند. تا این دوره در سرتاسر فلمرو قدرت و حکومت زبان پارسی چه در ماوراءالنهر و هند و چه در ایران و قفقاز آسمان ادب پارسی به یک رنگ دیده می شد و هیچ تفاوتی بین آن ها نبود البته ممکن بود در آثار نویسنده با شاعری، واژگان

آرزوی همه‌ی تاریخ ایران پس از خود گشت. ادبیاتی که در این دوره شکل گرفت جزو اصیل‌ترین، مردمی‌ترین و زیباترین ادبیات جهان بوده و هست. بخارا و سمرقند و دیگر شهرهای ماوراءالنهر با داشتن مشاهیری چون: رودکی، دقیقی، ابن سینا، فارابی، بیرونی و عنصری همواره نقش کلیدی و محوری در ادبیات و فرهنگ ایرانی-اسلامی داشته است. در آغاز رواج زبان فارسی، وجود شاعران و ادیبان بی‌شمار از خراسان قدیم، موجب شد که اولین سبک ادبی فارسی به نام سبک خراسانی معروف شود و بخارا، مهد و گهواره‌ی آن گردد. متأسفانه در قرن شانزدهم میلادی (دهم هجری) حوادث غم‌انگیزی در تاریخ سیاسی و ادبی ایران زمین اتفاق افتاد که در نهایت مقدمه‌ای برای جدایی ماوراءالنهر از پیکر توأمند و بزرگ ایران زمین شد و عامل آن نیز ظهور صفویان شیعی مذهب در ایران و شیپتان ازبک و سنی مذهب در آسیای میانه بود. همین مسأله به این دو دولت این امکان را داد که تحت لوای دین و مذهب، مقاصد سیاسی استیلاگرانه‌ی خود را دنبال گیرند لذا از ابتدای قرن شانزده تا سال چهارم به ویزه برای دست‌یابی به سرزمین‌های حاصل‌خیز خراسان، جنگ‌های شدید و متعدد دینی و سیاسی را به راه انداختند<sup>۱</sup> که در نتیجه‌ی آن ارتباط رسمی ایران و ماوراءالنهر از هم گسست. این وقایع و حوادث غمبار بعدی منجر به جدایی کامل تاجیکان از ایران شد. علاوه بر این وجود اقوام ترکمن در بین آن‌ها مانع هر نوع ارتباط جدی شد. ادبیات مشترک فارسی در نتیجه‌ی تأثیر همین عوامل تاریخی و اجتماعی در دو خط سیر جداگانه قرار گرفت و زبان و ادبیات فارسی در آن سامان در مقایسه با دیگر نقاط فارسی زبان جهان وضع نگران‌کننده‌ای پیدا کرد و تاکنون نیز نتوانسته است مقام فاخر گذشته‌ی خود را بیابد. زیرا دولت‌های شیبانی، اشترخانی و مغیثی که از قرن شانزده

میلادی تا ابتدای قرن بیستم در آسیای میانه روی کار آمدند، همگی ترک‌زادانی بودند که تقریباً به زبان و فرهنگ ایرانی دل‌بستگی نداشتند به همین دلیل زبان فارسی دیگر آن پشتوانه‌ی قوی و محکم سابق مانند دولت سامانی را نداشت.

با وجود این، ما ادبیات فارسی شکل گرفته در ماوراءالنهر پس از قرن دهم هجری (۱۰۶۰ م) را ادبیات فارسی-تاجیکی نام‌گذاری می‌کنیم تا هم از حقوق تاجیکان در این زمینه دفاع شود و هم پیوند ناگسستنی آن‌ها را با ایران به اثبات برسانیم. علت این نام‌گذاری این است که ادبیات فارسی در آسیای مرکزی به دلیل عدم ارتباط فرهنگی با ایران و تحت تأثیر عوامل تاریخی و جغرافیایی، به تدریج خصوصیتی در شکل ادبی زبان و درون‌مایه‌ی ادبی پیدا کرد که با ادبیات فارسی در ایران تفاوت‌هایی دارد.

### مهم‌ترین خصوصیات ادبیات فارسی تاجیکی از قرن ۱۴ تا نیمه‌ی دوم قرن ۱۹

به طور خلاصه مهم‌ترین خصوصیات ادبیات فارسی-تاجیکی در آسیای مرکزی را (از قرن ۱۶ میلادی / ۱۰ هجری تا نیمه‌ی دوم قرن ۱۹) می‌توان موارد زیر دانست:

- ۱- رواج شدید سبک هندی خصوصاً سبک بیدل دهلوی در نظم و نثر صدرالدین عینی در اثر معروف خود: «نمونه‌ی ادبیات تاجیک» درباره‌ی تأثیر بیدل بر ادبیات می‌گوید: «پس از قرن ۱۸ تقلید از بیدل در شعر و نثر در بخارا و سمرقند ماوراءالنهر گسترده و فراگیر شده بود و هر ادیبی که قلم به دست می‌گرفت، ضروری می‌دانست که اثری مثل بیدل خلق کند»<sup>۲</sup>.
- ۲- ارتقای لهجه‌ی تاجیکی از یک لهجه‌ی محاوره‌ای به سوی یک لهجه‌ی ادبی و نوشتاری و کاربرد تعابیر محلی و اصطلاحات محاوره‌ای در ادبیات آثار سید محمد شریف نم‌گانی (قرن ۱۸) و

سروده‌های سیدانسنفی (بزرگ‌ترین شاعر قرن ۱۷) در کاربرد امکانات این لهجه بسیار برجسته‌اند.

### اوضاع کلی تاجیک و فرهنگی آسیای مرکزی از نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم به بعد

اشغال آسیای میانه به دست روس‌ها در انتهای قرن هیجدهم و سپس ظهور امپراطوری عظیم شوروی در قرن بیستم (۱۹۱۷ م) که با زتاب آن در آسیای مرکزی منجر به انقلاب خلقی بخارا (۱۹۲۰ م) شد، روابط فرهنگی ایران با تاجیکان را کاملاً قطع کرد. تقسیم آسیای مرکزی باعث شد تا زبان و فرهنگ ایرانی در قلمرو بسیار کوچک تاجیکستان محدود گردد و برای آسیب بیشتر، تاجیکان را از داشتن شهرهای تاریخی و هویت‌ساز مثل بخارا و سمرقند محروم ساختند و در این راستا نام برخی از شهرها و مناطق تاریخی را به نام‌های جدید و جعلی تغییر دادند تا شاید بار فرهنگی و هویت تاریخی و فرهنگی ایران را از دوش مردمان منطقه برگیرند؛ بنابراین امکان هر نوع تعامل فرهنگی میان تاجیکان و ایران و افغانستان از بین رفت. عامل دیگری که در قطع روابط فرهنگی ایران با ماوراءالنهر مؤثر واقع شد، مسأله‌ی خط و امر کتبت بود تا سال ۱۹۲۹ م. خط رایج در کل آسیای مرکزی، خط فارسی بود در این سال خط فارسی به خط لاتین تغییر یافت و ده سال بعد از لاتین به خط روسی «سیریلیک» تبدیل شد. همین امر موجب گردید تاجیکان از گذشته‌ی فرهنگی و ادبی خود به کلی بی‌خبر ماندند و نسل‌هایی که با خط جدید آموزش دیدند و ساادانسی گرفتند، دیگر نمی‌توانستند آثار گذشتگان چون مولوی، حافظ، سعدی و... را بخوانند و با با دیگر هم‌زبانان آن‌سوی مرزها ارتباط داشته باشند. عواملی چون تغییر خط و غیره مانند دیوار بلندی میان تاجیکان و ایرانیان قرار گرفت و باعث شد تا از وضع تحولات ادبی و فرهنگی یکدیگر بی‌خبر بمانند. این دیوار

آن چنان بلند و غیر قابل نفوذ بود که به طور مثال تاجیکان پس از گذشت حدود ۴۰ سال (۱۹۶۵ م) از وجود شعر نو در ایران اطلاع یافتند که البته آن هم از طریق کتاب خانه های شهر هرات به وسیله ی ادیبانی چون «بازار صابری» که به عنوان مترجم شوروی ها به افغانستان اعزام شده بود.

بازار صابری پس از مراجعت از افغانستان، پاره هایی از شعر فروغ فرخزاد، فریدون نولگی، اخوان ثالث و غیره را در مجله ها و روزنامه های تاجیکستان به چاپ رساند و بدین طریق بود که تاجیک ها از وجود شعر نو در ایران آگاهی یافتند. البته عکس این قضیه نیز صادق بود یعنی ادیبان ایرانی هم از وضع ادبیات تاجیک و از وجود شاعرانی چون: عینی، احمد دانش، حبیب بوسفسی و پیرو سلیمانی و غیره - که سهم بزرگی در پایداری زبان فارسی و ادبیات آن داشتند - بی خبر ماندند.

### ادبیات فارسی - تاجیک در نیمه ی دوم قرن نوزدهم تا ابتدای عصر شوروی

ادبیات اصیل تاجیک همان ادبیاتی است که در نیمه ی دوم قرن ۱۹ با ظهور احمد دانش در بخارا شکل گرفت و سپس به وسیله ی شاگردان و پیروان او مانند: شاهین، سودا، واضح، حیرت، سامی و صدرالدین عینی ادامه یافت. احمد دانش معروف به احمد کله از بزرگ ترین متفکران آسیای میانه در نیمه ی دوم قرن نوزدهم است، و بسیاری از پژوهشگران و دانشمندان او را بنیان گذار ادبیات نو تاجیکی می دانند و بهترین اثر او که به ادبیات نو تعلق دارد همان «نوادر الوقایع» است که آرا و افکار معارف پروری، روشن فکری و سبک نو ادبی در آن انعکاس یافته است. این اثر هم از جهت سبک و اسلوب و هم از جهت مضمون نو و تازه بود. مهم ترین آثار این دوره از ادبیات تاجیک غیر از کتاب «نوادر الوقایع» احمد دانش و دیگر آثار او شامل آثاری چون

«غفاید النساء» و «سوانح المسالک» از واضح، «بدایع الصنایع» و «شوی تحفه ی دوستان» از شاهین، «مفرنامه ی تحف اهل بخارا» از میرزا سراج الدین حکیم و آثار ادیبانی چون فطرت بخارایی، عجزی سمرقندی، تاش خواجه اسدی، خواجه بهبودی، سودا و ... است که همگی این آثار به سبک رئالیسم نگاشته شده است و به شدت تحت تأثیر آثار احمد دانش است. به نحوی که صدرالدین عینی بزرگ ترین متفکر ادیب تاجیک که بعداً عنوان «پدر ادبیات شوروی تاجیک» را کسب کرد در کتاب یادداشت ها یادآور شده است که: «شناسایی من به نوادر الوقایع در من نه تنها انقلاب فکری را بیدار کرده نماند بلکه به سرم سودای نثر نویسی شوی را هم انداخت ...»

عدم توجه به سبک بیدل (علی رغم اظهار دل بستگی و ارادت شاعران و نویسندگان به بیدل) و روی آوردن به سبک رئالیسم و واقع گرایی، سادگی و صراحت زبان ادبی و توجه بیشتر به ویژگی های بومی زبان از خصوصیات عمده ی ادبیات این دوره است.

### ادبیات شوروی تاجیک

بنیان گذار ادبیات شوروی تاجیک یکی از شاگردان و پیروان احمد دانش به نام «علامه صدرالدین عینی» است او کین اثر او که به ادبیات شوروی تاجیک تعلق دارد؛ «مارش حریت» یا سرود آزادی است که در سال ۱۹۱۸ در استقبال از انقلاب شوروی سروده شده است که از آهنگ مارسی یز Marseillaise یعنی سرود انقلابی فرانسه گرفته شده است. عینی، در شرایط تازه ی تاریخی منطقه نقش بسیار مهمی در پایداری زبان، فرهنگ، ادبیات ایرانی در آسیای میانه به عهده دارد او مرتب ادیبانی بود که تازه به صحنه ی ادبی وارد می شدند و نیز حلقه ی طلایی ادبیات کهن سال فارسی با ادبیات معاصر شوروی بود. ابوالقاسم لاهوتی دوست و همکار بزرگ عینی نیز پس از فرار از ایران و پناهنده شدن به شوروی سهم به سزایی در پیوند شعر ایران با

شعر تاجیکستان دارد در حقیقت عینی در شعر و لاهوتی در شعر بزرگ ترین ادیبان فارسی - تاجیکی تا دهه ی پنجاه قرن بیستم میلادی هستند.

از دیدگاه کلی ادبیات تاجیک شوروی، ادبیات بی رنگ و با محتوای کلیشه ای و روزنامه ای بود؛ «رنالیسم سوسیالیستی» چارچوب ادبیات این دوره را تشکیل می داد و این متد ادبی که بر پایه ی تفسیر مارکسیستی - لنینستی از جهان بنا شده بود فضای حاکم و کلی ادبیات و هنر در سرناسر دوران شوروی از جمله در تاجیکستان را تشکیل می داد و ادیبان مجبور بودند تمام هنر خود را در خدمت به این مکتب بگمارند و حدود و شعور این ادبیات همان چارچوب بسته و محدود حزب کمونیست و سیاست های دولت بود. ادیبان می بایست در آثار خود مرتب به ستایش از لنین، استالین، حزب کمونیسم، اتحاد و دوستی کثیرالحمه ی شوروی، محبت و دوستی به خلق به اصطلاح کبیر روس بپردازند. در حقیقت ادبیات از جوهره ی اصلی و تصاویر خیالی تهی شد و سخن عاری از زیبایی های ادبی گشت به طوری که می توان گفت: «شعر شوروی تاجیک فقط از جهت وزن و قافیه ی شعر بود ولی از تصاویر و زیبایی های شعری بی بهره بود» آقای گل نظر شاعر و منتقد تاجیک در این باره می گوید: «ادبیات نو (ادبیات سوسیالیستی) تقاضا می کرد که به طور مشخص شعر بگو، مردم را به تحصیل، هنرآموزی و دوران سازی دعوت کن. از خانه های خیال های آسمانی خود بیرون بیا و با گرمی و سردی روبه روی زندگی، روبه شو»

### زبان فارسی در شعر تاجیک

سال های ۱۹۳۰ تا آخر دهه ی پنجاه سیاست فرهنگی شوروی در زایش انسان هایی فعالیت می کرد که «نوبین» و «سوسیالیستی» باشند. در دوره ی معینی، خصوصاً در زمان استالین فرهنگ های ملی قوم های دیگر (مثل



فرهنگ ایران) فرهنگی ارتجاعی و نمودار عقب ماندگی اقوام و ملل غیر روس محسوب می شد و کلیه آثار و یادگارهای گذشته اعم از حماسه های ملی و منظومه های مردمی ممنوع اعلام شد استالین ... هر گونه اثر ادبی و هنری و ذوقی تازه و نوپردازی را که از سنن فرهنگ قومی مایه می گرفت، می کوبید و از میان بر می داشت. ۱۱ سال های ۱۹۳۰ تا آخر دهه ی پنجاه را مرحله ی تشکیلی و تحول ادبیات خشک و قالبی نام نهادند.

از آخر دهه ی پنجاه میلادی تا پایان دهه ی هشتاد میلادی یعنی پس از مرگ استالین فشارهای فرهنگی بر ملت های غیر روس اندکی کاهش یافت و نویسندگان و ادیبان اندکی به آزادی دست یافتند. حماسه های ملی و مفاخر ادبی و فرهنگی منزلت گذشته را بازیافتند. در تاجیکستان اشعار با ارزشی در ستایش از گذشته های تاریخی، مفاخر ملی و فرهنگی مثل دولت سامانی، زبان فارسی، فردوسی تضحی گرفت و بهترین اشعار مبرز را توردسون زاده به وطن اختصاص یافت و در اشعار زیادی از شاعرانی چون مؤمن قناعت، خانم گفر حصار، بازار صابر، عبید رجب، کریم رحیم، به موضوع زبان مادری (فارسی) و ستایش از آن پرداخته شد. مؤمن قناعت در یکی از شعرهای خود می گوید:

زهر بادا شیر مادر بر کسی  
کافر زبان مادری گم کرده است

عبید رجب در شعر «نا هست عالمی، نا هست آدمی»، که در دوران حاکمیت شوروی پس از استالین سروده است می گوید:

هر دم به روی من  
گوید عدوی من  
کایس شیوه ی دری تو چون دود  
می شود ...

باور نمی کنم  
باور نمی کنم ...

کریم رحیم در یکی از مثنوی های خود، از زبان مادری این گونه سخن می گوید:

لفظ من ای لفظ شیرین دری  
ای زبان آله های مادری  
از زبان بلغمی و رودکی  
مهر تو پرورده ام از کودکی  
شاهنامه با تو آب و رنگ یافت  
در جهان خلتم ز تو فرهنگ یافت  
ابن سینا در بخارای کهن  
کاشت در مرز شفا تخم سخن  
با همین املا نظامی زاده بود  
بر تو ای لفظ دری دل داده بود  
کلک پر شور کمال اندر خجند  
با تو انشا کرد اشعار بلند  
مثل سعدی، جامی شیرین کلام  
در معنی سبقت با عزم تمام ...  
... سیز یادا تا یاد دامن تو  
ای مبارک باد این دوران تو  
فارسی گوئی، دری گوئی ورا  
هر چه می گوئی، بگو ...  
بهر من تنها زبان مادری است  
همچو شیر مادر است ...

بعد از طرح سیاست «پروستریکا» به وسیله ی گورباچف، در نهم سپتامبر ۱۹۹۱ تاجیکستان اعلام استقلال کرد و به موجب قانونی که در سال ۱۹۸۹ در تاجیکستان به تصویب رسید فرار شد خط روسی به خط تیاکان (یعنی خط فارسی) تغییر یابد اما علی رغم این تلاش ها به خاطر برخی مشکلات مثل سال های جنگ داخلی بعد از استقلال و مشکلات مالی و ... هنوز تا پیمانده شدن این قانون راهی دراز در پیش است. آن چه امروزه (بعد از استقلال) در شعر و ادب تاجیکستان انعکاس می یابد همان هویت حقیقی و فراموش شده است که ده ها سال به شدت و بی رحمانه سرکوب شده بود. توجه به زبان مادری، بیان سرگذشت حزن آلود بخارا و سمرقند میان درد و اندوه تاجیکان پس از حکومت ملی سامانی، علاقه و دوستی به ایران زمین به عنوان وطن تاریخی، نزدیکی و پیوند با شعر و ادب ایران مسائلی است که در ادبیات امروز تاجیکستان به چشم می خورد.

اگر ادبیات فارسی پس از قرن ۱۶ م / ۱۰ هجری در ایران و آسیای مرکزی در دو مسیر جداگانه فرار گرفته بود اکنون با جرأت می توان ادعا کرد که این دو شاخه ی پربار پس از قرن ها دوباره به سوی پیوند و پیوستگی پیش می رود و به قول مولوی:

هر کسی کافر دور ماند از اصل خویش  
باز جوید روزگار وصل خویش

پس نویسی ها

- ۱- ملک الشعراء بهار، سبک شناسی، ج اول، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۰، صص ۲۵ تا ۲۱
- ۲- صفا، ذبیح ا...، تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوس، ج اول، چاپ دوازدهم، سال ۱۳۷۱، صص ۱۰۸.
- ۳- همان، ص ۱۶۳.
- ۴- شکورف، محمد جان، خراسان است این جا، نشر تیاکان، دوشنبه ۱۹۹۶ م، ص ۱۴۲.
- ۵- هادی زاده و دیگر استادان تاجیکستان، ادبیات تاجیک، نشریات مطبوعه، دوشنبه ۱۹۸۸، ص ۳.
- ۶- عینی، صدراشدین، نمونه ی ادبیات تاجیک، مسکو، ۱۹۲۶، ص ۲۸۹.
- ۷- بازار صابر، شاعر بزرگ تاجیک است که در سال ۱۹۳۸ متولد شد و در ۱۹۶۲ در رشته ی زبان و ادبیات فارسی - تاجیکی از دانشگاه دولتی تاجیکستان فارغ التحصیل شد. و در سال ۱۹۷۸ جایزه ی ادبی رودکی و دریافت کرد. در سال ۱۹۹۰ حزب دمکرات تاجیکستان را بنیان نهاد و در همان سال نماینده ی مجلس شد. در سال ۱۹۹۲ مثنوی زمانه ی شد. پس به ایران آمد و او ایران به آمریکا مهاجرت کرد و هم اکنون در آمریکا به سر می برد.
- ۸- عینی، صدراشدین، یادداشت ها، به کوشش سعیدی سیرجانی، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۲، ص ۶۷۵.
- ۹- سوند شهربازی، علی اصغر، رساله ی ادبیات منظوم تاجیکی از عصر شوروی تا حال، دانشکده ی ادبیات دانشگاه آزاد اسلامی کرج، سال ۱۳۷۶، صص ۸۳.
- ۱۰- گل نظار، ولزه را بنده است، محسنی سیمرخ، شماره ی ۱ و ۲، ص ۱۳.
- ۱۱- ابو الحسن شیرازی، حبیب الله، مثنی های آسیای قیامه، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۰، ص ۲۹۹.
- ۱۲- آله زنجیه ی تاجیکی به معنی لایه ی مادر است
- ۱۳- شفا نام یکی از کتاب های بوعلی سینا در علم منطق است



برای سال میلاد مولای اکتونیان حضرت امام خمینی (ره)

### مثنوی و گام هایت

با توام ای شاد و شیرین آمده  
همچو فرودین و نسربین آمده  
بامداد عشق ای آبات نور  
با تو پیدا می شود ربابات نور  
های ای هیهای سرمستی من  
مغز نغز هستی هستی من  
با توام ای زورق اسلام ناب  
می بری ما را به سمت آفتاب  
تو تمام می می و هیهای من؟

فتح بی تردید فر داهای من  
شعر باران دارد اندر سینه باغ  
صد بهاران آرد این برفینه باغ  
بی تو من در وحشت مرداب ها  
دست و پایی می زیم در خواب ها  
بی تو اطراف تن خود ماندن است  
در عبوری هست نا پیراهن است  
می روم آرام در دشت سکون  
می شوم در وحشت شب و از گون

می نهم پا در ره بیچارگی  
تکیه خواهم داد بر آوارگی  
شرق و غرب از سروها خون ریختند  
در دهان باغ افیون ریختند  
پیرهن پوشند از شب بر تنم  
کرده سرگردان این پیراهن

نو بریدی از تن ما هر چه بند  
ای خوشا آن کاو ز لطفند در کمند  
گر نشان بند باشد بر تنم  
نیست جز عشق تو طوق گردنم  
شعله در خاموش خاکستر زدی  
در تن ما آتشی دیگری زدی

آمدی و هر مجازی معنوی است  
و قدم های تو عین مثنوی است  
روزگاری ما چو کودک بوده ایم  
سال ها گرم عروسک بوده ایم  
گاه در اطراف خود شک داشتیم  
نفرت از هر چه عروسک داشتیم  
و کلام تو عروسک را شکست  
هم عروسک را و هم شک را شکست  
سال هایم هر چه باشد سرسری است  
سال میلاد تو سال دیگری است



مصطفی سلامی متولد ۱۳۳۸ اهل گلپایگان و دبیر منطقه ی ۱۳ نهران است. دو اثر از او منتشر شده است: از درد پیدای غیبت (نهران ۱۳۷۲) و از زبان بریده ی بخت. با مطبوعات همکاری دارد. در قالب های نو و سنتی شعر می گوید. زبانی روان، تصویری و احساسی و عاطفی دارد. از سروده های اوست:

### رنگ رویا

رنگ رویای من و چشم تو آبی است بیا  
پشت هر جنبش پلنگ تو کتابی است بیا  
گرچه کس راه به صحرائی نگاه تو نبرد  
اسب سُم سوخته ام در تک و تابی است بیا  
صبح شهر من و این هلهله ی تنهایی  
بی عبورت همه خمیازه و خوابی است بیا  
بسم از بودن بی روی تو بودن که جهان  
هوش خشکیده به دیوار حیایی است بیا  
ختم، چو فواره به تنهایی خود می گریم  
گاه بر چهره ام از خنده نقابی است بیا  
یک دو دیوان پر از بیت و غزل دارم و باز  
شعر من منظر مطلع نابی است بیا



دکتر منیره احمد سلطانی، استاد مراکز تربیت معلم و ضمن خدمت و مراکز دانشگاهی وزارت آموزش و پرورش است. وی تحصیلات خود را تا مقطع دکتری زبان و ادبیات فارسی ادامه داد و اکنون جز تدریس به تألیف و تحقیق و ترجمه نیز مشغول است. از آثار چاپ شده ی اوست:

۱- قصیده ی فنی و تصویر آفرینی خاقانی،



انتشارات کیهان، خرداد ۱۳۷۱

۲- واژگان فارسی در زبان‌های اروپایی،

انتشارات آوای نور، ۱۳۷۲

۳- گزیده‌ی فصاحت‌انوری، نشر قطره،

۱۳۷۴

۴- نقد و نظر خاقانی، (نقد شعر)، نشر

آبیه، زمستان ۱۳۷۶

۵- زنان در سلامت و بیماری، (ترجمه

از انگلیسی)، نشر آبیه، ۱۳۷۷

۶- دستور گشتاری، (کتاب درسی

دانشگاهی) نشر آبیه، ۱۳۷۸

### کتاب آماده‌ی چاپ:

۷- ترجمه‌ی فرهنگ لاروس فولکلور

جهان (Dictionary of World Folklore.

Larousse)

۸- صور خیال و معانی در شعر معاصر

ایران، آماده‌ی چاپ

۹- پست مدرنیسم و اسلام، (ترجمه از

انگلیسی)، آماده‌ی چاپ

۱۰- دستور زبان فارسی، نشر آبیه

جز این ده‌ها مقاله‌ی دیگر از وی در

مطبوعات و مجلات ادبی کشور به چاپ رسیده

است.



علی احمدزاده (مصلح) در سال ۱۳۲۰

در یکی از روستاهای سفرز دیده به جهان

گشوده است و هم اکنون کار تدریس زبان و

ادبیات فارسی را در بیرستان‌های سفرز بر عهده

دارد.

وی به دو زبان فارسی و کردی شعر

می‌سراید و از شاعران گذشته‌ی کرد همانند

مولوی کرد، نالی، وفایی، پیره‌میرد و از

شاعران فارسی‌زبان از سنایی، سعدی،

حافظ، عراقی، جامی و مولوی پیروی

می‌کند.

نمونه‌هایی از شعر ایشان را می‌خوانیم:

### یاد یار

به یاد بارم را غم به دل رسیده امشب

به تند باد تعب قامتم خمید امشب

صبا بگو غم دل با که باز گویم من

ز فرط غم، دل و جانم به لب رسیده امشب

چو داغ لاله به دل داغ دارم از غصه

به جای اشک ز مژگان چه خون چکید امشب

ز ماتمت چه بسا سر نهاده بر زانو

به ذکر و یاد تو شادی ز دل رسید امشب

فغانی ز جدایی به عالم ناسوت

وصالی یار به لاهوت بشنود امشب

دعا به لب سر شب ناسحر خدا گویان

ز ماتمت دل «مصلح» نیارمید امشب

### زندانی تن

خواهی رهی زین دامگه منصوروش بردار شو

پرواز کن زین دام و دان، سالارتن، سردار شو

درهم شکن زندان تن، آسوده زی ای جان من

در خواب غفلت تا به کی؟ آگاه دل بیدار شو

سرم ز خود بیخود شوی، پیدا کن محبوب خود

چون یافتی جانان خود، در حلقه‌ی لبراز شو

زین خوابگه بی خواب شو، از خواستی بی خواست شو

آماده شو بهر سفر، آزاده روی بار شو

محراب دل رخسار حق، و جهت وجهی آلدی

ارض السّموات آفرین، با نام او در کار شو

مصلح بیا هنگامه کن، سر در ره جانانه کن

دیدار او آمال دل دلداه با دلدار شو!

\*\*\*

### هدیه‌ی روز معلم

روزی گل بشکند صفای معلم!

زنگ عم از دل ببرد صدای معلم!

گوش نواز است و روح بخش و دل‌آرام

زیر و بم دل کش توانی معلم!

نیست فراتر ز پایگاه بلندش

در دل اهل دل است جای معلم!

هر که زجان بشنود کلام علی را

می‌کند از صدق، جان فدای معلم!

ذوق و نبوغ، از فروغ اوست درخشان

دیده و دل، روشن از صفای معلم!

شمع صفت سوزد و جهان بفرورد

صنعت و علم است جان بهای معلم!

بر تن شاگرد جان دمَد چو مسیحا!

آن دم جان بخش و جان فرای معلم!

در ره اجبای نفس، غیر خداوند

می‌نرسد هیچ کس به پای معلم!

وای بر آن سفله مردمی که نداند

لرزش دانشور و بهای معلم!

در حور صدها درود و پاس و سپاس است

خدمت پر یار و بی‌ریای معلم!

پاسر کمال است و فضل، حرمت استاد

حرمت علم است اعتلای معلم!

روز معلم حجتست باد و گرامی!

خرم و خوش باد جان وزای معلم!

خاطر و طبعم شکنت مسمو گلستان

از دل و جان گفت چون کنای معلم!

صحبت دل احمدی به همرد این شعر

هدیه‌ی ناچیزی از برای معلم!

تهران - اردیبهشت ماه / ۱۳۷۰

حسن احمدی گیوی



# هزارپوش شاین بر بیست

جهان را بلندی و پستی نویی  
نداشم چه ای، هر چه هستی نویی

همه نیستند آنچه هستی نویی  
همه آفریده است بالا و پست  
نویی آفریننده‌ی آنچه هست

(ص ۸۲۲، کلمات، امیر کبیر)

## الف: شناسنامه‌ی بیت

این بیت از متذق‌های شاهنامه است در موضوع تحمیدیه که پس از فردوسی مورد توجه نویسندگان و گویندگان بسیاری قرار گرفته است، چنان که، گذشته از عظاملک جوینی در کتاب «تاریخ جهان گشای»، خواجه رشید الدین فضل الله همدانی در کتاب «الطایف الحقایق» دو مرتبه (ص ۲۲۸ و ۲۲۹)، و نجم الدین رازی در کتاب «مرصاد العباد» نیز دو مرتبه (ص ۳۹ و ۴۰) به این بیت استناد کرده اند. هر چند، بعدها مرحوم ملک الشعرای بهار در کتاب «سبک شناسی» از این استناد نجم دابه تعجب می کند و بر آن ایراد می گیرد (ج ۳ ص ۲۱ حاشیه‌ی کتاب). گویندگانی چند نیز از مضمون و کلمات بیت مورد بحث (جهان را بلندی و ... ) استناد کرده و اشیاء مستثقل دیگری ساخته اند از جمله:

## ۱. نظامی گنجی

سخن سالار گنجی در سر آغاز اکثر مثنوی های خود از بیت فردوسی بهره بر گرفته است، مثلاً

نگه دارنده‌ی بالا و پستی  
گوا بر هستی او جمله هستی

(خسرو و شیرین، ص ۱۶۱، ترویان)

و نو آن هستی که با تو کیستی نیست

تویی هست آن دگر جز نبستی نیست

(خسرو و شیرین، ص ۳۰۸، ترویان)

و به ویژه در سر آغاز مثنوی «شرفنامه»

پناه بلندی و پستی تویی

## ۲. شیخ علاءالدوله سمنانی (قرن هفتم و هشتم):

جهان را بلندی و پستی ز نوشت  
تویی هست و آن جمله هستی ز نوشت  
ز تو قائم است هر چه موجود شد  
ز جود تو این خلق را بود شد

(نگین سخن، ج ۲)

## ۳. خواجه‌ی کرمانی (متوفی ۷۵۳):

به نام خداوند بالا و پست  
که از هستی اش هست هر چه که هست

## ب: گوه شعر

نکته ای که مایه‌ی ابهام شعر و تعبیر مختلف آن شده و می شود وجود کلمه‌ی «هستی» در مصراع دوم بیت است که بعضی آن را اسم (= حاصل مصدر) به حساب می آورند و برخی آن را «فعل» یا «مسند» و رابطه‌ی می خوانند وقت در شواهد بالا، این نکته را ثابت می کند که تقریباً تمام کسانی که به گونه‌ای از این شعر استناد کرده اند «هستی» را اسم گرفته اند. از این باب ضرورت دارد، «هستی» را از دیدگاه فردوسی تعریف کنیم:

یکی از پژوهشگران معاصر در مقاله ای، پس از نقل پانزده بیت تحمیدیه از دیباجی شاهنامه که با این بیت آغاز می شود:

به نام خداوند جان و خرد  
کزین برتر اندیشه برنگذرد ...  
و به این بیت خاتمه می پذیرد:

... از این پرده برتر سخن گاه نیست

زهستی مراندیشه را راه نیست

می نویسد:

«... لحن سخن فردوسی در مجموع

ابیات دیباجی، آشکارا از سوراخیت به وحدانیت هستی گراییده است. جان و خرد و نام و جای و کیوان و ناهید و مهر و سپهر، همه چنان به دنبال واژه‌ی خداوند آمده اند که گویی ما با نگاه عارفانه «پای نه ایسم» رو به رو هستیم که میان روح و کلیت هستی و خدا، جدایی نمی بیند علی الخصوص که در بیت آخر، دیگر آشکارا سخن از هستی است نه از خدا. از هستی مراندیشه را راه نیست.»<sup>۱</sup> آن گاه به بیت «جهان را بلندی و پستی ...» و



سنت‌ی است. البته قبل از برداشتن به آن، با  
 این بیت که در پیش‌بازر اکرم (ص) «لا نسوا  
 التضرع وفاق الله وحقه البهره» (نه روزگار بند  
 کند به زود روزگار در حقیقت خفتان خداوند  
 است) از دلالت کلام متعارفانه ای شو، ای  
 شظا و نزل الابل کشف خلیفت و الی السماء  
 کشف رجب و الی الجمال کیف نصبت و الی  
 الدار من کتب منطیحت» (آیات ۱۷-۲۰

سور الفاتحه) پس از تحلی دراز دامن نخستین  
 آورده. اکثر سخن‌ها فیه ای حسینی مآرا را  
 منحصر در بلندی و پستی تصور می کنند تا به  
 حدی که می بتازند که همه همین است و پس  
 و در این بیت که

جهان را بلندی و پستی ...

همه چیزها در بلندی و پستی منحصر  
 کرده است. و این بیت را به خوبی دیگر معنی  
 کتب را به حقیقت خلاصه ای معنی  
 آن شرح همین است، یعنی نمی دانیم که چیزی  
 دیگر هست یا نه آنچه هست و صفت هستی  
 دارد همه نوعی ...

آنرا در کتاب ادبیات فارسی ۲۱ که  
 برگزیده ای از متن تاریخ جهانگشای جوینی  
 است. اگر بلندی و پستی است شماره از آسمان  
 و زمین گرفته شده است. با توجه به سخن  
 بنسبتان چون خواجه رشید الدین فضل الله و  
 طغیانی در اشرفنامه که پیشتر آمد. به سخن  
 در این کتاب نزدیک است. الکی ما توجه  
 این سخن را کل در این کتاب خدا و  
 پیشتر هم کتاب مرزبان به نقل می آورند

جوینی از آن سخن برآید: «... فی کتب  
 اهل بیت...» (در کتاب اهل بیت)  
 «... فی کتب...» (در کتب...)  
 «... فی کتب...» (در کتب...)  
 «... فی کتب...» (در کتب...)

پس نوشت این بیت

۱- این بیت در نسخه ی خطی دارالکتب قاهره  
 مورخ ۷۹۶ هـ که مصححان مسکو آن را با علامت K  
 معرفی کرده اند و نیز در چاپ زول مول آمده لکن  
 مصححان شاهنامه ی چاپ مسکو این بیت را همراه با  
 ۸ بیت دیگر در حاشیه آورده اند (ج ۲ ص ۲۵۴) و آقای  
 دکتر خالقی مطلق در دفتر سوم شاهنامه ی خودشان  
 (ص ۲۳۸) هیچ یک از این آیات ۹ گانه را نه در حاشیه  
 آورده اند و نه در متن. هر چند که همان نسخه ی  
 دارالکتب قاهره را با نشانه ی ق ۱۰۲ از جمله مآخذ خود  
 شمرده اند.

ولی پیش از این بیت از فردوسی است چه عظام ملک  
 جوینی (۶۸۱-۶۲۳ هـ ق) و خواجه رشید الدین  
 فضل الله و طبیب عهدانی (۷۹۸-۶۲۵ هـ ق) که هر  
 دو از فضلای زمان خود بوده قبل از نه وجود آمدن  
 نسخه ی قاهره در آثار خود به این بیت و با نام فردوسی  
 استناد کرده اند و نیز گذشته از چاپ زول مول، در  
 شاهنامه، چاپ سروچشم، ص ۱۰۰۲ این بیت آمده  
 است.

۲- باقر برهام، «خدا، مرگ و رستاخیز در  
 شاهنامه»، باد بهار، یادنامه ی دکتر مهرداد بهار، ص  
 ۵۴۸، چاپ اول ۱۳۷۶.

۳- همان  
 ۴- لطایف الحقایق، تصیف رشید الدین فضل الله  
 عهدانی، به کوشش غلامرضا طاهر، انتشارات  
 کتابخانه ی مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران،  
 شماره ی ۱۵، ۱۳۵۵، ص ۲۲۸.

خداوند بیک استوار و خردمند و پند  
 اصلاحه می نماید که تا با کوشش خستار  
 شاهنامه در ماره ی خدا تا به حدی است که  
 درست در همان جهان که شاعر به شیوه ی  
 باورهای کتب بکتار پس از این روزگار می  
 که در روزگار بلندی و پستی و در این کتاب  
 است. یعنی پس از این که کتاب که بیان  
 بدست و سخن خندان یعنی به نظر بنام شیخ  
 در این بیت.

۱- همان  
 ۲- همان  
 ۳- همان  
 ۴- همان  
 ۵- همان  
 ۶- همان  
 ۷- همان  
 ۸- همان  
 ۹- همان

## آخرین عابر کوچه

عباس علی کاووسی - کاشان

همین که وارد شدم، هیاهو بود و سرو صدا. کسی متوجه حضور من نشد. طبق معمول یکی روی تخته می نوشت و یکی پاک می کرد. مدتی طول کشید نایی به وجودم در کلاس بردند. همیشه همین طور بود، رنگ تفریح خوش حال و شاداب و سر حال بودند و سر کلاس افسرده و بی حال و گاهی هم در خواب.

هر کدام به آرامی سر جایشان نشستند. شلوغ بودند. نگاه کردم؛ از تمام گنج هایی که فضای کلاس را پر کرده بود فقط یک اثر باقی مانده بود آن هم موضوع انشا روی تخته: «آخرین عابر کوچه».

دفتر را که برای صدا زدن باز کردم، سکوت کلاس را گرفت، ناخودآگاه نگاهم بر نام او ماند. می دانستم که انشا نوشته، هیچ وقت نمی نوشت، منم و صفر هم بی تأثیر بود، همان طور که نویسخ و اصرارهای من. احساس می کردم سکوت همیشگی اش، درس نخواندنش به علت بی علاقتی به درس و کلاس است، شاید هم با من لج بازی می کند. نگاه هایش خاموش بود و تلاش های من بی نتیجه و این ها همه خسته ام کرده بود.

با همه ی این ها صدایش زدم، منتظر بودم که بگوید نوشته ام و برای خود دلیلی بیاورد، اما نیاورد. دفتر به دست می آمد. تعجب کردم، می آمد با قدم هایی استوار و نگاهی نافذ. در چشمانش چیزی را می دیدم که هیچ وقت ندیده بودم ولی نمی فهمیدم چیست. انگار برقی چشمانش مرا مسخره می کردند یا نه آن نگاه ها مرا زیر سؤال برده بودند.

بچه ها هم تا حدودی تعجب کردند اما نه به اندازه ی من.

آمد دفترش را باز کرد و به آرامی شروع کرد: «آخرین عابر کوچه»:

دوستان عزیز! کوچه ی ما بن بست است و هیچ عابری از آن عبور نمی کند که درباره ی آن برای شما بنویسم.

این را گفت و دفترش را بست. صدای خنده ی بچه ها سکوت کلاس را شکست. هر کسی چیزی می گفت.

نگاهش کردم. چشمان مضطربش به

آرامش رسیده بود. دیگر نگاهش

سؤال برانگیز نبود. حرف هایش رازده بود. بغض

سنگین یک سال را در یک سطر گفته بود و چه ماهرانه! و آن همه سؤال های بی جواب مرا در یک جمله جواب داده بود. در یک سطر یک عمر حرف، سکوتش، راز چشمانش، گریزان بودنش از کلاس و درس، همه به خاطر بن بست بودن کوچه ی قلبش بود؛ به خاطر ختالی بودن کوچه ی دلش از هر عابر با محبتی. من بودم و نگاه های شرمسارم، من بودم و یک دنیا غفلت. به بچه ها نگاه کردم. در اندیشه های واهی خود غرق بودند و هیچ کس نفهمید که ممکن است سال ها کسی از کوچه ای عبور نکند. شاید هیچ یک از آدم های اطرافمان در عین نزدیکی از کوچه ی دل ما عبور نکنند. شاید در بعضی کوچه ها تنها عابر خودمان باشیم و بس.

او رفت که بنشیند با شانه هایی سبک تر از همیشه، با چشمانی که دیگر مضطرب و منتظر نبودند و با آرامشی که دیگر مجبور نبود در مقابل سؤال های تحقیرآمیز من سکوت کند و من با سنگینی یک عمر حسرت نگاهش می کردم.

از آن روز با خود عهد کردم نگذارم هیچ کوچه ای بن بست باشد و من همیشه آخرین عابر کوچه ی قلب بچه ها باشم، حتی اگر تنها عابر.

## کفش ها

حسن رنگوبی - بیرجند

سال ۷۰-۱۳۶۹ بود که درس های ادبیات سال چهارم دبیرستان شهید رجایی شهرستان بیرجند را تدریس می کردم. به دلیل شرایط بسیار مناسب اخلاقی و درسی دانش آموزان آن دبیرستان، با آن ها رابطه ای دوستانه داشتم. هم معلم درس آنها

بودم و هم دلم می خواست چاشنی اخلاق

و دین در لابه لای درس هایشان گفته شود.

به همین دلیل به اقتضای حال، کلمات و

سخنانی به میان کشیده

می شد.

اوج زمستان بود،

سوز سرمای ناشی از

انداک برفی که

باریده بود،

ضربات سنگینی

خاطرات سبز

بر چهره های رنجور جنوبیانی که دست بر قضا و به غلط در شمال شهر به مدرسه می آمدند، وارد می کرد. در یکی از همین روزهای سرد، دقایقی از شروع کلاس درس گذشته بود که یکی از همان جنوبیان شمال نشین با هیأتی ژولیده و معمول، در حالی که اورکت نیم داری پوشیده و شلوار زانو انداخته و بالا کشیده ای به پا داشت، وارد شد. در او کین نگاه تمام ریخت ظاهری او در برابر بی قوارگی کفش هایش به نظر نمی آمد. کفش های چرمی و نو که نیزی به پا داشت که پاشنه هایش خرابیده بود و تقریباً نیمی از پاشنه ی پاهایش از کفش بیرون زده بود. کهنگی لباس و ژولیدگی او پذیرفتنی به نظر می آمد اما وضع کفش پوشیدن او نمی توانست در شأن دانش آموزی چون او باشد. زیرا تقریباً اکثر آن ها را می شناختم و به رفتار و اخلاقشان واقف بودم. نمی دانم آیا آن وضع را نوعی توهین به ساخت کلاس و مدرسه ارزیابی کردم یا از سر غرور و خودخواهی که مبادایی اعتنایی او به مدرسه گوشه ی قبابی مرا هم گرفته باشد؛ نوعی کدورت در خاطرم زبانه کشید. دانش آموزی گناه برای نشستن بر روی نیمکت چوبی هنوز در بیج و خم صندلی ها پیش می رفت که عنان اختیار از دست دادم و پرسیدم: «آقا پسر چرا این گونه کفش پوشیده ای؟» جوانک در حالی که از این سؤال غافلگیر شده بود، بدون کسم و زیاده گفت: «چه کار کنم آقا، کفش دیگری ندارم، این کفش ها از برادرم بوده که حالا من باید پوشم.» ضربه ی این کلام که برخاسته از حقیقت زندگی و صفای صادقانه ی او بود، عرق شرم را بر پیشانی من نشانده به طوری که مدت ها شرمنده ی این سؤال و آن جواب تلخ بودم. هر کجا هست خدا با به سلامت دارش.

### تصویر ظلم

طلعت محمودان

دبیر ادبیات دبیرستان سمیه منطقه (۱۰)

سال ۱۳۴۸ بود که از دبیرستان فارغ التحصیل شدم و هم زمان با پذیرفته شدن در دانشگاه تهران در رشته ی ادبیات فارسی با سمت آموزگار بیمانی در استخدام آموزش و پرورش درآمدم و به دبستانی در منطقه ی ۷ سابق (۱۶ امروز) رفتم. بدون هیچ تعلیمی کار را آغاز کردم و پس از پایان تحصیل به مدرسه ی راهسای در همان منطقه رفتم. معلم علوم انسانی در مدرسه ی راهسای قادر است همه ی دروس

علوم انسانی را تدریس کند. برنامه ای به من دادند که شامل دروس تاریخ، جغرافی، اجتماعی، عربی، دینی، قرآن، ادبیات فارسی و هنر بود. تعجب کردم؛ بخصوص با دیدن درس هنر. ناآن جایی که به یاد داشتم معلمان هنرم در دوران دبیرستان اغلب صاحبان ذوق و هنری بودند. با یکی از هم کلاسی های دانشکده صحبت کردم و از ایشان راهنمایی خواستم. گفتند: «بهتر است برای هنر موضوعی انتخاب کنید تا دانش آموزان در مورد آن موضوع نقاشی کنند.»

به کلاس رفتم و به دانش آموزان گفتم: «بزار کار نقاشی هر چه دارید به کار بگیرید و موضوعی را که می دهم، به تصویر درآورید.» اعتراض دانش آموزان کلاس را شلوغ کرد. در میان هیاهو موضوع را روی تخته نوشتم و بعد از مدتی کلاس کم کم آرام شد. جلسات درس هنر سپری می شد و تصویرها بهتر و بهتر و علاقه ی آنان بیشتر می شد. کلاس برای من هم جالب بود و موضوعات نقاشی متنوع شادی، غم، ظلم، تبعیض، رنج، سفره ی من، سفره ی شما، سهم اندک من و سهم بسیار دیگری موضوعات هنر شده بودند. گاهی اوقات هم خودشان موضوعی را پیشنهاد می دادند و گاهی دو تصویر را برای مقایسه در یک صفحه می کشیدند. استراحتگاه دو بیمار از دو طبقه ی اجتماع، پوشش و لباس دو دانش آموز، مدرسه ای با امکانات رفاهی و آموزشی در دو منطقه ی شهر و یا سفره ای با چند تکه نان و غذایی ساده و میز غذایی با خوراکی های رنگارنگ...

و کلاس ساکت و آرام و تصویرها هر روز گویاتر و بهتر.

... تا عاقبت روزی آن قدر سرگرم بودند که جرس فریاد برآورد و گویی نشنیده باشند، من از کلاس خارج شدم و قرار شد نماینده ی کلاس نقاشی نقاشان نوجوان را جمع کند و به دفتر مدرسه بیاورد. هنگامی که نماینده ی کلاس نقاشی ها را به دفتر مدرسه می آورد، ناظم مدرسه مانع ورودش شد و از نماینده خواست تا نقاشی ها را به او بدهد و در فاصله ای که نقاشی ها را به داخل دفتر می آورد یا دقت به نقاشی ها نگاه می کرد. با دیدن یکی از نقاشی ها پیش آمد و از من پرسید: «بچه ها قرار بود چی بکشند؟» گفتم: «ظلم» رنگ چهره اش دگرگون شد. گفتم: «اشکالی دارد؟» گفتند: «خیر، بسیار سپاسگزارم. تا امروز تصور نمی کردم از دید دانش آموزان فرد ظالمی هستم.» که ناگهان از بین نقاشی ها ورقه ای را به من نشان دادند و گفتند: «چقدر تصویر مرا واقعی کشید: اند!» و آن تصویر، ناظم مدرسه بود با شیلنگی در دست.

# حرف های



کتاب های غیر درسی را هم بخوانیم. اما به هر حال بعضی از بچه ها دنبال کتاب های شعر، رمان، قصه، نمایشنامه می گردند و علاقه دارند که از نیما و احوان و شاملو و حمید مصدق و فروغ

فرخزاد و زهی معیری و فریدون مشیری و ... هم شعرهایی بخوانند و سهراب سپهری و محمدرود دولت آبادی و ... را هم بهتر بشناسند. من هفده سال سن دارم و در خانواده ای فرهنگی بزرگ شده ام. مادرم دانشگاه درس می دهد و پدرم پزشک است و خواهرم معلم ریاضی. پدرم اول معلم بوده و بعد پزشک شده. برادرم با نشر کتاب سرو کار دارد و من با کتاب الفت دارم. به همین خاطر من دادم که کتاب های کتابخانه ی مدرسه ی ما بیشتر برای دکور و زیبایی و خالی نبودن عرضه است. من دادم که هر نوع کتاب را نمی شود در فقه های کتابخانه ی مدرسه جا داد. چرا حرف حساب را قبول نکنیم؟ اما به نیازهای پاک و ضروری بچه ها هم باید توجه شود. به خصوص تهیه ی کتاب های کمک درسی مناسب و مورد تأیید وزارت آموزش و پرورش.

من یکی از بابت پول در تنگنا نیستیم اما خیلی ها اول صبح گرسنه به مدرسه می آیند و مری ندارند. لاف کتاب های مورد نیازشان را مهیا کنید. البته نه حکایت یک سبب و چند بیمار. در مورد ادبیات که نیاز بسیار است. چرا بعضی از معلم های ادبیات خوف دارند کتاب های مناسب را معرفی کنند؟ نظر و عقیده ی آنها محترم است. به شرط آن که نه دنیای امروز، نوجوان امروز، حرف های امروز، و افق فردا بنگاه کنند.

\*\*\*

بچه من و لیلا جو و بحث داریم. او می گوید معلم ادبیات ما خیلی خوب کارایی دارد. من می گویم

بابا ما از شاخ گریبه می ترسند گریبه ای که در خانه ی ما با آن شکم درکس، آرام آرام از روی دیوار عبور می کند، شاخ ندارد اما بابا می گوید: «راست برو راست بیا تا گریبه شناخت بزنی!»

طوری شده که من از ریسمان سیاه و سفید و شاخ گریبه و سرکشی زبان سرخ وحشت دارم!

معلم ادبیات ما، زده روی دست بابا. با نگاه و لب گزه مرا می ترساند! وقتی من انشائی خوانم او رنگ به رنگ می شود. من دادم که دلش می خواهد به من بگوید: «اصغر برو بنشین اما نمی گوید و فقط حرص می خورد. بچه های کلاس اصرار دارند که من و محمدعلی توی کلاس انشا بخوانیم. معلم ما تابع بچه ها شده چون آرامش کلاس را می خواهد. من می دانم که او با آن موهای سفید، خردمند خاموش است و از شاخ گریبه می ترسد. درست مثل بابا و مثل مادرم که مدام تن می رند و می گوید:

«اصغر! از این جرت و پرت ها نسویس. حالا اون دایی جوادت یا قلم به کجا رسیده که تو می خرای برسی!» بابا می گوید: «برو فکر نشان کن که خیره آبه.»

معلم ادبیات با آن رنگ پریده و لب گزه ها و نگاه های نسفیم از سر ناچاری، همه ی حرف های بابا و مادر را تصدیق می کند و به من هشدار می دهد که «پسر مواظب باش!» اما من باید چه کنم با این علاقه و شور نویسنده شدن؟ من باید چه طور رشد کنم و در مسیر طبیعی گام بردارم؟ من اصغر ... بچه ی همدان، دانش آموز سال سوم دبیرستان، دلم می خواهد روزنامه نویس شوم. من نه حوصله ی پزشکی را دارم و نه به مهندسی شدن علاقه مند. بابا که کاسب است. مادر که خانه دار است. معلم که مرا از به یاد رفتن سر سبز می ترساند. راه کدام است؟ کز چراغ روشن؟ چرا بچه های کلاس به

انشای من و محمدعلی با علاقه گوش می کنند و بعد به افتخار ما کف می زنند؟! در گوشه و کنار ایران، در آن همه مدرسه و کلاس، چند نفر مثل من و محمدعلی، می خواهند نویسنده شوند؟ آیا معلم های عزیز و بیدار و آگاه ادبیات فارسی، آن ها را به ادامه ی راه تشویق می کنند و یا از شاخ گریبه و ریسمان سیاه و سفید می ترسانند؟

\*\*\*

بچه در مدرسه ای قدیمی درس می خوانم. می گویند این مدرسه در شهر ما روزی داشته و روزگاری. می گویند با مدرسه ی البرز تهران برابر بوده. من که آن سال هنوز به دنیا نیامده بودم. این حرف ها مربوط می شود به چهل سال قبل و سی سال پیش. می گویند این مدرسه کتابخانه ی بزرگی داشته و آزمایشگاه محظری. آن وقت ها که بابای من کودک دبستانی بوده، من کجا بوده ام! اما حالا هستم و کتابخانه را می بینم. فقه ها پُر است از کتاب های فطور و قدیمی و صحافی شده و قفسه پُر کن. سالی یک بار منشی کتاب می خرد، بدون آن که نظر ما دانش آموزان را بپرسند و یا به ما فرمی بدهند که اسم کتاب های مورد علاقه مان را در آن بنویسیم.

شک نکنید که بچه ها کتاب های مورد علاقه ی خودشان را از بیرون تهیه می کنند. البته اگر فونبال و ویدئو و انواع کتاب های تلویزیون و ترفه بازی و حرف های مفت بگذارد که ما نوجوان ها و جوان ها علاوه بر کتاب های درسی،



معلم ما کارایی ندارد. او می گوید: اگر یک روز معلم ما به مدرسه نیاید ما دل تنگ می شویم! من می گویم اگر معلم ما یک ماه دم به مدرسه نیاید ما احساس شادمانی خود را از دست نمی دهیم! لیلای می گوید: معلم ما دستور زبان را خیلی قشنگ درس می دهد. شعرها را خیلی خوب معنی می کند. به کلاس مسلط است. به مادروغ نمی گوید. رک و راست به ما می گوید: دینیب یک بار این دوس را خودم خواندم و درباره ی آن مطالعه کردم. لیلای می گوید: معلم ما هر چیز را که ندادند. می گوید نمی دانم. نه این خاطر کارایی دارد. به این خاطر بسجده ها او را دوست دارند. به خصوص در رنگ های انا محشر می کنند. کارایی داشتن غیر از این است؟ مگر نه این که کارایی یعنی مفید بودن؟ من می گویم: معلم ما سر ما را فقط با تعریف ها و حرف های باب دل بسجده ها گرم می کند. آبی آبی و قرمز قرمز می کند! یکی به نعل می زند یکی به میخ! از فوئبال اطلاع چندانی ندارد اما می خواهد خودش را جوان نما کند! و بسجده های کلاس با او خوب باشند.

چرا فوئبال هم مایه ی گوش زدن ما شده؟ چرا او هم در فریب دادن ما کارایی پیدا کرده؟ پس لیلای حق دارد از کارایی معلم خوب خودشان بگوید و من حق دارم از عدم کارایی معلمی بگویم که هفت سال دیگر بازنشسته می شود و سال قبل از دانشگاه آزاد نیسان گرفته و حالا هم می خواهد در آزمون کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد شرکت کند و حوصله ی خوب درس دادن را هم ندارد. با وجود این که او مردی است که می تواند در راه مورد علاقه ی خودش به موفقیت برسد و صاحب کارایی شود. مربی نیم ملی شود؟ نه. او می تواند برای خدمت بهتر در ده سال آینده، یک بار دیگر با عشق و علاقه آن همه کتاب ها و جزوه های دانشگاه را بخواند و احساس و نیاز بسجده ها را درک کند و به خودش زحمت بدهد و قدر معلم بودن را بداند. شعار نمی دهم. دلم می خواهد معلم لیلای، راز و رمز موفق بودن را بگوید تا من از او یاد بگیرم و در آینده سرمشق

کار خود قرار دهم. از شما چه پنهان که من دوست دارم در آینده معلم شوم. به این خاطر است که دست همه ی معلم های بزرگوار را می بوسم.

\*\*\*

در یکی از مناطق محروم درس می خوانم که به ظاهر شهر است. اما در باطن و ظاهر فقط در حلب یک ده بزرگ است و بی. در این ده بزرگ و کم آب و بی ابر و باران، مردی بزرگ زندگی می کند. مردی که از روی شوق و دل سوزی و درایت به ما درس می دهد. مردی که سال ها با مردم شهر ما زندگی کرده و مردم او را دوست دارند. او نبودن کلاس کنکور را جبران می کند. او نبودن کلاس های تفضیلی را جبران می کند. او در کلاس طوری به ما درس می دهد، و طوری درس داده، که قولی های کنکور سراسری در همین ده بزرگ، فراوان بوده است. علاوه بر او بقیه ی معلم ها با نهایت دل سوزی و حمت می کشند. حرف من این است که در مناطق محروم معلم هایی زندگی می کنند بهتر از طلا و درخشان مثل خورشید. این را نوشتم تا آن مرد بزرگ ببیند و بخواند و برای فردا آماده تر شود. آفرین به او و مردمی که قدر او را می دانند. امکان دارد در آینده او را بهتر معرفی کنم که شاید راضی نباشند

\*\*\*

به خاطر اصفهانی بودن نمی گویم اما ایس نصف جهان، معلم های بزرگوار و فرزانه و صاحب کمال به خود دیده. صاحب زرگی من از بازنشسته های قدیم است. پیرمردی دنیا دیده و باهوش و باسواد و کتاب خوان. از آن اصفهانی های ریشه شناس و آینده نگار. ضرب المثل های اصفهان را مدام سر زبان دارد و هر حرفی را روی حکمت می زند.

همه این قری که گریه می کنی مرد نونش نیست. یعنی این کاری که می کنی بی فایده است. استغنی بزرگ علامت نزدی است! یعنی کاری که در توان تو نیست انجام نده.

پنج انگشت یکی نمی شه  
 اینکه دور سر می گردونه  
 یعنی وقت کشی می کند.

این ها را فقط به خاطر خانم ناظم مدرسه مان نوشتم تا به جای درس داد، آن هم ادبیات. مثل سال های قبل فقط ناظم باشد. در آن کار موفق بود و در این کار ناموفق.

خانم! به قول بابابزرگ جیوایی سلام علیک اس!  
 او معنی این ضرب المثل را خوب می داند. ناظم که بود، عزت و اعتبار دیگری داشت و حالا ...

\*\*\*

چرا در مدرسه و در کلاس ها و زنگ های ادبیات، از آن همه وسائل سمعی و بصری استفاده نمی شود؟ از خیلی فیلم های خوب و خیلی صداهای دل نشین که شعرها را درست و زیبا خوانده اند، چرا استفاده نمی شود؟ چرا دیکته با املا پُر زد و از نفس پرید؟ چرا عمو ابراهیم من، پُر دیکته نوشتن را می دهد و یاد به تعبیر من اندازد که:

ایه ما از کتبله و دمنه املا می گفتن... به شما چی؟ چرا من به از می گویم ما دیکته نداریم؟ چرا اگر ادبیات را از کنکور بردارند، ما نوشتن کلمه های گلستان و بوستان را هم از یاد می بریم و همه ی کتاب های دستور و تاریخ ادبیات را نوی گونی و کارتن می ریزیم و روانه ی بازار می کنیم تا حلوا شکاری بدهند. که نمی دهند. و گوشت لخم بدهند. که نمی دهند. چرا فقط برای عبور موقت آماده و شارژ می شویم و بعد از عبور از پل، خیلی چیزها را فراموش می کنیم؟ ما تجربه های دانا به ما نوجوان های هنوز سرد و گرم روزگار نجشیده، راه و رسم انتخاب بهتر را یاد بدهند. به خصوص معلم های بهیر و آگاه ادبیات فارسی که گنجینه در سینه دارند و بهانه های مناسب برای هدایت ما نوجوان ها.

\*\*\*

# از میان نامه‌ها

با سپاس از دلسوزی و  
علاقه مندی آنان که به این آب  
و خاک و زبان و فرهنگ عشق  
می‌ورزند و به نامه‌ای و پیامی

ما را نیز مورد تفضل قرار می‌دهند، در این ستون  
بخشی از مطالب مربوط به کتاب‌های درسی می‌آید. باشد  
که گره‌های بگشاید و توجهی برانگیزد. تبسماً مطلب این ستون را با  
سخنی از استاد دکتر بدالله ثمره زبان شناس و محقق بزرگوار شروع  
می‌کنیم:

در مورد کتاب زبان فارسی ۳ و ۴ برای سال دوم نظام جدید  
متوسطه ...

در مجموع کتاب مذکور از نظر محتوا غنی و از لحاظ ساختار  
دارای انسجام است. طراحی، صفحه‌آرایی و چاپ کتاب نیز درخور  
تحسین است. تنها چیزی که به نظرم جای خالی است تعدادی عکس  
رنگی از مناظر زیبا و آثار باستانی و مسابقات ورزشی است که کتاب  
را برای جوانان جذاب‌تر می‌سازد. در خاتمه ضمن عرض تبریک به  
جنابعالی و همکاران گرامی‌تان به خاطر انجام چنین خدمات فرهنگی  
ارزنده‌ای توفیق روزافزون شما را از درگاه ایزد مئان آرزو می‌کنم.  
با تقدیم احترام. دکتر بدالله ثمره

دومین نامه را همکار بزرگوارمان خانم طلعت محمودان  
به نمایندگی از دبیران ادبیات دبیرستان سمیه، منطقه ۱۰ تهران  
فرستاده‌اند که قسمتی از آن را می‌خوانیم:

به نام خدا

با عرض سلام حضور استاذان گرامی، مؤلفان محترم کتاب‌های  
زبان و ادب فارسی.

شما بزرگواران کاری را آغاز کردید، که آرزوی ما معلمان ادبیات  
بود و طبع نوگرای جوانان دانش‌آموز خواستار به‌خود آن، آنچه شما  
ره جویان مکتب حافظ و مولوی در ندرین کتتاب‌های درسی  
پی‌ریختید، بسیار ارزشمند و قابل تقدیر و سپاس است. کلاس‌هایی  
را که طی سال‌های اخیر در مناطق مختلف برگزار کردید، بسیار قابل  
استفاده و راه‌گشا بود، و روش‌های مختلف تدریس که توسط شما و

معلمان ادبیات ارائه شد موجب گردید نگرش تازه‌ای به ادبیات پیدا  
کنیم و جور دیگر هم ببینیم و به مصداق «من لم یشکر المخلوق لم  
یشکر الخالق» بر آن شدیم تا سپاس قلبی خود را در ورق‌های بنگاریم، و  
به شما خسته نباشید بگوییم. روزهایی را که پشت سر گذاشتید یادآور  
«افسانه‌ی نیما» بود ولی طبع آزاده‌ی شما مسئولان دلسوز و پاسداران  
به حق ادب پارسی در پذیرفتن انتقادهای واقع‌برخی از کمی‌ها و  
کاستی‌ها نشان از آن داشت که حرفه‌ی پیامبری را زیننده‌اید و در  
گفتن علم و ادب بزرگواران این مرز و بوم سیر و نضر ج داشتید و  
میوه‌ی معرفت چیده‌اید.

باز هم خسته نباشید. خدا یارتان و از برکات باقیات صالحات  
بهره‌ها، نصیبتان. والسلام.

دبیران ادبیات دبیرستان سمیه منطقه ۱۰ تهران

نامه‌ی سوم را همکار محترم ما، خانم فریده روزبانی از زاهدان  
فرستاده‌اند. بخشی از این نامه را نیز با هم می‌خوانیم:

## عیب و هنر می

می‌گویند: «عیب می‌جمله‌بگفتی، هنرش نیز بگو». می‌خواهم  
قبل از عیب، هنرش را بگیریم، می‌خواهم از صمیم قلبم، دعا به جان  
آن‌هایی کنم که کتاب‌های جدید ادبیات را با آن همه نوع (از هر نظر)  
تألیف کرده‌اند. نظرم بیش از همه بر ادبیات (۳ و ۴) است با نمونه‌های  
جالبش از هر دستی؛ مثلاً در ادبیات حماسی با نمونه‌ی جالب «رستم  
و اشکبوس» و «حمزه‌ی حیدری»؛ در ادبیات داستانی با «کباب‌غازه»  
و زبان شیرینش، «سوشون» و ظرافت خنده‌به‌ریزش استعمارگر؛



و پایه‌ی فعالیت‌های سودمند دیگری فرار داد که در تکامل و حرکت به سوی آموزش جنبه‌های دیگر ادبیات از قبیل نقد و ارزشیابی مباحث ادبی و هنری، بحث درباره‌ی معانی، نثر و فیلم نامه مؤثر است و تلاشی پی‌گیر است برای پرورش و شکوفا کردن استعدادهای جوانان در آینده و آماده ساختن آنان برای خلاقیت‌های بهتر و عالی‌تر در همه‌ی زمینه‌ها آن گونه که ایران و جوانان ایرانی شایستگی آن را داشته و دارند.

نوجه به رسم الخط یک‌سان در کتب درسی و همت و تلاش در این راه یکی دیگر از جنبه‌های مثبت مؤلفان محترم کتاب‌های درسی است گرچه عملاً این کار جایگاه اصلی خود را باز نیافته است و عادت‌های نادرست گذشته و سرکشی و عصیان دانش‌آموز که لازمه‌ی سن و غرور ذاتی اوست، بی‌اعتنایی معلم و تسامح و تساهل در این راه همه باعث شده که خط و رعایت قواعد مربوط به آن نه تنها بهبود نیابد بلکه روز به روز بدتر از گذشته می‌شود. از طرف دیگر با همه تلاشی که در این باره شده باز قواعد و الگوهای ارائه شده در هر دوره از تألیف کتب درسی و اعمال سلیقه‌های مختلف از تشنگی و چندگانگی آن نکاسته است چنان که در مناسبت‌های کتب درسی موجود در کلاس اول و دوم با سوم و چهارم، این ناهماهنگی کاملاً مشهود است.

نکته‌ی دیگری که در تدوین کتاب‌های ادبیات فارسی مورد عنایت و توجه فرار گرفته تقسیم‌بندی انواع ادبیات و طبقه‌بندی آن است که برخلاف گذشته که تقسیم‌بندی، صورتی و براساس شکل و قالب بود اینک براساس محتوا و مضمون تقسیم‌بندی و بر چهار نوع حماسی و غنایی، نمایشی و تعلیمی طبقه‌بندی شد و در ارائه‌ی نمونه‌ها در تقسیم‌بندی دروس در فصل‌بندی آن به نوع منقسم شده است. این که آیا این تقسیم‌بندی‌ها و ارائه‌ی نمونه‌ها کامل است و بدون اشکال، بحثی است جداگانه و شاید ناشدنی است که در این زمینه نظر و پیشنهادهای سازنده‌تر و سودمندتری داشته باشند و به بیان محاسن و معایب هر یک پردازند. افزودن واژه‌نامه در پایان کتاب از جمله کارهای مفیدی است که صورت گرفته خصوصاً در کتاب ادبیات (۳ و ۴) علاوه بر واژه‌نامه توضیحات سودمند دیگری افزوده شده است که در حد خود راه‌گشاست و می‌تواند علاوه بر یادگیری مطالب، نوعی آموزش شیوه‌ی استفاده از کتاب‌های منابع و مآخذ باشد که معارست در آن تمرین شیوه‌ی تحقیق و طرز درست استفاده از این منابع به حساب می‌آید ...

در ادبیات پایداری یا «کلبه‌ی عموم» و تصویر چهره‌ی زشت زیر نقاب حکومت امیربالیستی؛ در ادبیات جهان، آن همه ظرافت و احساس در داستان «پنجاه و هدی» و «سالی نو» و «مانده‌های زمینی» که احساس همه را به آسمان می‌برد؛ در ادبیات ایران با انتخاب برگزیده‌ی «داروگ» و «باغ من» در کنار «در سایه سار نخل ولایت» که از این بهتر نمی‌شود و در این میان «آورده‌اند» های هر درسی که نشکری جداگانه دارد؛ و اما از متون و اشعار زیبای کتاب که بگذریم. عکس‌ها جای دیگری دارند. خواننده را در همان جوی فرار می‌دهند که باید؛ مثلاً از همان آغاز «الهی» با آن عکس زیبا و آسمانی اش که واقعا روح ناپس را زنده می‌کند، «کباب غاز» و «نقاشی مصطفی» و «میهمانی» و شوق دانش‌آموزان در ارتباط داستان و نقش «کلبه‌ی عموم» و چهره‌ی زجر کشیده‌ی او در حاله‌ای از درد و رنج و پایان غم‌انگیز داستان؛ صفحه ۱۰۲ کتاب با آن همه کتاب‌ها و چهره‌ها، و پرسش‌های پیاپی دانش‌آموزان که: «این‌ها کیستند؟»؛ تصویر زیبای مسجد «شیخ لطف الله» صفهان با «جلوه‌های هنر»؛ شیراز و تخت حمشیدش در کنار تصاویر شاعران و مقبره‌هایشان و آثار نقاشی و خطاطی‌ی استادان بزرگ و شوق دانش‌آموزان برای دیدن و یافتن ارتباط درس و عکس‌ها که همه و همه زیبا و بجاست

عمری است که دبیرم و در طی این سالیان، کتاب‌هایی با این نوع موضوع و نمونه‌های جالب ندیده‌ام و از همه مهم‌تر، حسن مشترک دبیر و دانش‌آموز که جای «سرت سبز و دلت خوش باد» عمیقی را در حقی مؤلفین محترم باز می‌کند.

\*\*\*

نامه‌ی بعدی هم از زاهدان است؛ همکار بزرگواری که به نوشته‌ی خودشان دست کم پنجاه و چند سال از عمر شصت و دو ساله‌شان را در مدرسه گذرانده‌اند، با انبوهی از تجربه‌ها و دانش‌ها، آقای ابراهیم نصرت پناه، ایشان در بخشی از نامه‌ی مفصلی و خواندنی خطاب به دفتر می‌نویسند:

«... از نکات مشت درسی ادبیات تفکیک زبان از ادبیات است؛ گرچه مرز هر یک به جهت محتوا چندان قابل تفکیک نیست ولی در مجموع شاید بتوان در آموزش هر یک توفیق بیشتری یافت. راه یافتن شعر نیمایی در کتب درسی از جمله مهم‌ترین و بزرگ‌ترین اقدام‌های سازنده و مقبولی است که پس از انقلاب انجام گرفته و باید آن را مقدمه

با این نام آشناید: سیری در گلزار اندیشه های روشن همکاران ادبیات، مرز می نشریه های رسیده از سراسر ایران.

«روشنا» نامی آشناست؛ در شماره ی گذشته مقاله ای از آن را با هم خواندیم و اینک به مرز می بیشتر آن می پردازیم. این نشریه حاصل کار گروه زبان و ادبیات فارسی استان ایلام است. خدایشان خیر دهد، بویژه آن چهارتن اعضای اصلی گروه را که آستین همت بالا زدند و کاری ارزنده ارائه کردند.

در شماره ی نخست «روشنا» این مطالب را می خوانیم: اوّل دفتر مقدمه گونه ای در شناساندن راه و هدف که براعت استهلانی خوش دارد.

آب در خوابگاه، مورچگان مقاله ای عالمانه از همکار بزرگوار، علمی اکبر شیری که در شماره ی گذشته ی مجله ی رشد نام آن را به عنوان سوغاتی از ایلام خواندیم.

شعرهایی از: نوذر پرنگ، فیض امین پور، سرگئی بسین (شاعر روس)، حسن حسینی، منوچهر آتشی، پابلو نرودا، با این توضیح که خوش تر می داشتیم صفحات این نشریه به آثار دوستان و همکاران خودمان، دبیران محترم ادبیات اختصاص می یافت، میدانی برای بروز استعداد های آنان می شد و از آنان ما به می گرفت؛ چرا که معتقدیم اگر باورشان داشته باشیم و پر و بالشان بدهیم، به زودی پروازشان را در آسمان شعر و ادب به نمایش خواهیم نشست؛ گرچه این دفتر یکسره از آنچه می گوییم خالص نیست؛ شعرهایی نغز از حبیب الله بخشوده دبیر ادبیات شهرستان ایلام و ظاهر سارایی عضو اصلی گروه زینت بخش این شماره است و نیز دو قطعه ی کوتاه ادبی از فرخ شهبازی دبیر ادبیات هلیلان که با شعر پهلو می زند.

مقاله ی مستدل و عالمانه ی «فعل مرکب» نوشته ی علی اکبر شیری از خواندنی ترین بخش های این نشریه است و جای آن دارد که بیشتر بدان بپردازیم.

«سیمای حضرت علی (ع) در شعر احمد عزیزی» از جعفر جوهری و «حمه ی حیدری و معرفتی با ذلّ متهدی» از شکوه ابراهیمی قسمت های

دیگر نشریه را تشکیل می دهند و بالاخره در صفحه ی پایانی، شکوه ابراهیمی با آوردن پاره ای از سوشون سعی کرده است درخت گیسو را بیشتر بشناساند.

همت بلند این بزرگواران را می ستاییم و در انتظار مطالب زیباتر آنان هستیم.

\*\*\*

گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی اداره ی آموزش و پرورش شهرستان

شوش دانیال در بهار ۷۸ دست به انتشار نخستین نشریه ی فرهنگی خود با نام «آینه» زده است.

این «گاهنامه ی فرهنگی» ادبی شامل این مطالب است:

مقدمه ای کوتاه در معرفی هدف و چشم انداز آینه

مقالاتی به نام های «زبان و رفتار» از امیر سپهری، «قافیه در یک نگاه» از محمود خیاط، «نقش ادبیات در حماسه آفرینی تاریخ» از علی رحیمی فر، «گفت و گویی صمیمانه با شاعران جوان» از حسین ذبیح، «معرفتی یک شاعر» از فریده - سلامت نیا، «نقد و بررسی یک کتاب» از محمود خیاط، «فیلم نامه نویسی» از مهناز پوراحمدی، «قصه و تأثیر آن در رشد فکری کودکان» از سکینه - احمدی و در پایان «صفحه ی لطایف و نضایح» از فریده سلامت نیا و حسین ذبیح.

در بخش شعر این گاهنامه غزل - قصیده ای با نام «بوی باران» از منصور باحسن و یک مثنوی به نام «شراب نیایش» از حسین ذبیح می خوانیم و نیز مثنوی «دوست» را از «مریم عروه» دانش آموز کلاس سوم تجربی که در کنار آثار دبیران ادبیات خوش نوشته است با این امید که فتح بابی باشد برای شکوفه کردن استعداد های آینده ی این سرزمین.

این شماره حاوی داستان واره ای به نام «غریب» است از حسین ظهیری که بقیه در آینه شاهد کار های بهتری از ایشان خواهیم بود.

سخنی کوتاه داریم با گردانندگان این نشریه ها عموماً و «آینه» خصوصاً و آن این است که تا سختی بر زبان و قلمی بر کاغذ نرانده ایم هیچ کس را بر ما زبان انتقاد نیست اما آن گاه که گفتیم و نوشتیم، مسئول هر واژه و معنای آیم و نیز طرز ارائه ی این معنا در قالبی دلکش. می دانیم که شعایر بر همین باورید که ظرف و مظهر و باید متناسب باشند و هرگز بر کسی که آب حیات را در جامی نامناسب عرضه کند نمی بخشاییم. هم از این روست که به پیراستن ظاهری اندیشه های نابان اهمیت می دهیم؛ چرا که این ظاهر بسی زودتر در معرض نقد قرار می گیرد و ما که به قصد آموختن

کمر بسته ایم می بایست هر کلام و سخنان قدمی در آموزش باشد و علاوه بر خود کلام، ظرفی که آن را محمل اندیشه مان قرار داده ایم. خوانندگان ما نگارش و ویرایش و پیرایش دقیق و سنجیده را از ما چشم می دارند و بگوئیم که در این وادی نیز معلم باشیم.

دریغ است اگر «گل گشت» این شماره را بدون خواندن مقاله ی سنجیده ی «فعل مرکب» از همکار بزرگوارمان، علی اکبر شیری به پایان بریم. پس عین مقاله را به نقل از شماره ی یکم «روشنا» با هم می خوانیم:





### «فعل مرکب»

● علی اکبر شبیری

یکی از بحث‌های کتاب‌های جدیدالتألیف بحث فعل مرکب است که به شدت دانش دستوری حفیظ را به مبارزه می‌طلبید. تغییر معیارهای تشخیص فعل مرکب برابم غیر قابل قبول بود و چنین اهانتی رابه مقام «فعل مرکب» تحمل نمی‌کردم. سوال هابود که با آن روش تشخیص گذشته خو گرفته بودم که می‌فرمود: «هر گاه کلمه‌ای با فعل همراه شود و معنی اصلی آن را عوض کند، فعل مرکب به وجود می‌آید.»<sup>۱</sup> مثلاً: «طناب کشیدن»؛ مصدر فعل مرکب بیست چون «طناب»، معنای «کشیدن» را تعصیر نداده است. اما «رنج کشیدن» مصدر فعل مرکب است؛ چون معنای کشیدن تغییر یافته است.

خوب، این معیار خوبی به نظر می‌آید؛ اما اشکالی در آن دیده می‌شد آن این بود که: معنای «کشیدن» چیست؟ آیا «کشیدن» تنها به معنای «جر» عربی است یا معنای دیگری نیز دارد؟

ساده‌ترین راه، مراجعه به فرهنگ‌های لغت بود و با کمال تعجب مترجمه شدم، که در فرهنگ معین پیش از پانزده معنی برای «کشیدن» ذکر شده است؛ از جمله «تحمل کردن، ریختن، حرکت کردن و...» پس در جمله‌های: او از بیماری رنج می‌کشید، «می‌کشد»؛ یعنی، تحمل می‌کند.

برایمان غذا کشید، فعل «کشید»؛ یعنی، ریخت و در «اشکر کشیدن»، «کشیدن» معنی خود را از دست نداده است و به معنی حرکت دادن است. تازه با توسع و گسترش پذیری معنایی که در واژگان و افعال هست، از کجا معلوم که از زمان مرحوم دکتر معین تاکنون بارها تعداد معانی این افعال اضافه شده باشند. همان‌طور که امروز «می‌کشم» را در جمله‌ای همانند جمله‌ی زیر می‌آوریم:

«هر چه می‌کشم از دست تو می‌کنم» که دیگر نمی‌توان طبق قاعده گذشته به توصیف ساده یا مرکب بودن فعل پرداخت؛ پس با این معیار، دست کم در زبان فارسی امروز تشخیص فعل ساده از مرکب زیاد هم مستحکم نیست.

آیا به یقین می‌توان گفت که افعال مصدرهای «زنگ زدن»، «نام نهادن»، «کتک خوردن» و «فریاد کشیدن» مرکب هستند؟ آیا درست است که بدون توجه به تغییر زمان و زبان، جمله‌های فارسی معاصر را به ساخت کهنشان تعبیر دهیم و به توصیف آن‌ها بپردازیم؛ مثلاً، از توصیف جمله‌ی: «نام برادرش را علی نهادند»، جمله را به این صورت تعبیر دهیم که: «برادرش را علی نام نهادند». و بعد به نقش واژه‌ها بپردازیم؟ یا از جمله: «زنگ در را زدم» بگویم اصل این جمله این است که: «در را زنگ زدم» و بعد ترکیب کنیم؟ و آیا برای دانش آموز ستوان پیش نمی‌آید که این دستور چرا قادر به تجزیه و ترکیب جمله‌های فارسی معاصر - به همان گونه و ساخت - نیست؟ تازه با این معیار، تکلیف مصادری از قبیل «مشهور بودن»، «غرق شدن»، «هلاک شدن» چه می‌شود؟

دیدم که منطقی نیست؛ قاعده‌ای قطعی و ثابت برای زبانی پویا ارائه داد و به حکم «حرف مرد یکی است» آن را در همه‌ی زبان‌ها جاری کرد، به

ویژه که همان بزرگانی که فطرت‌های مهم دستور زبان بوده‌اند و هستند به روشنی بیان می‌کنند: «از آنجا که زبان در هر مرحله‌ای از تحول، ویژگی‌هایی دارد که با ویژگی‌های ادوار دیگر متفاوت است؛ برای هر دوره‌ی زبان می‌توان، دستور زبان خاصی تدوین کرد.»<sup>۲</sup>

دیگر جایی برای تعصب ورزی نبود و باید می‌پذیرفتم که ساختمان جمله‌بندی زبان فارسی معاصر تغییر کرده است و اگر گویشوران امروز فارسی جمله‌ی «کار را کسی کرد که تمام کرد» به کار می‌برند و «کلمه‌ی «کار» نقش مفعولی می‌دهند چه لزومی دارد که بنده اصرار کنم که نه، «کار کرد» فعل مرکب است؛ به خصوص که می‌دانیم یکی از معانی فعل «کرد» «انجام داد» است.

پس فعل مرکب چیست؟

فعل مرکب آن است که کلمه‌ای مستقل چنان با هم‌کرد (جر، صرفی) جوش خورده باشد که قابل جدا کردن نباشد و این واژه‌ی مستقل نقش دستوری نداشته باشد.

پس در جمله‌ی «او کتک خورد» چون می‌توانیم بگوییم: او کتک منصفی خورد و واژه‌ی کتک وابسته می‌پذیرد؛ پس به عنوان هسته‌ی یک گروه اسمی پیوند ترکیبی اثر با فعل «خورد» به هم می‌خورد. و اگر باز نگران معنی «خورد» هستیم؛ می‌پذیریم که «خوردن»، «متحمل شدن» به کار می‌رود. به این ترتیب مجبور هستیم که عبارت طولانی «کتک شدید و مفصلی را خورد» فعل مرکب بشماریم.

کتاب زبان فارسی (۳) سال ۱۳۷۷ با ذکر در معیار برای تشخیص فعل ساده از مرکب راهی عملی تر بر پایه‌ی واقعیات زبان معاصر در پیش پای معلم و دانش آموز گذاشته است و البته مصادری از قبیل روی دادن، کسب کردن، یاد دادن، چشم پوشیدن... با این معیار، مصادر فعل مرکب هستند؛ هر چند که هر فعلی را با توجه به چگونگی کاربردش در جمله باید مورد بررسی قرار داد و در مورد «فعل» به طور مجزائی می‌توان حکم قطعی مرکب بودن را صادر نمود و ممکن است با گذشت زمان و تغییر زبان فعل مرکبی در کاربرد از حالت مرکب بودن به سوی ساده بودن میل کند.

کوتاه سخن این که: مؤلفان این دستور، ادعا می‌کنند که با این روش می‌توان ساختمان زبان فارسی معیار را توصیف کرد و تا موارد نقضی برای این ملاک و معیارها وارد نشده است، معتبر است. با این امید که استدلال‌های ضعیف بنده برای توجیه دستور کتاب‌های درسی جدید بتواند مورد استفاده‌ی همکاران فاضلم قرار بگیرد. هر چند که می‌دانم زیاده‌گرمایان بردن است و حکمت به حکیم آموختن، بی‌صبرانه چشم به راه نقل‌های حکیمانه‌ی شما خواهیم ماند.

۱- دستور ست سوم، گردهم‌آمیزی، ۱۳۷۱

۲- همین‌طور مصدر «گرفت» (س معنی)، «ردن» (ده معنی)، «خوردن» (س معنی)

۳- در دستور زبان فارسی دکتر بیمن محسنی ص ۱۶۴ «مشهور بود» از جمله‌ی او به ستاکی مشهور بود، فعل مرکب به حساب آمده است.

۴- دکتر حاجری در تریخ زبان فارسی «غرق شدن» و «هلاک شدن» را از مصادر فعل مرکب دانست

۵- دستور زبان نوین، و گیتی، ج ۲، ص ۲۲۵.

## لطایفی از استادان زبان و ادبیات فارسی

صورتگر پاسودا!

درباره‌ی شوخ طبعی و حاضر جوابی دکتر لطفعلی صورتگر مطالب فراوانی گفته شده است، آقای اصغر اعظمی، یکی از شاگردان استاد می‌گفتند: مرحوم صورتگر روزی در کلاس درس بر ایمان نقل می‌نمودند که: در یکی از سال‌ها عهده دار تدریس ادبیات تطبیفی در دو دانشگاه تهران و شیراز بودم، لذا هر هفته آن مسیر طولانی را با هواپیما طی می‌کردم، از قضا یک بار برای برگشت این‌جانب به تهران، سفر با هواپیما میسر نشد. اما برای آن که کلاس بدون معلم نماند، یک ناکسی شهری را کرایه نمودم؛ به پلیس راه تهران - اصفهان که رسیدیم، سربازی ناکسی را متوقف کرد و برای سفر خارج از محدوده‌ی ناکسی خواستار توضیح رفتند شد و چون قبلاً تمام عواقب این سفر را پذیرفته بودم، پیش آمدم و برای سرساز توضیح دادم که: «من استاد دانشگاهم و حتماً باید فردا صبح به تهران برسم.» سرساز که تا حدودی این سخن را پذیرفته بود گفت: «ولی من باید یک تعهدنامه از شما بگیرم.» و رفت و چند سطری با املا و انشای بد تنظیم نمود و برگشت و گفت: «آقا شما سواد داری؟ آیا می‌توانی امضا کنی؟ اگر نمی‌توانی انگشت بزنی.»

یارا تو به شب‌های زمستان مانی

آقای دکتر باستانی نقل می‌نمایند که: «... چندی پیش ایرج افشار، فصل زمستان برای دیدن کتاب‌های خطی به انگلستان رفته بود، در تاریخ ۱۲/۹/۱۳۷۰ برای من از لندن کارتی فرستاده و نوشته بود: «در این

جواب این سؤال قرن هاست که تقریباً به اتفاق آرا داده شده و بزرگ‌ترین شعرای فارسی زبان بعد از اسلام تاکنون (هر کدام در نوع خاص خود) این شش نفرند:

فردوسی، خیام، انوری، مولوی، سعدی و حافظ و به عقیده‌ی این ضعیف می‌توان حکیم بزرگ ناصر خسرو را نیز با کمال اطمینان بر این شش نفر افزود... باز آقای دکتر غنی به کنجکاوی خود ادامه داده، گفتند: «اگر فرضاً یکی از ملل خارجه به ما پیشنهاد کنند که ما می‌خواهیم از هر سنت روی زمین بزرگ‌ترین شاعر آن‌ها را انتخاب کرده و مجسمه‌ی آن‌ها را بسازیم، شما شخصاً از این شش نفر مذکور کدام را انتخاب خواهید کرد؟» جواب دادم: «به

عقیده‌ی این‌جانب که باز گمان می‌کنم مطابق عقیده‌ی اکثریت عظیمه‌ی فضیلابی ایرانی و غیر ایرانی باشد... بدون هیچ استثنا آن‌کس که اشعار او مستجمع جمیع محاسن لفظی و معنوی شعر و جمیع مزایای صوری و حقیقی کلام بلیغ و خود او افضح فصیح‌های اوکین و آخرین است و نسبت به کلیه‌ی ستارگان قدر اوک شعر در حکم آفتاب در خشان است نسبت به سایر نجوم آسمان، چنانکه شاعر عرب گوید:

هی الشمس حسناً و النساء کواکب

اذا طلعت لم یبد منهن کواکب

بدون هیچ تردید خواجه شمس الحق

والملة و الدین محمد حافظ شیرازی

قدس سره العزیز است...»

نقل از «بحث در آثار و افکار و احوال حافظ»،

دکتر قاسم غنی، جلد اوک، صص ۵۳-۵۴

(مقدمه)، انتشارات بانک ملی، تهران، ۱۳۲۱

شب‌های سرد و تاریک لندن به یاد شعری افتادم که یکی از دوستان دکتر علیم الدوله‌ی فرهمندی درباره‌ی او سروده بود:

از بس که درازی و سیاهی و خنک

بارا تو به شب‌های زمستان مانی!

نقل از «ماه و خورشید و فلک»

دکتر باستانی پاریزی، چاپ اوک ۱۳۷۱،

نشر خرم، پاورقی ص ۳۴۶

### علامه فزونی و دیدگاه او راجع به حافظ

علامه فزونی (ره) نقل نموده‌اند که روزی صحبت از شعرای ایران به میان آمده و آقای دکتر قاسم غنی از ایشان پرسیده‌اند: «به عقیده‌ی شما بزرگ‌ترین شعرای فارسی زبان کیانند؟» گفتم: «چنان‌که معلوم است شعر دارای دو عنصر است، یکی لفظ و دیگری معنی، و شاعر مقلق کسی است که مراعات هر دو جنبه‌ی لفظ و معنی به حد اعتدال بنماید... و موجبات سنگینی عبارت و خستگی و ملال طبع مستمع را فراهم سازد... جمیع شعرای درجه‌ی اوک... کسانی بوده‌اند که علاوه بر استعداد ذاتی و طبع خداداد تعادل بین لفظ و معنی را کاملاً رعایت کرده‌اند...» باز دکتر غنی سؤال کردند: «اگر فرضاً بخواهیم مابین این همه استادان درجه‌ی اوک از متقدمین و متأخرین انتخاب کنیم و در انظار جهانیان نمایش دهیم شما کدام را انتخاب می‌نمایید؟» گفتم:

## ادب نوآوری دکتر محمد مصدق

آقای دکتر باستانی باریزی از قبول مرحوم استاد نصرالله فلسفی نقل می نمایند که:

«... یک وقت مردی پیشنهاد داد تا کتاب «تمدن قدیم» اثر «فوستل دو کلانژ» را ترجمه کنم. من فن به قبول دادم و شروع کردم. هر چند روز یک بار آن مرد ۵۰ تومان رضاشاهی را در کیسه ای می نهاد و خودش به دست می گرفت و به خانه ی من می آمد و می داد و مقداری که ترجمه شده بود می گرفت و می برد. من بارها به آن مرد حق شناس گفتم که لزومی ندارد هر هفته این کار را بکند... اما آن مرد می گفت: «من خود باید حق التألیف را بیاورم». پس از ختم کتاب آن مرد متن را به خرج خود چاپ کرد و تمام نسخه های آن را مجاناً توزیع نمود. آقای فلسفی صادفانه می گفت: چند سال پیش خواسته شد فرار چاپ دوم را قبول کنم. از جهت این که حق الترجمة و مخارج چاپ اوک کتاب را آن مرد قبول کرده بود، مراجعه کردم که برای تجدید چاپ استجازه ای شده باشد. پیر مرد که بستری بود با دست به من اشاره کرد و گفت: «آقا شما این کتاب را ترجمه کرده اید، شما زحمت کشیده اید، من چه حقی دارم که اجازة بدهم؟!» دکتر باستانی در ادامه می افزاید: «سال ۱۳۵۲ که چاپ اوک کتاب «ازدهای هفت سر» چاپ می شد، من نمی توانستم نام آن مرد را به صراحت بنویسم ولی امروز عرض می کنم که آن مرد «دکتر محمد مصدق» بود...»

چاپ دوم «ازدهای هفت سر

## استاد همائی و درشتی های راه علم آموزی

مرحوم استاد منوچهر قدسی در شرح احوال استاد جلال الدین همایی می نویسد:

«... ایشان، در سال های طالب علمی هر جا بوی دانشی به مشامش رسیده بود، با قدم شوقی رفته و به حاملان آن فضائل ارادت ها نموده و سعادت ها دیده بود. می گفت: در علم اضطراب مردی عجیب و عربت در اصفهان بود که با هیچ کس معاشرت نمی کرد. این مرد در اطافای فوقانی، مشرف به کوچه ای نزدیک بازار زندگی می نمود و برای این که از مراجعان و دیدن مردم حتی المتدور آسوده باشد، پله ی اطاق را کور کرده بود و با نردبان به بالا و پائین می شد و من، دفعات اوک که خواستم خدمتش را درک کنم، با چنان تنیدی و تحقیری از طرف او رو به رو شدم که هر کس دیگر بود، عطایش را به لغزش می بخشید، اما من ادب ها و تواضع ها نمودم، حوصله ها کردم تا راهم داد و شکفته و علاقه مند گردید و جفر و اعداد را نیز بر سری عمیل اضطراب به من آموخت...»

آری بزرگان ادب این دیار این گونه سر ارادت بر محضر استاد می نهاده اند و طرفه ها بر می گرفته اند که خود استاد همایی می فرمود:

حیف از آن عمر که بر بند رود بی شعری  
آه از آن شاخ که از خاک دمد بی بازی  
مقدمه ی رساله ی شعوبیه، استاد همایی.  
به اهتمام منوچهر قدسی، چاپ اوک ۱۳۶۳.  
انتشارات بزرگمهر، اصفهان، ص ۶۰

## عاقلان دانند که...

شادروان دکتر عبدالرؤفاب نورانی وصال نقل می نمود که:

در یکی از انجمن های ادبی، شعری را به مسابقه گذاشته بودند، در میان شرکت کنندگان در مسابقه یکی از ارباب قدرت که به این جا و آن جا وابسته بود و لابد باحتن هم در شائش نبود، نیز دیده می شد من و رهی [مبیری] با هم شعر را سرودیم و به نام «رهی» به مسؤلان انجمن دادیم. رهی برنده شد، جایزه بیست تومان یا صد تومان بود. با آن که داوران رهی را برنده شناخته بودند، جرأت اعلام نظر خود را نداشتند، لذا گفتند: «ایشان (معظم له) گفته اند که به پول احتیاجی ندارند، ولی رهی گفت: «من به خاطر جایزه ی شعر که بدان نیاز دارم - از حتم نمی گذرم». «سرانجام فرار شد نام «معظم له» به عنوان برنده اعلام شود، اما جایزه را به رهی بدهند تا در و پشان بی نوا نمایند و شعر شناسان هم مثل عاقلان که دانند... خود بدانند کدام شعر بهترین بوده است و کدام سراینده برنده!

خاطره ای از دکتر اصغر دادبه. به نقل از ماهنامه ی کلک، شماره ی ۵۹-۵۸، سال ۱۳۷۳، ص ۳۲۹



پاورقی ها

۱- معجم الادبیه، ج ۱۷، ص ۱۸۱

۲- ربيعة الروعاد، سیرط، ص ۲۰، چاپ قاهره

به. اداره کل آموزش و پرورش استان

**موضوع: دستورالعمل اجرایی طرح جامع دانش افزایی دبیران زبان و ادب فارسی**

با احترام

حمد بی پایان بر خداوندی همتا که به ما توفیق داد تا به منظور اعتلای سطح دانش شغلی و نیازهای آموزشی دبیران فلسفه و زبان و ادبیات فارسی، به تهیه و تنظیم طرح جامع تخصصی (غیرحضوری) بر اساس محتوای کتاب های فلسفه: زبان و ادبیات فارسی جدید التالیف دوره ی متوسطه و پیش دانشگاهی اقدام نمائیم. امیدوار است اجرای این طرح تأمین کننده ی نظرات موردی و نیازهای آموزشی استان ها قرار گیرد. ضمن این که در نظر است در آینده برای کلیه ی دروس دوره ی متوسطه نیز این طرح تعمیم داده شود. بدین وسیله چگونگی اجرای آن به تفکیک شرح پیوست به اطلاع همکاران محترم آن استان می رسد:

**۱- طرح جامع دانش افزایی زبان و ادب فارسی**

الف- شرایط شرکت کنندگان

- ۱- در استخدام رسمی وزارت آموزش و پرورش بوده و حداقل دارای ۲ سال سابقه ی کار باشند.
- ۲- دارای مدرک تحصیلی لیسانس و بالاتر در رشته ی زبان و ادبیات فارسی باشند.
- ۳- دارندگان مدرک تحصیلی غیر مرتبط در صورت اشتغال به تدریس در دروس زبان و ادبیات فارسی به شرط تدریس حداقل به مدت ۳ سال مستمر در دروس مزبور بلا مانع است.

ب- مراحل و چگونگی اجرا

- ۱- این طرح شامل ۶ برنامه ی آموزشی مستقل می باشد. دبیران با انتخاب هر یک از برنامه های پیشنهادی، در آزمون برنامه ی مربوط شرکت می نمایند. بدیهی است اجرای آزمون پس از اطلاع رسانی به مناطق و نواحی تابعه و ثبت نام از داوطلبان، حداقل ۲ ماه پس از ثبت نام برگزار گردد.
- ۲- کلیه ی برنامه های آموزشی (۶ برنامه) همه ساله جهت اطلاع دبیران و اجرا در استان ارائه شود به طوری که هر سال هر یک از دبیران فقط مجاز به شرکت در یکی از دوره های آموزشی می باشند.

\* برنامه ی اول: به مدت ۸۰ ساعت

عنوان	ساعت	منابع
۱- ادبیات داستانی	۲۰	ادبیات داستانی - جمال میرصادقی
۲- ادبیات جهان	۲۰	مکتب های ادبی، رضا سیدحسینی، نشر نیل
۳- ادبیات معاصر	۲۰	چون سبوی نشنه، دکتر محمدجعفر یاحقی، نشر حامی
۴- ادبیات عرفانی	۲۰	ارزش میراث صوفیه، دکتر عبدالحسین زرین کوب، نشر امیرکبیر
		آشنایی با علوم اسلامی بخش عرفان، شهید مرتضی مطهری، نشر صدرا

برنامه ی اول با کد ۶۱۰۰۶۲۰۱ در رایانه قابل اجرا برای آن استان می باشد.

\* برنامه ی دوم: به مدت ۶۰ ساعت

عنوان	ساعت	منابع
انواع ادبی	۳۰	انواع ادبی از دکتر حسین وزمجو نشر آستان قدس رضوی
نقد ادبی	۳۰	مقاله ی انواع ادبی و شعر فارسی از دکتر شفیعی کدکنی (رشد ادب شماره های ۳۲ و ۳۳) نقد ادبی از دکتر عبدالحسین فرزاد

برنامه ی دوم با کد ۶۱۰۰۶۴۰۲ در رایانه قابل اجرا برای آن استان می باشد.



❖ برنامه‌ی سوم: به مدت ۶۰ ساعت

- ۱- تحلیل آثار ادبی ۶۰ چشمه‌ی روش از دکتر بوسقی، نشر علمی، دیداری با اهل قلم از دکتر بوسقی، نشر علمی،  
با کازوان حله از دکتر زویس کوب، نشر علمی  
برنامه‌ی سوم با کد ۹۱۰۰۶۴۰۳ قابل اجرا برای آن استان می‌باشد.

❖ برنامه‌ی چهارم: به مدت ۶۰ ساعت

- ۱- سبک‌شناسی شعر ۳۰ سبک‌شناسی شعر از دکتر شمیم، نشر فردوسی  
۲- تاریخ ادبیات ایران ۳۰ تاریخ ادبیات ایران ۲ جلد (با تلخیص دکتر ترابی)  
برنامه‌ی چهارم با کد ۹۱۰۰۶۴۰۴ قابل اجرا برای آن استان می‌باشد.

❖ برنامه‌ی پنجم: به مدت ۵۰ ساعت

- ۱- آرایه‌های ادبی و عروضی ۳۰ صناعات ادبی استاد همایی، نشر طوس  
وزن و قافیه‌ی شعر فارسی از دکتر وحیدیان، مرکز نشر دانشگاهی  
۲- نثر فارسی ۲۰ سبک‌شناسی بهار (نثر بعد از اسلام) نشر امیرکبیر  
برنامه‌ی پنجم با کد ۹۱۰۰۶۴۰۵ قابل اجرا برای آن استان می‌باشد.

❖ برنامه‌ی ششم: به مدت ۹۰ ساعت

- ۱- زبان‌شناسی ۳۰ مبانی زبان‌شناسی دکتر ابوالحسن نجفی، نشر نیلوفر  
۲- ویرایش و املا، فارسی ۲۰ غلط‌نویسیم از دکتر ابوالحسن نجفی، مرکز نشر دانشگاهی  
۳- دستور زبان فارسی ۲۰ دستور زبان فارسی از دکتر خانلری  
۴- نگارش فارسی ۲۰ آیین‌نگارش از احمد سمیعی، مرکز نشر دانشگاهی  
برنامه‌ی ششم با کد ۹۱۰۰۶۴۰۶ قابل اجرا برای آن استان می‌باشد.

تذکر: ساعت‌های آموزشی دوره‌ها توسط مدرسین منتخب کمیته‌ی استان (موضوع بحثنامه‌ی شماره‌ی ۱۶/۹۴۱/۶۱ مورخ ۲۵/۷/۷۸) تشکیل گردد و به صورت برمسش، پاسخ و رفع اشکال خواهد بود.

ج- ارزشیابی

- ۱- به شرکت‌کنندگان در آزمون به شرط موفقیت (حراز حداقل ۶۰٪ نمره‌ی علمی آزمون) گواهی ضمن خدمت برابر مدت منظور شده در دوره اعطا می‌گردد.  
تذکر: انتظار دارد پس از برگزاری هر آزمون گزارش جامعی از چگونگی اجرای آزمون جهت اطلاع و برنامه‌ریزی‌های بعدی به این اداره‌ی کل ارسال گردد.

د- اعتبارات

کلیه‌ی هزینه‌های مربوط به این دوره‌ها از محل اعتبارات دوره‌های کوتاه‌مدت آموزش نیروی انسانی آن استان قابل پرداخت می‌باشد.

### کرومیان

مدیر کل دبیرت معلم و آموزش ذی‌بوی انسانی

### چکیده ی مقاله:

نویسنده کوشیده است به صورتی موجز و رسا اسباب آشنایی خوانندگان محله را با موضوع مهم زبان شناسی نوین، زمینه های تحقیقاتی و مطالعاتی زبان شناسی، گرایش های گوناگون این علم و نحوه ی ادامه ی تحصیل در رشته های موجود آن در ایران و نیز منابع مطالعاتی زبان شناسی فراهم آورد.

نوعه و کنکاش در پدیده ی زبان قدمنی برابر تاریخ بشر و مسیری پرفراز و نشیب دارد که به بیش از هزاران سال می رسد. مطالعه ی هدف دار و نظام مند زبان به عنوان شاخه ای مستقل از دانش بشری

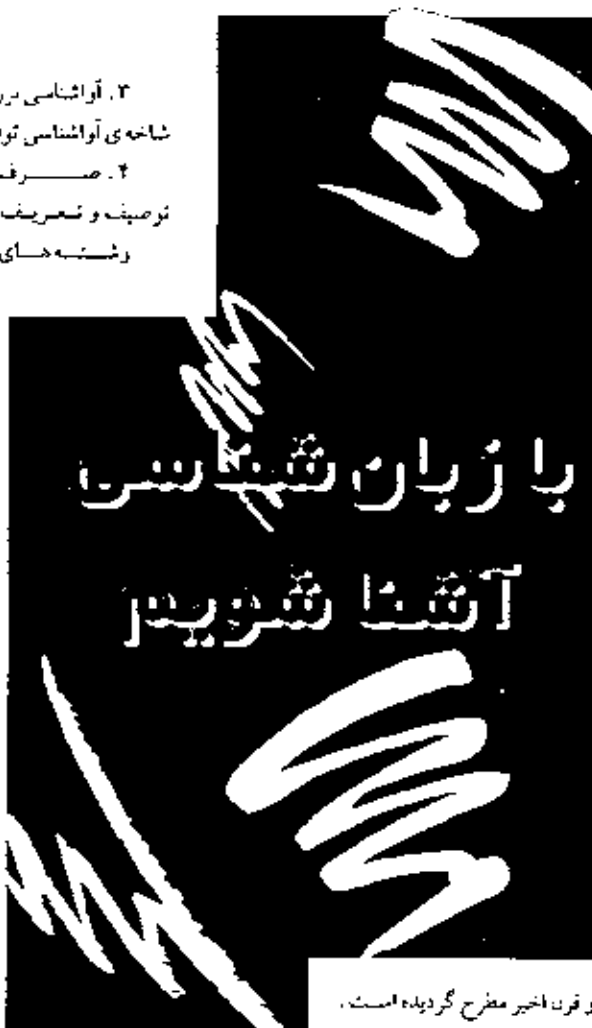
با عنوان «زبان شناسی» تنها در دو قرن اخیر مطرح گردیده است. زبان شناسی را بررسی و توصیف علمی زبان بشری تعریف نموده اند. برخی زبان شناسی را جزء علوم تجربی قرار داده اند؛ زیرا ماده ی مورد مطالعه ی آن یعنی زبان، به وسیله ی حواس قابل درک و تجزیه است. گفتار را می شنویم، حرکات و فعالیت های اندام های گفتار را مستقیماً می بینیم، معانی و مفاهیم را درک می کنیم و خط را که شکل نوشتاری زبان است می بینیم و می خوانیم.

عموماً زبان شناسان تلاش می کنند به سه سؤال عمده پاسخ دهند:

۱. چه چیزی دانش زبان بشری را تشکیل می دهد؟ وظیفه ی اصلی زبان شناس این است که آنچه را سخن گویان زبان درباره ی زبان خود می دانند آنچه که آن ها در ذهن خود دارند، زمانی که به زبان خاصی همچون فارسی، عربی و ... تکلم می کنند، توصیف کند. ۲. چگونه این دانش زبانی فرا گرفته می شود؟ دومین هدف زبان شناس آگاهی از چگونگی اکتساب دانش زبانی توسط گویندگان آن است. البته برای پاسخ دادن به این سؤال ابتدا باید دانست که اجزای دانش زبانی که کسب می شود چیست. ۳. چگونه و تحت تأثیر چه عواملی دانش زبانی سخن گویان در بافت های مختلف به صورت گفتار متجلی می شود؟

زبان شناسی به چهار جنبه از زبان می پردازد:

۱. نحو: بررسی روابط ساختاری و صورتی میان واژه ها و عناصر زبانی در سطح جمله است. این حوزه به مطالعه ی امکانات و شیوه های ترکیب کلمات برای ساخت عبارات و جملات می پردازد.  
۲. معنی شناسی مطالعه ی معنی واژه ها، عبارات و جملات است و ویژگی ها و روابط معنایی آن ها را مورد بررسی قرار می دهد.



۳. آواشناسی بررسی و مطالعه ی علمی آواهای زبان است که به سه زیر شاخه ی آواشناسی تولیدی، شنیداری و آزمایشگاهی تقسیم می شود.  
۴. صرف (ساخت واژه) مطالعه ی ساختمان درونی واژه است و به توصیف و تعریف تکواژ، تکواژگونه و واژه می پردازد.

رشته های مختلفی از نتایج تحقیقات و مطالعات زبان شناسی بهره می برند؛ از جمله: جامعه شناسی، روان شناسی، مردم شناسی، آموزش زبان خارجه، مطالعات سبک شناسی و نقد ادبی، درمان اختلالات گفتاری، پروژه های ترجمه ی ماشینی و ترجمه شناسی.

رشته ی زبان شناسی دارای دو مقطع کارشناسی ارشد و دکتری است. این رشته در مقطع کارشناسی ارشد دارای دو گرایش زبان شناسی همگانی و آموزش زبان فارسی به غیر فارسی زبانان است. پذیرش دانشجو در این مقطع از طریق آزمون سراسری تحصیلات تکمیلی انجام می پذیرد. تمام کسانی که دارای مدرک کارشناسی (در هر رشته ای) باشند، می توانند در آزمون این رشته شرکت نمایند. دانشگاه های تهران، تربیت مدرس، مشهد، اصفهان و پژوهشگاه علوم انسانی در گرایش زبان شناسی همگانی و دانشگاه های علامه طباطبائی و شیراز در هر دو گرایش زبان شناسی همگانی و آموزش زبان فارسی به غیر فارسی زبانان دانشجو می پذیرند و دانشگاه شهید بهشتی تنها در گرایش آموزش زبان فارسی به غیر فارسی زبانان اقدام به پذیرش دانشجو می کند.

سوالات آزمون سراسری برای پذیرش دانشجو در مقطع کارشناسی ارشد زبان شناسی همگانی به صورت چهار گزینه ای است و از سه بخش سوالات زبان انگلیسی (تخصصی)، زبان شناسی و دستور زبان فارسی تشکیل شده است. کسانی که گرایش آموزش زبان فارسی به غیر فارسی زبانان را انتخاب می کنند، علاوه بر سوالات فوق باید به ۲ پرسش چهارگزینه ای در زمینه ی زبان های ایرانی باستان و فارسی میانه و دستور زبان آن ها پاسخ دهند.

منابع پیشنهادی به منظور آمادگی برای امتحان ورودی رشته ی زبان شناسی همگانی در مقطع کارشناسی ارشد عبارتند از:

- ۱- باطنی، محمدرضا، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی بر پایه ی یک نظریه ی عمومی زبان، انتشارات امیرکبیر
- ۲- باطنی، محمدرضا، نگاهی تازه به دستور زبان، انتشارات آگاه
- ۳- باغی، مهری، مقدمات زبان شناسی، انتشارات دانشگاه تبریز
- ۴- شمسه، بدایه، آواشناسی زبان فارسی: قواعد و ساخت آوایی هجا، مرکز نشر دانشگاهی
- ۵- سجفی، ابوالحسن، مبانی زبان شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی، انتشارات بیلوفر
- ۶- مائیل جانفوری، پرویز، دستور زبان فارسی برای گرایش آموزش زبان فارسی به غیر فارسی زبانان علاوه بر منابع فوق کتاب های ذیل پیشنهاد می شود:

۱. ابوالقاسمی، محسن؛ تاریخ زبان فارسی، انتشارات سمت

۲. ابوالقاسمی، محسن؛ دستور تاریخی زبان فارسی، انتشارات سمت

منابع برای سوالات زبان انگلیسی (تخصصی):

1. Falk, Julia S., *Linguistics*.
2. Fromkin, Victoria & R. Bert, *Robins, An Introduction to Linguistics*.
3. Yule, George, *The study of Language: an Introduction*.

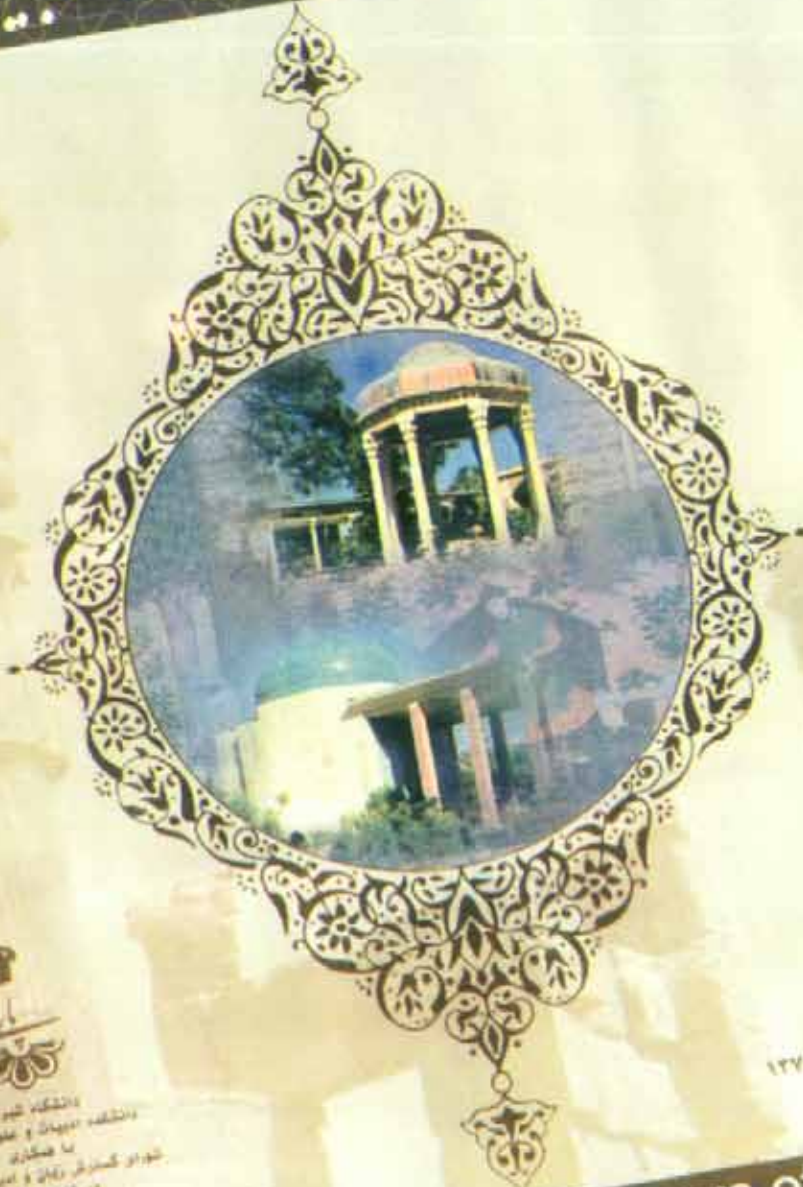


# آمد بهار

آمد بهار جان ها، ای شاخ تر به رقص  
 چون یوسف اندر آمد، مصر و شکر به رقص  
 چوگان زلف دیدی، چون گوی در رسیدی  
 از پا و سر بریدی، بی پا و سر به رقص  
 تیغی به دست، خونی، آمد مرا که: چوئی؟  
 گفتیم: «بیا که خیر است، گفتا: نه، شر، به رقص  
 ای مست هست گشته، بر تو فنا نبشته  
 رقصه ی فنا رسیده، بمر سفر به رقص  
 پایان جنگ آمد، آواز چنگ آمد  
 یوسف ز چاه آمد، ای بی هنر به رقص  
 تا چلد وعده باشد؟ وین سر به سجده باشد؟  
 هجرم ببرده باشد رنگ و اثر، به رقص  
 کی باشد آن زمانی گوید مرا فلانی  
 که: ای بی خبر فنا شو، ای با خیر به رقص  
 طاووس ما در آید، وان رنگ ها بر آید  
 با مرغ جان سزاید: بی بال و پر به رقص  
 کور و کوران عالم، دید از مسیح مرهم  
 گفته مسیح مرسم که: ای کور و کور به رقص  
 مخدوم شمس دین است، تبریز رشک چین است  
 اندر بهار حسس، شاخ و شجر، به رقص



# نخستین همایش مدرسان زبان و ادبیات فارسی



دانشگاه شیراز  
دانشکده ادبیات و علوم انسانی  
با همکاری  
شورای عالی پژوهش و تحقیقات فارسی  
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی  
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

دانشگاه شیراز  
۲۰ - ۱۸ اردیبهشت ۱۳۷۹  
تالار فجر، کوی ارم

The First Seminar of Professors of Persian  
Language and Literature  
Shiraz University  
May 7-9, 2000